

نور علم

۲۹

نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دوره پنجم شماره اول
دوره پنجم - شماره اول - شماره مسلسل - بهمن و اسفند ۱۳۷۱

- سرمقاله
- اصطلاحات قرآن: «أُمّی»
- علم امام (ع)
- رساله فی علم النبی و الإمام بالغیب
- نجوم امت: آیت الله علامه شیخ حیدرقلی سردار کابلی
- علی (ع) در نهج البلاغه
- فلسفه «توسّل»
- عوامل تحریف در سیره نگاری
- تسامح در تصحیح متون
- تازه‌های کتاب
- پرسش و پاسخ
- نامه‌ها

قال امير المؤمنين (ع):
كَمَالَ الْعِلْمِ الْعَمَلُ

كَمَالَ الْعِلْمِ الْعَمَلُ

غزوة الحكيم، شرح خوانساری، ج ۲، ص ۶۳۱

عن أبي حمزة قال: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ، وَمَنْ اجْتَنَبَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْيَدِ النَّاسِ وَمِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ.

ابو حمزه گوید: از امام سجّاد (ع) شنیدم که می فرمود: هر کس به واجبات خدا عمل کند از بهترین مردم است، و هر کس از حرامهای خدا بپرهیزد از عابدترین و پرهیزکارترین مردم است، و هر کس به آنچه خداوند قسمت او نموده قانع باشد از دارا ترین مردم است.

امالی مفید، ترجمه حسین استاد ولی، ص ۲۰۴

حضرت امام خمینی قدس سره:

بر دولتها و دست اندرکاران است چه در نسل حاضر و چه در نسلهای آینده که از متخصصین خود قدردانی کنند و آنان را با کمکهای مادی و معنوی تشویق به کار نمایند و از ورود کالاهای مصرف‌ساز و خانه برانداز جلوگیری نمایند و به آنچه دارند بسازند تا خود همه چیز بسازند.

وصیتنامه سیاسی الهی

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای:

فقه، محور تلاش علمی حوزه‌های علمیه بوده و همواره باید باشد و البته تطوّر شرایط زندگی بشری، مانند همیشه در استنباط احکام الهی تأثیراتی گذاشته و از این پس نیز خواهد گذاشت.

۷۱/۸/۲۴

نور گاه

نشریه جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم

دوره پنجم - شماره اول - شماره مسلسل ۴۹ - بهمن و اسفند ۱۳۷۱

- سرمقاله ۴
- اصطلاحات قرآن: «أُمّی» سید ابوالفضل میرمحمدی ۷
- علم امام علیه السلام علامه سید محمد حسین طباطبایی ۱۸
- رساله فی علم النبی و الإمام بالغیب علامه سید محمد حسین طباطبایی ۴۶
- نجوم امت: آیت الله علامه شیخ حیدرقلی سردار کابلی سید مرتضی نجومی ۵۰
- علی (ع) در نهج البلاغه سید ابراهیم سید علوی ۷۹
- فلسفه «توسّل» محسن غرویان ۹۶
- عوامل تحریف در سیره نگاری رسول جعفریان ۱۱۰
- تسامح در تصحیح متون عبدالله محقق ۱۲۱
- تازه‌های کتاب ۱۳۴
- پرسش و پاسخ ۱۴۵
- نامه‌ها ۱۴۷

صاحب امتیاز: محمد یزدی	مدیر مسئول: سید باقر خسروشاهی
درج مقالات: تحت نظر هیئت تحریریه	
نشانی: قم، میدان شهدا، خیابان بیمارستان نیش کوی ادیب کد پستی ۳۷۱۵۶	
صندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵	تلفن: ۳۳۰۹۵
حساب جاری: شماره ۸۰۰ بانک صادرات شعبه میدان شهدای قم	بها ۳۰۰ ریال

نقل و ترجمه مقالات با ذکر ماخذ آزاد است.

مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده بوده و دفتر مجله در حکم و اصلاح مقالات آزاد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



همبستگی

امام خمینی قدس سره: من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهان‌خواران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد و تا نابودی آنان از پای نخواهیم نشست.^۱

انقلاب اسلامی ایران همچون خورشید فروزان دلهای افسرده امت محمدی را که در اثر حکومت حاکمان وابسته و خود فروخته رو به پژمردگی و انسلاخ هویت می‌رفت، حیاتی تازه بخشید و روحی الهی دمید، فرهنگ ناب محمدی را از زیر ابرهای تیره و تار شبهات و تلقینات ابلیسی به در آورد و آنچنان بر صفحه دلهای مؤمنان بنگاشت که آنان را در مصاف با دشمنان مستکبر و کج‌اندیش، بی‌قرار نمود و آیات الهی را

۱ - صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۷۸

با خون خود در میدان نبرد بر تابلوی همیشه جاوید حقّ به ثبت رساندند.

دین خدا طراوتی تازه یافت و از لابلای کتابها و مرز نظریه‌ها بیرون آمد و در جامعه پیاده شد.

دشمنان تا مدتی با بهت و حیرت و سپس با ناباوری، آن را نظاره می‌کردند و باور آن نداشتند که این مستضعفین بریده از شرق و غرب، حاکمیت این سرزمین را به ارث برند. تا اینکه این جمهوری الهی، یک روزه ره صد ساله پیمود و با رهبری عبدی صالح بر چهار چوب حکومت خویش، استوار گردید و فرهنگ انقلاب همچون سیلی خروشان در بستر کشورها به راه افتاد و مقاومت اسلامی با نام افتخار انگیز «بنیاد گرای اسلامی» از هر سو در برابر ملحدین و کفار مستکبر، قد علم نمود و در دل یک میلیارد و نیم مسلمان شوری دیگر افتاد.

اراده الهی بر نصر این امت خداپرست تعلق گرفت و ملائکه فتح، بال و پر گشودند و راهیان بدر و احد و حدیبیه، کمر همت بستند و از چهار گوشه عالم سر برافراشته و شعار «هیهات منّا الذلّة» را در مقابل جهان استکبار با آنچه در توان داشتند سردادند. این صدای ملکوتی همچنین از کشمیر و هندوستان و افغان و عربستان و... و از دیار غرب و قاره آفریقا به گوش می‌رسد.

ناخدایی این کشتی بادبان برافراشته را، ملت مسلمان

و قهرمان ایران به عهده گرفته و با تلاوت آیه کریمه «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۲ پای در صحنه گذاشت و با رهبری ولایت امر، عالم بشریت را به راهی نو و مقدس نوید داد. راهپیمایی‌های روز بیست و دو بهمن و روز قدس - که انسان را به یاد راه‌پیمائیهای سرنوشت ساز تاسوعا و عاشورای قبل از پیروزی انقلاب می‌انداخت - مشت محکمی بود بر دهان یاوه‌سرایان مستکبر و دستگاههای تبلیغاتی آنان و اینکه این ملت مؤمن و سرسپرده به ارزشهای انقلاب با تمام توان خویش از اسلام و انقلاب پاسداری کرده و بر باورهای والای آن بافشاری می‌کند و اگر جهان‌خواران بی‌خبر از خدا و خلق بخواهند در مقابل دین و انقلاب ما بایستند، این مردم شهید پرور، وظیفه خود می‌دانند که با تمام توان در مقابل دنیای پست آنان بایستند تا احدی الحسنین نصیب آنان گردد.

شرکت همگانی و پرشور ملت در انتخابات ریاست جمهوری عامل مهم دیگری است در تقویت و احیاء گرایشها و ایمان اسلامی در ایران و سراسر دنیا و ایجاد جذآبیتی مضاعف برای محورهای فرهنگ الهی و جواب صریحی است در برابر اظهار نظرهای بی‌شرمانه و غرض‌آلود دشمنان این مرز و بوم و اینکه ماهنوز به‌مسئولان نظام مقدس‌مان، اعتماد کامل داریم و هماهنگی و همدلی بین مردم و آنان را، یکی از ارکان مهم قدرت اسلامی می‌دانیم.

۲ - سوره بقره (۲): ۲۴۹.



اصطلاحات قرآن

أُمِّي

سید ابوالفضل میر محمدی

کلمه اُمِّي که منسوب به اُمّ است به تبع تعدد معانی اُمّ، معانی مختلفی دارد.

معانی لغوی اُمّ

لغت‌شناسان گرچه برای اُمّ معانی متعدد نوشته‌اند^۱ ولیکن بعضی از آنها از افراد معانی دیگرند و وضع مستقلی ندارند چنانکه خواهیم دید و بعضی از آنها خود دارای وضع مستقل هستند که عبارتند از:

.....
۱ - مفردات راغب، لسان‌العرب، اقرب الموارد، مجمع البحرین.

- ا - مادر: که مشهورترین معنای کلمه ام است.
- ب - اصل و مرجع: که باید در صورت نیاز و لزوم به آن مراجعه کرد.
- پ - عمده و معظم: هرگاه لفظی دارای معانی مختلف باشد به مهمترین آنها ام اطلاق می‌شود.
- ت - جامع و مجمع: محلی که حاوی و در برگیرنده اشیائی است مانند «ام الدماغ» که به کاسه سر اطلاق می‌شود.

معانی دیگر ام

- ا - زوجات رسول اکرم صلی الله علیه و آله^۲
- این اطلاق به اعتبار همان معنای اولین لفظ ام است یعنی مادر؛ زیرا زوجات رسول اکرم (ص) مانند مادر حقیقی هستند که ازدواج با آنها حرام و احترامشان لازم است.

اطلاق «امی» بر کسی که خواندن و نوشتن را بلد نیست، نیز شاید به همین اعتبار و مناسبت باشد یعنی همچنانکه در موقع تولد از مادر، خواندن و نوشتن بلد نبود اکنون نیز بلد نیست.

- ب - اطلاق ام الكتاب بر آیات محکم^۳ به اعتبار معنی اصلی دوم است یعنی این آیات چون دارای مفهومی روشن می‌باشد برای آیات متشابه، مرجع و اصلند. و اطلاق ام القرى به مکه معظمه^۴ نیز می‌تواند به همین اعتبار باشد؛ زیرا مکه معظمه در میان قریه‌های اطراف خود تنها جایی بوده است که مردم در مراسم مختلف در آنجا اجتماع می‌کردند و آنجا را مرجع قرار می‌دادند. و نیز اطلاق «ام الكتاب» به لوح محفوظ^۵ می‌تواند به همین مناسبت باشد؛ زیرا اصلی است ثابت و مرجع.

۲ - النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ. سورة احزاب (۳۳): ۶. گفته شده ام در اصل امه بوده لذا جمع آن امهات آمده است.

۳ - هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ... آل عمران (۳): ۷.

۴ - وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا... انعام (۶): ۹۲.

۵ - يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يُعِدُّهُ أُمَّ الْكِتَابِ. رعد (۱۳): ۳۹.

پ - اطلاق «آم الطريق» به بزرگ راهها به اعتبار معنی اصلی سوم است یعنی معظم و مهم.

ت - اطلاق «آم الكتاب» به سوره مبارکه حمد می تواند به اعتبار معنی اصلی چهارم باشد؛ زیرا بر طبق روایاتی که خواهیم دید جامع اجمالی تمام قرآن کریم است.

شیخ محمد عبده می گوید: سوره فاتحه مشتمل است بر اجمال قرآن و تفصیل اصول آن... من نمی خواهم بگویم: حروف و اسرار و اشاراتی در سوره حمد است چنانکه می گویند: اسرار قرآن در فاتحه و اسرار فاتحه در بسمله و اسرار بسمله در باء و اسرار باء در نقطه زیر آن است، بلکه می گویم: قرآن کریم که در باره توحید، وعده و وعید، عبادت، راه سعادت، راه آنان که حدود الله را مراعات کرده اند و آنان که مراعات نکرده اند نازل شده، همه و همه در سوره حمد آمده است.^۷

اشاره بدین نکته از سوی این دانشمند امر ابتکاری نیست، بلکه مأخوذ از احادیث اهل بیت علیهم السلام می باشد.

فضل بن شاذان از امام رضا (ع) نقل می کند:

خداوند بندگان خود را به خواندن حمد فرا خوانده تا قرآن مهجور نگردد و در خاطره ها بماند، سوره حمد جامع جمیع خیر و حکمت است و آنچه در آن آمده در سایر سوره ها نیامده است. سپس به يك يك آیه های آن به ضمیمه مطالبش اشاره فرموده و در آخر حدیث، به مطلب جامعی تذکر داده اند:

قَدْ اجتمع فيه من جوامع الخير والحكمة من أمر الآخرة والدين ما لا يجمعه شيء من الأشياء.^۸

در سوره مبارکه حمد جمیع خیرات و حکم از امور دنیا و آخرت جمع است و در هیچ

۶ - يا جابر الا اعلمك أفضل سورة انزلها الله في كتابه قال فقال له جابر بلى يا باني انت و امي يا رسول الله علمنيها قال فعلمه الحمد، ام الكتاب... مجمع البيان، تفسير سوره حمد، نقل از عیاشی از رسول خدا (ص).

۷ - المنار، چاپ دارالمعرفة، لبنان.

۸ - تفسیر برهان، سوره حمد، نقل از من لا يحضره الفقيه، صدوق، حدیث ۲۰.

چیزی چنین جامعیتی وجود ندارد.

معنی اصطلاحی امّ

امّی منسوب به امّ در همه کاربردها نژد گروههای مختلف، دارای معنای واحد است یعنی: کسی که سواد خواندن و نوشتن نداشته باشد.

لیکن در وجه تسمیه آن اختلاف است که آیا منسوب به امّ به معنای «مادر» است و یا منسوب به «امت» به معنای جماعت که غالباً بی سوادند.

یادآور می‌شود: در صورت دوم «تاء» امت به جهت نسبت حذف شده چنانکه در بصری و کوفی که منسوب به «بصره» و «کوفه» هستند نیز حذف شده است.

کلمه امّی در قرآن کریم

در قرآن کریم آیاتی وارد شده که کلمه امّی به صورت مفرد و یا جمع در آنها آمده است و مقتضی است این آیات شریفه را مورد بررسی قرار دهیم و با بررسی نظرات بعضی از مفسرین معروف، نظریه و مختار خویش را در تفسیر این کلمه مبارکه ارائه دهیم:

- ۱ - وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. (بقره/۷۸)
- ۲ - وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمْتُمْ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ. (آل عمران/۲۰)
- ۳ - ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِينَ سَبِيلٌ... (آل عمران/۷۵)
- ۴ - الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ... (اعراف/۱۵۷)
- ۵ - فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ النَّبِيِّ الَّذِي الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوْهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ. (اعراف/۱۵۸)
- ۶ - هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ... (جمعه/۲)

با توجه به اینکه معمولاً دانشمندان علوم تفسیر، نظرات خویش را در باره این کلمه در تفسیر آیه ۷۸ سوره بقره ارائه می‌دهند لذا این آیه شریفه را ضمن بررسی و نقل آراء گروهی از مفسرین معروف شیعه و سنی مورد دقت و تحقیق قرار

می‌دهیم.

معنای اُمّی از دیدگاه مفسرین

شیخ طوسی پس از آنکه آیه را به یهود منطبق می‌کند و اینکه بعضی از آنان امّی هستند می‌فرماید:

اکثر مفسران می‌نویسند: امّی کسی را گویند که قادر به خواندن و نوشتن نباشد. سپس در بیان وجه تسمیه اضافه می‌کند: اینان به جهت اینکه در حالت مادرزادی خود باقی مانده‌اند، امّی خوانده می‌شوند.^۹

زمخشری نیز پس از آنکه آیه را به بعضی از یهود منطبق می‌کند می‌نویسد:

اینان قدرت بر خواندن تورات و دقت در آن را ندارند.^{۱۰}

معلوم است وی کتاب را به تورات منحصر نمی‌کند بلکه مطلق کتاب را اراده

کرده است یعنی کسی که سواد خواندن را نداشته باشد، امّی خوانده می‌شود.

شیخ طبرسی نیز پس از آنکه آیه را به بعضی از یهود منطبق می‌کند

می‌نویسد:

اینان جاهل به محتویات توراتند و اگر هم الفاظی را بر زبان می‌آورند

حفظی (طوطی‌وار) است و به معنای آن توجه ندارند.^{۱۱}

بدیهی است وی نیز امّی را منحصر در جاهل به تورات نمی‌کند بلکه او را

جاهل به مطلق کتاب می‌داند.

قرطبی نیز می‌نویسد: امّیون به کسانی گویند که سواد خواندن و نوشتن را

نداشته باشند و به حالت مادرزادی خود باقی مانده و کتابت و قرائت را یاد

نگرفته‌اند.^{۱۲}

محمد رشید رضا می‌نویسد: خداوند متعال در آیات مکی اوصاف علمای یهود

۹ - تفسیر تبیان، در تفسیر آیه.

۱۰ - تفسیر کشاف، در تفسیر آیه.

۱۱ - تفسیر مجمع البیان، در تفسیر آیه.

۱۲ - تفسیر الجامع لاحکام القرآن، در تفسیر آیه.

را ذکر فرموده و در این آیه شریفه اوصاف عوام آنها را که عالم به کتاب و احکام نبودند بیان می‌فرماید: اینان در احکام و عقاید، هیچ گونه دلیل و برهانی ندارند هر چه را یاد گرفته‌اند خیالی و دلبخواه و به گمان و ظن است که آنها تقلیداً از علمای خود شنیده‌اند^{۱۳}

روشن است این مفسر که شاگرد استادی چون شیخ محمد عبده است نیز امی را به جاهل کتابت اختصاص نداده بلکه آن را به عوام و جاهل یعنی بی‌سواد، و جاهل به قرائت و کتابت تفسیر نموده است.

علامه طباطبائی رحمه الله علیه نیز می‌نویسد: امی به کسی اطلاق می‌شود که سواد خواندن و نوشتن را نداشته باشد و آن منسوب به ام یعنی مادر است؛ زیرا مادر آنها بر حسب شفقت و عطوفت که بر اولاد خود دارند مانع می‌شوند که فرزندان آنان زحمت تعلیم و تربیت را تحمل نمایند.

پس با توجه به مطالبی که دانشمندان علوم قرآن در اعصار مختلفه در مفهوم کلمه «ام» بیان نموده‌اند و آنچه که در کتب لغت از اهل لغت دیده می‌شود، نباید تردید کرد که امی به معنای بی‌سواد است و بر کسی اطلاق می‌شود که سواد خواندن را نداشته باشد.

و اما اختصاص لفظ امی به کسی که قادر به کتابت نیست، دلیل و پشتوانه محکمی ندارد^{۱۴} و روایات وارده در این زمینه نیز با یکدیگر متعارضند.

امی بودن پیغمبر اسلام (ص)

اطلاق امی در آیات شریفه ۱۵۷ و ۱۵۹ سوره اعراف بر پیغمبر اکرم نیز بر همین منوال است یعنی آن حضرت امی بوده و سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند. البته این بدان معنی نیست که تحصیل خواندن و نوشتن کار دشواری است و یا امری

۱۳ - تفسیر المنار، تألیف محمد رشید رضا که اکثراً از استادش شیخ محمد عبده متوفای سال ۱۲۲۳ ق نقل می‌نماید.

۱۴ - چنین اختصاصی را در تفسیر مجمع البیان در بحث لغت می‌بینیم لیکن در بحث المعنی، امی را به معنای بی‌سواد که به محتوای کتاب (تورات) آگاهی ندارد تفسیر نموده است و در کتاب نهاییه ابن اثیر ذیل لغت «امم» نیز دیده می‌شود.

ناشایسته است بلکه همانطور که مرحوم مجلسی فرموده: قدرت [ثبت] خطوط بر روی صفحات کاغذ بر کسی که خدای متعال او را به شق القمر و بالاتر از آن قادر فرموده، کار آسانی است.^{۱۵} لکن مصالحتی در بین بوده که موجب شده پیغمبر اسلام (ص) چنین باشند چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم به آن اشاره فرموده است.

مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَحِطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبِطُلُونَ. (عنکبوت/۴۸)

ای پیغمبر هرگاه تو خواندن و نوشتن می دانستی می گفتند: قرآن را از کتابها جمع آوری کرده ای و به نبوت تو شك می کردند. (و اگر امی باشی دیگر راهی برای تشکیك آنان نمانده و به ناچار تو را تصدیق خواهند کرد).

علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه در ذیل تفسیر آیه شریفه می نویسند: خدای متعال در این آیه شریفه به پیامبر خود توجه می دهد که اگر امی نبود یعنی سواد خواندن و نوشتن داشتی، آنان در باره تو شك می کردند. چنانکه در جای دیگر فرموده:

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْهِمْ وَلَا أَذْرِيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ تَعْقِلُونَ. (یونس/۱۶).

سپس در تفسیر آیه می فرماید: خداوند متعال به پیغمبرش دستور می دهد به آنان (آنان که از تو قرآن دیگری می خواهند) بگو این قرآن را که آورده ام با تعلیم خدا آورده ام اگر نمی خواست این را نیز نمی آوردم و شما را از آن آگاه نمی ساختم، شما می دانید من مدت ها عمرم را در میان شما سپری کرده ام. (و نزد کسی درس نخوانده ام چگونه می توانم قرآن دیگری بیاورم؟)^{۱۶} این آیات شریفه اگر چه اجمالاً دلالت دارند بر اینکه آن حضرت امی بوده و بر خواندن و نوشتن قدرت نداشته اند اما آیا این امی بودن در برهه ای از زمان

۱۵ - بحار، ط جدید، ج ۱۶، ص ۱۳۴.
۱۶ - تفسیر المیزان، ط اعلمی، ج ۱۶، ص ۱۳۹.

بوده و یا در جمیع عمر امّی بوده‌اند؟ مطلبی است که از این آیات استفاده نمی‌شود لذا باید در اثبات یکی از طرفین احتمال، به روایات مراجعه نمود.

مرحوم سید مرتضی رضوان الله تعالی علیه در مسئله علم النبی (ص) بالکتابة و القرائة سؤالی مطرح می‌نماید که آیا لازم است نبی، عالم به قرائت و کتابت باشد یا نه؟ و در پاسخ می‌فرماید لزومی ندارد؛ زیرا کتابت مانند سایر صناعات است و احتمال می‌دهیم پیامبر با آن صناعات آشنا باشند یا نباشند و در مورد نگارش و کتابت نیز همین دو احتمال وجود دارد، سپس می‌گوید:

آیا آیه شریفه: مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَحِطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ. (عنکبوت/۴۸) دلالت نمی‌کند بر اینکه آن حضرت قادر به قرائت و کتابت نبوده است؟ و در پاسخ می‌فرماید:

آیه شریفه دلالت دارد که آن حضرت قبل از نبوت، عالم نبوده چنانچه اصحاب ما معتقدند و اما بعد از نبوت ممکن است از جبرئیل یاد گرفته باشد و ظاهر آیه نیز دال بر همین امر است.

و نیز سؤالی مطرح می‌کند که اصحاب روایت کرده‌اند: آن حضرت وقتی پیمان نامه حدیبیه را با سهیل بن عمرو منعقد می‌فرمود: در پاسخ اعتراض وی که چرا خود را پیغمبر خدا نوشته‌ای و باید آن را از بین ببری و اسم خود را بنویسی و پس از امتناع علی (ع) از محو آن، خود آن را از بین برد و نام خود را نوشت، در پاسخ می‌فرماید: این اخبار چون آحادند حجیتی ندارند.^{۱۷} سپس در آخر بحث و پس از آنکه در مسئله به نتیجه قطعی نمی‌رسد می‌فرماید:

اما اصحاب ما که معتقدند پیامبر اسلام (ص) قبل از بعثت نیز عالم به کتابت بوده، از توصیف آن حضرت به اُمّیت چنانکه در قرآن شریف آمده پاسخ داده‌اند: مراد از امّی که به حضرت اطلاق شده از جهت انتساب وی به امّ القراء (مکه) می‌باشد.

.....
۱۷ - رسائل سید مرتضی، مجموعه اولی، باب علم النبی، بالقرائة و الکتابة، ص ۱۰۷.

امی در روایات

روایاتی که در ارتباط با این بحث وارد شده با توجه به تعارضی که در میان آنها است نمی‌توانند قابل تمسک باشند و ما برخی از این روایات را نقل می‌کنیم:

* ۱ - شیخ مفید رحمه الله علیه می‌نویسد: در قضیه حدیبیه که کار به صلح کشید پیامبر اسلام (ص) از جانب خداوند مأمور گشت که پیشنهاد صلح را بپذیرد. پس علی (ع) را دستور داد تا صلحنامه را بنویسد و فرمود:

یا علی (ع) بنویس این قرار دادی است از طرف محمد رسول الله (ص) با سهیل بن عمرو، ولی سهیل گفت: ما پیامبری تو را قبول نداریم و اگر قبول می‌داشتیم نزاع نمی‌کردیم، بنویس محمد بن عبدالله. حضرت فرمود یا علی [کلمه] رسول الله (ص) را پاک نما و به جای آن خواسته سهیل را بنویس. علی (ع) عرض کرد: دستم به محو [این کلمه] یاری نمی‌کند. آنگاه فرمود پس دست مرا روی آن کلمه بگذار تا خود آن را محو کنم و چنین کرد...^{۱۸}

* ۲ - از تفسیر قمی نقل شده که امام صادق (ع) فرمود: در این حدیث آمده علی (ع) عرض کرد: من اسم تو را از نبوت محو نمی‌کنم. آنگاه خود حضرت آن کلمه را محو فرمود و نوشت محمد بن عبدالله...^{۱۹}

قطب راوندی نیز جریان را بدین ترتیب از اصحاب نقل می‌فرماید که حضرت خود آن جمله را نوشت.^{۲۰} و در برخی کتب عامه نیز مضمون دومی نقل شده است.

مجلسی رحمه الله علیه می‌نویسد: در کتاب جامع الاصول از یکی از کتب صحاح عامه از براء بن عازب نقل می‌کند: وقتی علی (ع) از محو کلمه رسول الله عذر خواست پیغمبر (ص) خود آن را محو نمود و به جای آن محمد بن عبدالله نوشت...^{۲۱}

۱۸ - ارشاد شیخ مفید، چاپ بیروت، (اعلمی)، ص ۱۶۳.

۱۹ - بحار، ج ۲۰، ص ۳۵۲.

۲۰ - رسائل سید مرتضی، مجموعه اولی، ص ۱۰۶.

۲۱ - بحار، ج ۲۰، ص ۳۷۱.

لیکن در برخی کتب عامه آمده است: پیامبر خدا(ص) به علی(ع) فرمود: یا علی، عوض محمد رسول الله(ص) محمد بن عبدالله بنویس^{۲۲} و در نقل دیگری آمده است: پیامبر اسلام به کفار قریش فرمود: بنویسید و آنها جمله محمد بن عبدالله(ص) را نوشتند.^{۲۳}

پس با توجه به تعارضی که در بین اخبار ما و اخبار عامه دیده می شود نمی توان برای یکی از وجوه بحث به آنها تمسک کرد.

* ۳- ابان از حسن صیقل روایت می کند: از امام صادق(ع) شنیدم از جمله نعمتهای خداوند این است که پیامبر اسلام(ص) امی بود، نمی نوشت ولی قرائت می کرد.^{۲۴}

* ۴- جعفر بن محمد صوفی می گوید از امام جواد(ع) پرسیدم که چرا پیغمبر را امی گفته اند؟ فرمود: مردم چه می گویند؟ عرض کردم می گویند: چون آن حضرت نمی توانست بنویسد به او امی گفته شده است. فرمود دروغ می گویند، لعنت خدا بر آنان باد! کسی که خداوند او را در میان امیین مبعوث فرمود تا آیاتش را بر آنان تلاوت کرده و آنها را تزکیه نماید و کتاب و حکمت تعلیم کند، می شود عالم به آنها نباشد و چیزی را که نمی داند تعلیم نماید... و اطلاق امی به جهت انتسابش به امّ القرئی و مکه بود.^{۲۵}

با توجه به تعارضی که در بین این دو حدیث است نمی توان به آنها نیز تمسک کرد مگر اینکه هر يك را به جهتی، غیر از جهت دیگری حمل نموده و بگوئیم حدیثی که نفی کتابت می کند قدرت را نفی نمی کند بلکه فعلیت را انکار می کند و در نتیجه آن حضرت قدرت بر کتابت داشته ولی نمی نوشتند، چنانکه معروف است آن حضرت در تمام عمرشان چیزی ننوشته اند جز خبری که در ارتباط با صلحنامه نقل شده است که آن حضرت جمله «محمد بن عبدالله» را پس از محو «محمد

۲۲ - کنز العمال، چاپ مؤسسة الرسالة، ج ۱۰، ص ۴۸۰.

۲۳ - همان، ص ۴۸۷.

۲۴ - بحار، ج ۱۶، ص ۱۳۲، نقل از علل الشرایع.

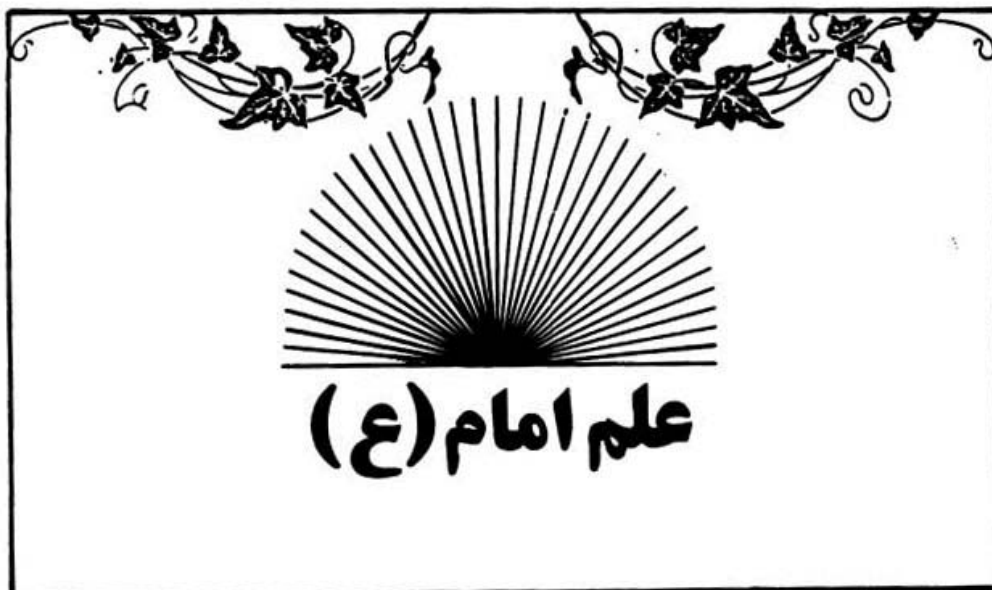
۲۵ - بحار، ج ۱۶، ص ۱۳۲، به نقل از علل الشرایع.

رسول الله» نوشت، لیکن این خبر به جهت معارضه با دیگر اخبار قابل استدلال نمی‌باشد چنانکه گذشت.

ناگفته نماند: حدیث امام جواد علیه السلام با ظاهر آیه شریفه قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. نیز با ظاهر آیه شریفه مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَحُظُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ. تنافی دارد؛ زیرا خداوند در این دو آیه شریفه یادآور می‌شود که آن حضرت در قسمتی از ادوار عمرش از قرائت و کتابت ناتوان بوده‌اند ولی حدیث، ناتوانی آن حضرت را در تمام سالها نفی می‌نماید. با این همه می‌توان گفت: آیات شریفه، ناظر به سالهای قبل از بعثت هستند و اینکه آن حضرت در مدت چهل سال نزد کسی قرائت یاد نگرفته‌اند. و اگر غیر آن بود مردم به شك می‌افتادند و قرآن را به غیر پیامبر (ص) نسبت می‌دادند. و اما پس از نبوت با یاری خدای بزرگ قدرت بر آنها پیدا کرده‌اند. بنابراین این تنافی نیز با این بیان برطرف خواهد شد.

خلاصه بحث

از قرآن کریم استفاده می‌شود که آن حضرت قبل از نبوتش امی بوده‌اند و مصالح نیز اقتضا می‌کرد تا زمان بعثت امی باقی بمانند تا کفار نگویند: پیامبر (ص) مطالب قرآن را از این و آن جمع آوری نموده و در یکجا نوشته است. اما پس از آنکه قرآن کریم قطعیت پیدا کرد و ثابت شد که وحی الهی است شاید بتوان گفت که آن حضرت قرائت و کتابت را از جبرئیل (ع) فرا گرفته است. به هر حال ترجیح قطعی یکی از طرفین را نمی‌شود از قرآن کریم استفاده کرد، و همانطور که گفته شد با توجه به اختلاف و تعارض روایات نمی‌توان به آنها نیز تمسک کرد. آنچه موجب استبعاد می‌شود این مطلب است که چگونه پیامبر اسلام در باره کتابت و قلم آن همه فضیلت را نقل می‌فرماید و امت خود را به فراگیری آنها تشویق می‌نمایند اما خود از آن محروم مانده و تا آخر عمر بدون جهت در امیت باقی می‌مانند. هرگز!!!



علامه سید محمد حسین طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم

حدود سال ۱۳۹۰ هجری قمری کتابی* در باره امام حسین علیه السلام و نهضت کربلا منتشر شد. داوری بسیاری از علما این بود که محتوای آن کتاب با اعتقاد به علم امام منافات دارد. از این رو برخی از روحانیان سؤالی در همین زمینه تنظیم، و پاسخ آن را از علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه خواستند. معظم له برای پاسداری از اعتقادات و فرهنگ شیعه رساله‌ای با عنوان «بحثی کوتاه در باره علم امام» نوشتند و منتشر شد.

این رساله در عین اختصار و کوتاهی از اتقان و استحکام فوق العاده‌ای برخوردار است.

* - کتاب شهید جاوید نوشته جناب آقای صالحی نجف آبادی (دفتر مجله).

مؤلف کتاب مذکور هنگامی که این رساله را مطالعه می‌کند به جای آنکه دقت در این رساله موجب تجدید نظر او در مطالب کتابش شود، رساله علامه طباطبائی را به نقد کشیده و انتقادات خود را برای معظم له می‌فرستد. آن مرحوم با سعه صدر، برای يك يك انتقادهای او پاسخ می‌نویسد تا به او برگرداند. بنده توسط یکی از اساتید، از این داستان آگاه شده و پیش از آنکه نوشته علامه طباطبائی برای مؤلف آن کتاب فرستاده شود، تصویری از آن برای خود تهیه کردم، اینک اصل رساله علم امام، و انتقادهای مؤلف آن کتاب بر این رساله، و پاسخ‌های متین و محکم حضرت علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه از نظرشمامی گذرد.*

رضا استادی

بحثی کوتاه در باره علم امام

بسم الله الرحمن الرحيم

س - آیا حضرت سیدالشهداء علیه السلام در مسافرتی که از مکه به سوی کوفه می‌کرد می‌دانست که شهید خواهد شد یا نه؟ و به عبارت دیگر، آیا آن حضرت به قصد شهادت رهسپار عراق شد یا به قصد تشکیل يك حکومت عادلانه صد در صد اسلامی؟

* - علامه طباطبائی علاوه بر اینکه در تفسیر شریف «المیزان» پیرامون علم پیامبر و امام بحث کرده‌اند، رساله موجزی به زبان عربی در همین موضوع نوشته‌اند که در همین شماره مجله ملاحظه خواهید کرد.

ج - سید الشهدا(ع) به عقیده شیعه امامیه، امام مفترض الطاعة و سومین جانشین از جانشینان پیغمبر اکرم(ص) و صاحب ولایت کلیه می باشد و علم امام(ع) به اعیان خارجی و حوادث و وقایع، طبق آنچه از ادله نقلیه و براهین عقلیه بر می آید دو قسم و از دو راه است:

قسم اول از علم امام

امام(ع) به حقایق جهان هستی، در هرگونه شرایطی که وجود داشته باشند به اذن خدا واقف است اعم از آنها که تحت حس قرار دارند، و آنها که بیرون از دایره حس می باشند، مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده؛ دلیل این مطلب:

راه اثبات علم

أ - از راه نقل، روایات متواتره ای است که در جوامع حدیث شیعه مانند کتاب کافی و بصائر و کتب صدوق و کتاب بحار و غیر آنها ضبط شده. به موجب این روایات که به حد و حصر نمی آید امام(ع) از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هرچه را بخواهد به اذن خدا، به ادنی توجهی می داند.

البته در قرآن کریم آیاتی داریم که علم غیب را مخصوص ذات خدای متعال و منحصر در ساحت مقدس او قرار می دهد ولی استثنایی که در آیه کریمه: *عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ* وجود دارد، نشان می دهد که اختصاص علم غیب به خدای متعال به این معنی است که غیب را مستقلاً و از پیش خود(بالذات) کسی جز خدای نداند ولی ممکن است پیغمبران پسندیده، به تعلیم خدایی بدانند و ممکن است پسندیدگان دیگر نیز به تعلیم پیغمبران، آن را بدانند چنانکه در بسیاری از این روایات وارد است که پیغمبر و نیز هر امامی در

۱ - سوره جن(۷۲): ۲۶ و ۲۷.

آخرین لحظات زندگی خود علم امامت را به امام پس از خود می‌سپارد.
 ب - و از راه عقل، براهینی است که به موجب آنها امام (ع) به حسب مقام نورانیت خود، کاملترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدایی، و بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشنا است و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی توجه کند برای وی حقایق روشن می‌شود.
 ما تقریر این براهین را نظر به اینکه به يك سلسله مسائل عقلی پیچیده متوقف و سطح آنها از سطح این مقاله بالاتر است به محل مخصوص آنها احاله می‌دهیم.

این علم تأثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد

نکته‌ای که باید به سوی آن عطف توجه کرد این است که این گونه علم موهبتی، به موجب ادله عقلی و نقلی که آن را اثبات می‌کند، قابل هیچ گونه تخلف نیست و تغییر نمی‌پذیرد و سر موئی به خطا نمی‌رود و به اصطلاح، علم است به آنچه در لوح محفوظ ثبت شده است و آگاهی است از آنچه قضای حتمی خداوندی به آن تعلق گرفته. و لازمه این مطلب این است که هیچگونه تکلیفی به متعلق این گونه علم - از آن جهت که متعلق این گونه علم است و حتمی الوقوع می‌باشد - تعلق نمی‌گیرد و همچنین قصد و طلبی از انسان با او ارتباط پیدا نمی‌کند؛ زیرا تکلیف همواره از راه امکان، به فعل تعلق می‌گیرد و از راه اینکه فعل و ترك، هر دو در اختیار مکلفند، فعل یا ترك خواسته می‌شود و اما از جهت ضروری الوقوع و متعلق قضاء حتمی بودن آن، محال است مورد تکلیف قرار گیرد.

مثلاً صحیح است خدا به بنده خود بفرماید: «فلان کاری را که فعل و ترك آن برای تو ممکن است و در اختیار تو است بکن» ولی محال است بفرماید: «فلان کاری را که به موجب مشیت تکوینی و قضای حتمی من، البته تحقق خواهد یافت و برو برگرد ندارد بکن یا مکن»؛ زیرا چنین امر و نهی لغو و بی اثر می‌باشد.
 و همچنین انسان می‌تواند امری را که امکان شدن و نشدن دارد، اراده کرده، برای خود مقصد و هدف قرار داده، برای تحقق دادن آن به تلاش و کوشش بپردازد

ولی هرگز نمی‌تواند امری را که به طور یقین (بی‌تغییر و تخلف) و به طور قضاء حتمی، شدنی است اراده کند و آن را مقصد خود قرار داده تعقیب کند؛ زیرا اراده و عدم اراده و قصد و عدم قصد انسان، کمترین تأثیری در امری که به هر حال شدنی است - و از آن جهت که شدنی است - ندارد مثلاً اگر کسی علم پیدا کند که اگر سر ساعت فلان از روز فلان در نقطه معینی از فلان خیابان شهر باشد حتماً زیر ماشین رفته هلاک خواهد شد (علمی است مشروط و مقید) البته تا می‌تواند در وقت مفروض در نقطه مفروض حاضر نمی‌شود و از این راه جان خود را حفظ می‌کند و پر روشن است که نرفتن او به نقطه خطر اثر علم است.

و اگر علم پیدا کند که در سر ساعت فلان از روز فلان در فلان نقطه از فلان خیابان شهر حتماً زیر ماشین خواهد رفت و این علم هیچ گونه تخلف ندارد و هیچ تلاشی جلو این خطر را نمی‌تواند بگیرد (علم به قضاء حتمی) بدیهی است که این شخص با وجود علم به خطر برای رفع خطر دست به هیچ تلاشی نخواهد زد؛ زیرا می‌داند که سودی ندارد و فایده‌ای نخواهد بخشید و این همان است که گفته شد: «علم به قضاء حتمی تأثیری در زندگی عملی انسان ندارد و تکلیف آور نیست». این شخص با وجود علم به خطر، به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد اگر چه منتهی به خطر خواهد شد و مشمول آیه کریمه «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» نیست؛ زیرا در تهلکه واقع شده نه اینکه خود را به تهلکه انداخته بر خلاف شخص مفروض اولی که مکلف است تا می‌تواند برای نجات از خطر چاره‌ای بیندیشد و خود را به تهلکه نیندازد.

و از این بیان روشن می‌شود که:

۱- این علم موهبتی امام (ع)، اثری در اعمال او و ارتباطی با تکالیف خاصه او ندارد و اصولاً هر امر مفروض از آن جهت که متعلق قضاء حتمی و حتمی الوقوع است متعلق امر یا نهی یا اراده و قصد انسانی نمی‌شود.

آری متعلق قضای حتمی و مشیت قاطعه حق متعال، مورد رضا به قضاء است چنانکه سیدالشهداء (ع) در آخرین ساعت زندگی در میان خاک و خون می‌گفت:
رِضاً بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيماً لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ.

و همچنین در خطبه‌ای که هنگام بیرون آمدن از مکه خواند فرمود: رِضَا اللّٰهِ
رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

۲- ممکن است کسی تصور کند که علم قطعی به حوادث قطعی غیر قابل
تغییر، مستلزم جبر است مثلاً اگر فرض شود که امام علم داشته که فلان شخصی
در فلان وقت و فلان مکان با شرایط معینی او را خواهد کشت و این حادثه به هیچ
وجه قابل تغییر نیست، لازمه این فرض این است که ترك قتل در اختیار قاتل نبوده
برای وی مقدور نمی‌باشد یعنی قاتل مجبور به قتل باشد و با فرض مجبورت
برای شخص مجبور تکلیفی نیست!

و این تصویری است بی‌پایه زیرا:

اولاً این اشکال در حقیقت اشکال است به عمومیت تعلق قضاء الهی به
افعال اختیاری انسان (نه به علم امام) و طبق این اشکال طائفه معتزله از سنیها
می‌گویند: تقدیر خداوندی نمی‌تواند به فعل اختیاری انسان متعلق شود و انسان
مستقلاً آفریدگار فعل خودش می‌باشد و در نتیجه انسان خالق افعال خود و خدا
خالق بقیه اشیاء!

در حالی که به نص صریح قرآن کریم و اخبار متواتره پیغمبر اکرم (ص) و
ائمه هدی (ع) همه موجودات و حوادث جهان بدون استثناء متعلق قضاء و قدر
خداوندی عز اسمه است.

از راه بحث عقلی نیز مطلب روشن و آفتابی است اگر چه به واسطه وسعت
اطراف آن نمی‌توانیم آن را در این مقاله مختصر بگنجانیم.

آنچه به طور اجمال می‌شود گفت این است که در جهان هستی که آفرینش
خدا است چیزی جز با مشیت و اذن خداوندی به وجود نمی‌آید و مشیت خداوندی
به افعال اختیاری انسانی از راه اراده و اختیار تعلق گرفته است، مثلاً خداوند
خواسته که انسان فلان فعل اختیاری را از راه اراده و اختیار انجام دهد و البته
بدیهی است فعل با این وصف لازم التحقق خواهد بود و با این همه
اختیاری است؛ زیرا اگر اختیاری نباشد اراده خداوندی از مرادش تخلف
می‌کند.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.^۲

و ثانیاً با صرف نظر در تعلق قضاء و قدر به فعل اختیاری انسان، به نص صریح کتاب و سنت متواتره، خداوند لوح محفوظی خلق فرموده که همه حوادث گذشته و آینده جهان را در آن ثبت کرده و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و خود نیز به آنچه در آنست عالم است، آیا خنده دار نیست بگوییم که ثبت حوادث غیر قابل تغییر در لوح محفوظ و علم قبلی خداوند به آنها، افعال انسان را جبری نمی‌کند. ولی اگر امام به برخی از آنها یا به همه آنها علم رساند، افعال اختیاری انسان و من جمله فعل قاتل امام جبری می‌شود؟

۳- اینکه ظواهر اعمال امام(ع) را که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است، نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت مانند اینکه گفته شود: اگر سید الشهداء(ع) علم به واقع داشت چرا حضرت مسلم را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد؟ چرا توسط صیداوی، نامه به اهل کوفه نوشت؟ چرا خود از مکه رهسپار کوفه شد؟ چرا خود را به هلاکت انداخت و حال آنکه خدا می‌فرماید: وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؟^۳ چرا؟ و چرا؟

پاسخ همه این پرسشها از نکته‌ای که تذکر دادیم روشن است و امام(ع) در این موارد و نظائر آنها به علومی که از مجاری عادت و از شواهد و قرائن به دست می‌آید عمل فرموده و برای رفع خطر واقعی که می‌دانست هیچ گونه اقدامی نکرده؛ زیرا می‌دانست که تلاش سودی ندارد و قضاء حتمی و تغییرپذیر نیست چنانکه خدای متعال در کلام خود در سوره آل عمران در برابر آنان که در جنگ احد گفته بودند اگر یاران کشته شده، پیش ما بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند می‌فرماید:

قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ (آل عمران،

۱۵۴)

بگوی اگر در خانه‌هایتان نیز بودید کسانی که برایشان قتل نوشته شده بود به سوی خوابگاههای خود بیرون می‌آمدند.

۲- سوره تکویر(۸۱):۲۹.

۳- سوره بقره(۲):۱۹۵.

قسم دوم از علم امام: علم عادی

پیغمبر(ص) به نصّ قرآن کریم و همچنین امام(ع) (از عترت پاک او) بشری است همانند سایر افراد بشر و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می‌دهد مانند اعمال سایر افراد بشر در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی قرار دارد. امام(ع) نیز مانند دیگران خیر و شر و نفع و ضررکارها را از روی علم عادی تشخیص داده و آنچه را که شایسته اقدام می‌بیند اراده کرده، در انجام آن به تلاش و کوشش می‌پردازد. در جایی که علل و عوامل و اوضاع و احوال خارجی موافق می‌باشد به هدف اصابت می‌کند و در جایی که اسباب و شرائط مساعدت نکنند از پیش نمی‌رود.

و اینکه امام(ع) به اذن خدا به جزئیات همه حوادث چنانکه شده و خواهد شد واقف است تأثیری در این اعمال اختیاریه وی ندارد چنانکه گذشت. امام(ع) مانند سایر افراد انسانی بنده خدا و به تکالیف و مقررات دینی مکلف و موظف می‌باشد و طبق سرپرستی و پیشوایی که از جانب خدا دارد با موازین عادی انسانی باید رفتار کند و آخرین تلاش و کوشش را در احیاء کلمه حق و سر پا نگهداشتن دین و آیین بنماید.

نهضت سیدالشهدا(ع) و هدف آن

با يك سير اجمالی در وضع عمومی آن روز، می‌توان نسبت به تصمیم و اقدام سیدالشهدا(ع) روشن شد. تیره‌ترین و تاریکترین روزگاری که در جریان تاریخ اسلام به خانواده رسالت و شیعیانشان گذشته، دوره حکومت بیست ساله معاویه بود.

معاویه پس از آنکه خلافت اسلامی را - با هر نیرنگ بسود - به دست آورد و فرمانروای بی‌قید و شرط کشور پهناور اسلامی شد، همه نیروی شگرف خود را صرف تحکیم و تقویت فرمانروایی خود و نابود ساختن اهل بیت رسالت می‌نمود، نه تنها در اینکه آنان را نابود کند بلکه می‌خواست نام آنان را از زبان مردم و نشان آنان را از یاد مردم محو کند.

جماعتی از صحابه پیغمبر(ص) را که مورد احترام و اعتماد مردم بودند از هر راه بود با خود همراه و با ساختن احادیث به نفع صحابه و ضرر اهل بیت به کار انداخت و به دستور او در منابر اسلامی در سرتاسر بلاد اسلامی به امیرالمؤمنین(ع) - مانند يك فریضه دینی - سب و لعن می شد. به وسیله ایادی خود مانند زیاد بن ابیه و سمره بن جندب و بسر بن أرطاة و امثال ایشان، هر جا از دوستان اهل بیت سراغ می کرد به زندگیش خاتمه می داد و در این راهها از زر، از زور، از تطمیع، از ترغیب و از تهدید تا آخرین حد توانایی استفاده می کرد.

در چنین محیطی طبعاً کار به اینجا می کشد که عامه مردم از بردن نام علی(ع) و آل علی نفرت کنند و کسانی که از دوستی اهل بیت، رگی در دل دارند از ترس جان و مال و عرض خود، هرگونه رابطه خود را با اهل بیت قطع کنند. واقع امر را از اینجا می توان به دست آورد که امامت سید الشهداء(ع) تقریباً ده سال طول کشید که در همه این مدت - جز چند ماه اخیر - معاصر معاویه بود. در طول این مدت از آن حضرت که امام وقت و مبین معارف و احکام دین بود، در تمام فقه اسلامی حتی يك حدیث نقل نشده است؛ منظور روایتی است که مردم از آن حضرت نقل کرده باشند که شاهد مراجعه و اقبال مردم است نه روایتی که از داخل خاندان آن حضرت مانند ائمه بعدی رسیده باشد.

و از اینجا معلوم می شود که آن روز درب خانه اهل بیت علیهم السلام بکلی بسته شده و اقبال مردم به حد صفر رسیده بوده است.

اختناق و فشار روز افزون که محیط اسلامی را فراگرفته بود به حضرت امام حسن(ع) اجازه ادامه جنگ یا قیام علیه معاویه را نداد و کمترین فایده ای هم نداشت؛ زیرا:

اولاً: معاویه از او بیعت گرفته بود و با وجود بیعت، کسی با وی همراهی نمی کرد.

ثانیاً: معاویه خود را یکی از صحابه کبار پیغمبر(ص) و کاتب وحی و مورد اعتماد و دست راست سه نفر از خلفای راشدین به مردم شناسانیده بود و نام خال

المؤمنین را به عنوان لقبی مقدس بر خود گذاشته بود.

ثالثاً: با نیرنگ مخصوص به خودش به آسانی می‌توانست حضرت امام حسن (ع) را به دست کسان خودش بکشد و بعد به خونخواهی وی برخیزد و از قاتلین وی انتقام بکشد و مجلس عزا نیز برایش برپا کند و عزادار شود! معاویه وضع زندگی امام حسن (ع) را به جایی کشانیده بود که کمترین امنیتی حتی در داخل خانه شخصی خودش نداشت، و بالأخره نیز (وقتی که می‌خواست برای یزید از مردم بیعت بگیرد) آن حضرت را به دست همسر خودش مسموم کرده، شهید ساخت.

همان سیدالشهداء (ع) که پس از درگذشت معاویه بیدرنگ علیه یزید قیام کرد و خود و کسان خود - حتی بچه شیرخواره خود - را در این راه فدا کرد، در همه مدت امامت خود که معاصر معاویه بود به این فداکاری قادر نشد؛ زیرا در برابر نیرنگهای صورتاً حق به جانب معاویه و بیعتی که از وی گرفته شده بود، قیام و شهادت او کمترین اثری نداشت.

این بود خلاصه وضع ناگواری که معاویه در محیط اسلامی به وجود آورد و درب خانه پیغمبر اکرم (ص) را بکلی بسته، اهل بیت را از هرگونه اثر و خاصیت انداخت.

در گذشت معاویه و خلافت یزید

آخرین ضربت کاری وی که به پیکر اسلام و مسلمین وارد ساخت این بود که خلافت اسلامی را به سلطنت استبدادی موروئی تبدیل نمود و پسر خود یزید را به جای خود نشانید، در حالی که یزید هیچگونه شخصیت دینی - حتی به طور تزویر و تظاهر - نداشت و همه وقت خود را علناً با ساز و نواز و باده گساری و شاهد بازی و میمون رقصانی می‌گذرانید و احترامی به مقررات دینی نمی‌گذاشت و گذشته از همه اینها اعتقادی به دین و آیین نداشت چنانکه وقتی که اسیران اهل بیت و سرهای شهدای کربلا را وارد دمشق می‌کردند و به تماشای آنها بیرون آمده بود، بانك کلاغی به گوشش رسید، گفت:

نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ قُلْ أَوْ لَا تَقُلْ
فَقَدْ اقْتَضَيْتُ مِنَ الرَّسُولِ ذِيُونِي^۲

و همچنین هنگامی که اسیران اهل بیت و سر مقدس سیدالشهداء (ع) را به حضورش آوردند، ابیاتی سرود که یکی از آنها این بیت بود:

لَعِبْتُ هَاهُمُ بِأَمْلِكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيُ نَزَلَ

زامداری یزید که توأم با ادامه سیاست معاویه بود، تکلیف اسلام و مسلمین را روشن می‌کرد و من جمله وضع رابطه اهل بیت رسالت را با مسلمانان و شیعیان نشان - که می‌بایست به دست فراموشی مطلق سپرده شود و بس - معلوم می‌ساخت.

در چنین شرایطی یگانه وسیله و مؤثرترین عامل برای قطعیت یافتن سقوط اهل بیت و درهم ریختن بنیان حق و حقیقت، این بود که سیدالشهداء (ع) با یزید بیعت کند و او را خلیفه و جانشین مفترض الطاعه پیغمبر بشناسد.

امام (ع) و بیعت با یزید

سیدالشهداء (ع) نظر به پیشوایی و رهبری واقعی که داشت نمی‌توانست با یزید بیعت کند و چنین قدم مؤثری در پایمال ساختن دین و آیین، بردارد و تکلیفی جز امتناع از بیعت نداشت و خدا نیز جز این از وی نمی‌خواست.

اثر امتناع از بیعت

از آن طرف امتناع از بیعت اثری تلخ و ناگوار داشت؛ زیرا قدرت هولناک و مقاومت ناپذیر وقت، با تمام هستی خود، بیعت می‌خواست (بیعت می‌خواست یا سر) و به هیچ چیز دیگر قانع نبود و از این روی کشته شدن امام (ع) در صورت امتناع از بیعت، قطعی و لازم لاینفک امتناع بود.

۲ - به نقل آلوسی در جزء ۲۶ تفسیر روح المعانی، ص ۶۶ از تاریخ ابن الوردی و کتاب الوافی بالوفیات.

سیدالشهداء(ع) نظر به رعایت مصلحت اسلام و مسلمین، تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت، و کشته شدن گرفت و بی‌محابا مرگ را بر زندگی ترجیح داد و تکلیف خدایی وی نیز امتناع از بیعت و کشته شدن بود. و این است معنی آنچه در برخی از روایات وارد است که رسول خدا در خواب به او فرمود: خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند... و نیز آن حضرت به بعضی از کسانی که از نهضت منعی می‌کردند فرمود: خدا می‌خواهد مرا کشته ببیند. و به هر حال، مراد مشیت تشریحی است نه مشیت تکوینی؛ زیرا چنانکه سابقاً بیان کردیم مشیت تکوینی خدا تأثیری در اراده و فعل ندارد.

ترجیح مرگ بر زندگی

آری سیدالشهداء(ع) تصمیم بر امتناع از بیعت و - در نتیجه - کشته شدن گرفت و مرگ را بر زندگی ترجیح داد و جریان حوادث نیز اصابت نظر آن حضرت را به ثبوت رسانید؛ زیرا شهادت وی با آن وضع دلخراش، مظلومیت و حقانیت اهل بیت را مسجّل ساخت و پس از شهادت، تا دوازده سال نهضتها و خونریزها ادامه یافت و پس از آن همان خانه‌ای که در زمان حیات آن حضرت کسی درب آن را نمی‌شناخت با مختصر آرامشی که در زمان امام پنجم به وجود آمد، شیعه از اطراف و اکناف مانند سیل به در همان خانه می‌ریختند و پس از آن، روزبه‌روز به آمار شیعیان اهل بیت افزود و حقانیت و نورانیتشان در هر گوشه و کنار جهان به تابش و تلالو پرداخت و پایه استوار آن، حقانیت توأم با مظلومیت اهل بیت می‌باشد و پیش‌تاز این میدان، سیدالشهداء(ع) بود. حالا مقایسه وضع خاندان رسالت و اقبال مردم به آنان در زمان حیات آن حضرت با وضعی که پس از شهادت وی در مدت چهارده قرن پیش آمده و سال به سال تازه‌تر و عمیق‌تر می‌شود، اصابت نظر آن حضرت را آفتابی می‌کند و بیتی که آن حضرت - بنا به بعضی از روایات - انشاد فرموده، اشاره به همین معنی است:

وَ مَا أَنْ طَبَّنَا جُنُّنٌ وَ لَكِنْ مَنَائِنَا وَ دَوْلَةُ آخِرِنَا

و به همین نظر بود که معاویه به یزید اکیداً وصیت کرده بود که اگر حسین

ابن علی از بیعت با وی خودداری کند او را به حال خود رها کند و هیچ گونه متعرض وی نشود. معاویه نه از راه اخلاص و محبت این وصیت را می‌کرد، بلکه می‌دانست که حسین بن علی (ع) بیعت کننده نیست و اگر به دست یزید کشته شود اهل بیت، مارك مظلومیت به خود می‌گیرند و این برای سلطنت اموی، خطرناک و برای اهل بیت، بهترین وسیله تبلیغ و پیشرفت است.

اشاره‌های مختلف امام (ع) به وظیفه خود

سیدالشهداء (ع) به وظیفه خدایی خود که امتناع از بیعت بود آشنا بود و بهتر از همه به قدرت بیکران و مقاومت ناپذیر بنی امیه و روحیه یزید پی برده بود و می‌دانست که لازم لاینفک خودداری از بیعت، کشته شدن اوست و انجام وظیفه خدایی، شهادت را در بر دارد. و از این معنی در مقامات مختلف با تعبیرات گوناگون کشف می‌فرمود.

در مجلس حاکم مدینه که از وی بیعت می‌خواست فرمود: مثل من با مثل یزید بیعت نمی‌کند.

هنگامی که شبانه از مدینه بیرون می‌رفت از جدش رسول اکرم (ص) نقل فرمود که در خواب به وی فرمود: خدا خواسته (یعنی به عنوان تکلیف) که کشته شوی. در خطبه‌ای که هنگام حرکت از مکه خواند و در پاسخ کسانی که می‌خواستند آن حضرت را از حرکت به سوی عراق منصرف سازند همان مطلب را تکرار فرمود.

در پاسخ یکی از شخصیت‌های اعراب که بین راه اصرار داشت که آن حضرت از رفتن به کوفه منصرف شود و گرنه قطعاً کشته خواهد شد، فرمود: این رأی بر من پوشیده نیست ولی اینان از من دست بردار نیستند و هر جا بروم و هر جا باشم مرا خواهند کشت.

برخی از این روایات اگر چه معارض دارد یا از جهت سند خالی از ضعف نیست ولی ملاحظه اوضاع و احوال روز و تجزیه و تحلیل قضایا، آنها را کاملاً تأیید می‌کند.

اختلاف روش امام(ع) در خلال مدت قیام خود

البته مراد از اینکه می‌گوییم مقصد امام(ع) از قیام، شهادت بود و خدا شهادت او را خواسته بود، این نیست که خدا از وی خواسته بود که از بیعت یزید خودداری نماید، آنگاه دست روی دست گذاشته به کسان یزید اطلاع دهد که بیاید مرا بکشید و بدین طریق خنده‌دار وظیفه خود را انجام دهد و نام قیام روی آن بگذارد. بلکه وظیفه امام(ع) این بود که علیه خلافت شوم یزید قیام کرده، از بیعت با او امتناع ورزد و امتناع خود را - که به شهادت منتهی خواهد شد - از هر راه ممکن به پایان رساند. از اینجا است که می‌بینیم روش امام(ع) در خلال مدت قیام به حسب اختلاف اوضاع و احوال، مختلف بوده است:

در آغاز کار که تحت فشار حاکم مدینه قرار گرفت شبانه از مدینه حرکت کرده به مکه که حرم خدا و مأمن دینی بود پناهنده شد و چند ماهی را در مکه در حال پناهندگی گذرانید.

در مکه تحت مراقبت سرّی مأمورین آگاهی خلافت بود تا تصمیم گرفته شد توسط گروهی اعزامی در موسم حج کشته شود یا دستگیر شده به شام فرستاده شود. و از طرف دیگر سیل نامه از جانب عراق به سوی آن حضرت باز شده در صدها و هزارها نامه وعده یاری و نصرت داده او را به عراق دعوت کردند و در آخرین نامه که صریحاً به عنوان اتمام حجت - چنانکه بعضی از مورّخین نوشته‌اند - از اهل کوفه رسید آن حضرت تصمیم به حرکت و قیام خونین گرفت. اول به عنوان اتمام حجت، مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود به کوفه فرستاد و پس از چندی، نامه مسلم مبنی بر مساعد بودن اوضاع نسبت به قیام، به آن حضرت رسید. امام(ع) به ملاحظه دو عامل که گفته شد یعنی ورود مأمورین سرّی شام به منظور کشتن یا گرفتن وی و حفظ حرمت خانه خدا و مهیا بودن عراق برای قیام، به سوی کوفه رهسپار شد. سپس در اثنای راه که خبر قتل فجیع مسلم و هانی رسید، روش قیام و جنگ تهاجمی را به قیام دفاعی تبدیل فرموده به تصفیه جماعت خود پرداخت و تنها کسانی را که تا آخرین قطره خون خود از یاری وی دست بردار نبودند نگهداشته، رهسپار مصرع خود شد.

محمد حسین طباطبائی

نقد و پاسخ

ناقدمی نویسد: رساله کوچکی به نام «بحثی کوتاه در باره علم امام» از استاد علامه طباطبائی منتشر شده... ما در عین حال که به شخصیت استاد علامه طباطبائی مدظله علاقه مندیم و احترام می گذاریم، نظر معظم له را در باب علم امام چون همراه دلیل نیست، نمی توانیم بپذیریم و علاوه بر این، در نوشته ایشان نقاط ضعفی می بینیم که قابل اغماض نیست.

پاسخ استاد علامه: نظریه ای که در این رساله بیان شده نظریه ای است مستدل و اجمالاً به دلیل آن اشاره شده، نهایت، نویسنده محترم به مطلب نرسیده و تخیلاتی نوشته است.

ناقد: علامه می نویسد: «به موجب روایاتی که به حدّ و حصر نمی آید امام از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف است و از همه چیز آگاه است» و نیز می نویسد «امام بالفعل به همه چیز، عالم است». ما هرچه تفحص کردیم حتی يك روایت نیافتیم که بگوید امام از همه چیز به طور بی نهایت آگاه است.

استاد علامه: این دعوی است غیر مطابق واقع، اگر نویسنده واقعاً تفحص می کرد و به صفحه ۲۶۰ کافی، چاپ جدید و صفحه ۱۲۷ و ۱۲۹ بصائر الدرجات، چاپ جدید نگاه می کرد این دعوی پوچ را نمی کرد و همچنین باب ۹۲ از جلد هفتم کتاب بحار چاپ کمپانی^۱ و همچنین مضامین زیارات ائمه و همچنین ابواب مناقب ائمه و روایات طینت و اول ما خلق الله که روی هم رفته و عموماً مسئله علم را توضیح می دهد.

۱ - اصول کافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۲۶۰، باب آن الائمه (ع) يعلمون علم ما کان و ما یکون و آن لا یخفی علیهم الشیء.

۲ - مطابق با جلد ۲۶، ص ۱۰۹ - ۱۱۷، باب ۶، از چاپ جدید.

ناقد: بلکه به عکس، روایاتی یافتیم که از آنها استفاده می‌شود: علم امام محدود به حدی است که بیش از آن نمی‌داند و در اینجا به چند مورد از آن روایات اشاره می‌کنیم:

* ۱- امام محمد باقر علیه السلام در خبر صحیح فرمود: گاهی علم برای ما گسترده می‌شود و می‌دانیم و گاهی جلو آن گرفته می‌شود و نمی‌دانیم (اصول کافی ۲۵۶/۱).

استاد علامه: روایت ناظر است به علم عادی امام علیه السلام که در رساله «بحثی کوتاه در باره علم امام» آمده و منافات با وسعت علم ندارد.

ناقد: * ۲- اخباری که می‌گویند اعمال مردم بر پیغمبر و ائمه علیهم السلام عرضه می‌شود (اصول کافی ۲۱۹/۱ - ۲۲۰) اگر پیغمبر و ائمه علیهم السلام بالفعل از اعمال مردم آگاه بودند چه احتیاجی به عرضه شدن اعمال بر آنان بود؟ استاد علامه: عرض اعمال بر امام و پیغمبر (ص) منافات با علم فعلی امام و پیغمبر ندارد چنانکه کتابت اعمال و صعود آنها به سوی خدای متعال، منافاتی با علم خدا ندارد و لغو نیست.

ناقد: * ۳- اخباری که می‌گویند اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است، هفتاد و دو حرف آن را پیغمبر و ائمه علیهم السلام می‌دانند و يك حرف آن مختص به خداست و پیغمبر و امام نمی‌دانند (اصول کافی ۲۳۰/۱).

استاد علامه: در تفسیر المیزان به ثبوت رسانیدیم که اسم اعظم از قبیل لفظ نیست و مراد از حرف، حرف اصطلاحی ملفوظ نیست و در نتیجه اسم اعظم، واقعیت یکی از اسماء الله خواهد بود و اسم اعظمی که علم به آن مخصوص خداست اسمی که از صفت، کشف می‌کند، نخواهد بود بلکه اسمی که مطابق آن ذات مطلق حق است، خواهد بود و چنین اسمی به موجب ادله نقلی و براهین عقلی محال است به غیر خدای متعال معلوم شود و غیر او به ذات مقدسش احاطه کند
وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا بنا بر این مجهول بودن این حرف به غیر خدا، اشکالی به

مدّعی ما ندارد.

ناقد: *۴- اخباری که می‌گویند: يك قسم از علوم ائمه علیهم السلام روز به روز حادث می‌شود و تازه به تازه به آنان الهام می‌گردد (اصول کافی ۱/۲۲۵ و ۲۴۰ و ۲۶۴) اگر بالفعل این علوم را می‌دانستند چه احتیاجی به الهام بود و چگونه ممکن بود روز به روز برای آنان حادث شود؟

استاد علامه: نویسنده محترم میان علم عادی امام علیه السلام و علم وی به حسب مقام نورانیت خلط کرده، تجدد و تدریج به حسب علم عادی که مربوط به مقام عنصری اوست، مانع از تحقق علم مقام نورانیت نیست که اولین مخلوق و اول صادر و فعلیت محضه است پس ممکن است که امام به حسب مقام نورانیت به چیزی علم ثابت داشته باشد و علم به همان معلوم به حسب مقام عنصری منوط به الهام جدید بوده باشد.

ناقد: *۵- خبری که می‌گویند فاطمه زهرا علیها السلام مطالبی را از فرشته می‌شنید و برای علی علیه السلام دیکته می‌کرد و آن حضرت می‌نوشت (اصول کافی ۱/۲۴۰) اگر امیرالمؤمنین علیه السلام این مطالب را بالفعل قبلاً می‌دانست چه احتیاجی بود که از فاطمه زهرا علیها السلام بشنود و بنویسد؟

استاد علامه: در روایات مصحف فاطمه علیها السلام و استنساخ حضرت امیر علیه السلام احادیث فاطمه (ع) را، اشعاری به اینکه حضرت امیر (ع) نسبت به آنها جاهل بوده است ندارد و چه مانع دارد که در عین حال که عالم بود، آنها را استنساخ می‌کرد که به پیغمبر اکرم نشان دهد و از این راه کمال حضرت فاطمه مکشوف گردد.

گذشته از این، مدلول ادله علم احاطی امام این است که این گونه علم همراه منصب امامت به امام می‌رسد و ممکن است کسی بگوید که حضرت امیر (ع) آن وقت هنوز امام نبوده است.

ناقد: *۶- اخباری که می‌گویند علم ائمه اضافه می‌شود و اگر اضافه نمی‌شد تمام می‌گشت (اصول کافی ۱/۲۵۴ - ۲۵۵) اگر ائمه همه چیز را بالفعل می‌دانستند زیاد شدن علم آنان چه معنی داشت و اگر علم آنان بی‌نهایت بود تمام

شدن آن چه معنی داشت که می‌فرمایند: اگر علم ما زیاد نمی‌شد تمام می‌گشت.
استاد علامه: جواب این اشکال در شماره ۲ گذشت.
ناقد: *۷- اخباری که می‌گویند خداوند دو گونه علم دارد؛ یکی را به ملائکه و پیغمبران و ائمه آموخته و دیگری را به فرشته‌ها و پیغمبران و ائمه (ع) نیاموخته است (اصول کافی ۱/۲۵۵ و ۲۵۶).

استاد علامه: جواب این اشکال در ذیل شماره ۳ گذشت.
ناقد: *۸- علی علیه السلام می‌فرماید: علمی که در آیه: **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ** (سوره لقمان، آیه آخر) ذکر شده مختص به خداست و هیچکس غیر خدا نمی‌داند (نهج البلاغه خطبه ۱۲۶) یعنی پیغمبر و امام نیز نمی‌داند.

يك نکته

این سخن استاد علامه که امام بالفعل از همه چیز آگاه است نه تنها با اخبار اهل بیت مخالف است بلکه با قرآن هم مخالف است؛ زیرا آیه ۱۸۷ از سوره اعراف می‌گوید: علم به وقت قیامت، مختص به خدا است و پیغمبر اکرم (ص) نمی‌داند. **إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ** و نیز در آیه ۹ از سوره احقاف خداوند به پیغمبرش می‌فرماید: **بِغَوْنٍ مِّنْ نَّمِي دَانِم كِه بَا مَن وَ شِمَا چِه خَوَاهِد شُد. وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ** و نیز آیه ۱۸۸ از سوره اعراف می‌گوید آنجا که پیغمبر خدا (ص) نمی‌تواند جلب خیر یا دفع ضرر کند غیب نمی‌داند: **وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْمَرْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ** در جایی که رسول خدا (ص) به حکم قرآن، وقت قیامت را نداند و آنچه بر سر او و امتش می‌آید نداند و در موردی که نمی‌تواند جلب خیر و دفع ضرر کند، غیب نداند، چگونه می‌توان گفت: امام بالفعل از همه چیز به طور بی‌نهایت آگاه است؟

می‌دانیم ندانستن چیزهایی که دانستن آنها برای مقام رهبری پیغمبر و امام، ضرورت ندارد، هیچگونه نقصی محسوب نمی‌شود بلکه لازمه جنبه بشری آنان است چنانکه خوردن و خوابیدن و مریض شدن و مردن، لازمه جنبه بشری رهبران الهی است و برای آنان نقص محسوب نمی‌شود.

و نیز می‌دانیم که این همه افراط و اغراق‌گویی در باره علم امام آن هم بر خلاف آیات و اخبار، خطر بزرگی را در بردارد، خطر انحراف به سوی آنچه نصاری بدان دچار شدند که حضرت مسیح را تا سر حد خدایی بالا بردند و در حقیقت خدا را تا سرحد بشر فرود آوردند.

استاد علامه: آیه کریمه: **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ** در دلالت بر انحصار علم غیب به خدای متعال، تنها نیست بلکه آیات دیگری در قرآن کریم به همین معنی دلالت دارند مانند آیه: **وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ** و آیه: **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ** و آیات دیگری در همین مضمون، جز اینکه آیات نامبرده مطلقاً هستند و اطلاق آنها با صریح آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جن تفسیر شده چنانکه می‌فرماید: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا** * **إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ** و در همین معنی است آیه ۱۷۹ سوره آل عمران: **وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُم عَلَىٰ الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَن رَّسُلَهُ مَن يَشَاءُ**. و محصل مضمون این مطلق و قید آن این می‌شود که خدای متعال مستقلاً و بالذات به غیب عالم است و رسل پسندیده او به تعلیم و اذن وی.

و از شواهد همین معنی است که آیاتی که از زبان پیغمبران در انکار استقلال در علم غیب در قرآن کریم نقل شده در ذیل آنها به اتباع وحی اشاره شده، چنانکه در آیه کریمه: **وَ مَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَ لَا بِكُمْ (احقاف/۹)** بعد می‌فرماید: **إِن تَتَّبِعِ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ**، یعنی استقلال در این علم ندارم و در سوره اعراف می‌فرماید: **قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ (اعراف/۱۸۸)**.

و از این بیان بی‌پایه بودن آنچه نویسنده محترم به عنوان يك نکته بیان کرده معلوم می‌شود؛ زیرا:

اولاً: این سخن را که امام از همه چیز آگاه است با اخبار اهل بیت مخالف

۴ - سوره انعام (۶): ۵۹.

۵ - سوره نمل (۲۷): ۶۵.

گرفته در حالی که اخبار نامبرده آحاد هستند و ایشان اخبار آحاد را مطلقاً از حجیت ساقط گرفته.

و ثانیاً: اخبار نامبرده مقید هستند و هرگز اهل فن، مقید را با مطلق مغایر نمی‌گیرند؛ علاوه بر اینکه در خود قرآن نیز مطلق و قید، حتی به شکل استثناء وجود دارد و [ناقد] به این خواب و خیال قناعت نکرده و قول به عموم علم امام را يك نحو گرایش به مذهب نصاری گرفته [است].

ناقد: علامه طباطبائی در این رساله می‌نویسند: امام هرچه را بخواهد به اذن خدا به ادنی توجهی می‌داند. و در صفحه دیگر می‌نویسند: امام بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست. بین این دو عبارت تناقض وجود دارد؛ زیرا معنای اینکه هرچه را بخواهد به ادنی توجهی می‌داند این است که بالفعل نمی‌داند ولی وقتی توجه کند می‌داند و معنای اینکه امام بالفعل به همه چیز، عالم است این است که علم فعلی برای امام موجود است و احتیاجی به توجه ندارد و این تناقضی روشن است.

استاد علامه: هیچگونه تناقضی میان دو مطلب نیست اینکه گفته می‌شود امام به همه چیز بالفعل واقف و عالم است مربوط به مقام نورانیت می‌باشد چنانکه ادله نقلی و براهین عقلی دلالت دارد و اینکه گفته می‌شود امام آنچه را بخواهد به ادنی توجهی به اذن خدا می‌داند مربوط به مقام عنصری و بشری است و تناقضی میان دو مطلب نیست جز توهمی بی اساس.

ناقد: علامه طباطبائی نوشته‌اند امام هرچه را بخواهد به اذن خدا می‌داند مدرک این مطلب فقط سه چهار خبر است که در اصول کافی (۱/۲۵۷ و ۲۵۸) درج شده که می‌گوید: *الإمام إذا شاء أن يعلم علم،* امام هر وقت بخواهد بداند، می‌داند و بحار الانوار نیز این اخبار را در جلد ۲۶ چاپ جدید ص ۵۶ و ۵۷ از بصائر الدرجات نقل کرده است ولی این اخبار به چند دلیل قابل اعتماد نیست:

الف: سند هیچ يك از این اخبار صحیح نیست و اگر صحیح هم بود چون این اخبار متواتر و یقین آور نیست، نمی‌توان يك مسئله اعتقادی را با آنها ثابت کرد و از این رو علما فرموده‌اند با خبر واحد مسائل اعتقادی ثابت نمی‌شود (المقاصد العلیة از

شهید ثانی، ص ۲۵ و حاشیه مشکینی بر کفایه، ج ۱، ص ۳۷۴)

ب: این روایات معارض دارند که دو عدد آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱- خطبه ۱۴۹ نهج البلاغه است که امام در ضمن آن می‌فرماید:

كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونٍ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمٍ
مَخْزُونٍ.

یعنی چقدر روزگار گذراندم و از راز مرگ (یا وقت مرگ) تفحص کردم که آن را بدانم ولی خدا نخواست. نه، هرگز آن را نخواهم دانست؛ چون علم آن مخزون نزد خدا است.

معلوم است که در اینجا امام خواست بداند ولی نتوانست؛ و این با اخباری که می‌گوید: اگر امام بخواهد بداند می‌داند، سازگار نیست.

۲- نقلی است که می‌گوید پس از جنگ نهروان علی علیه السلام برای پیدا کردن جسد ذوالثدیة خیلی جستجو کرد تا آنجا که چهار هزار کشته را به دستور آن حضرت زیر و رو کردند ولی کشته او را نیافتند. امام ناراحت شد و فرمود باز هم جستجو کنید. باز هم به همراهی و کمک خود آن حضرت جستجو کردند تا سرانجام کشته او را در جوی آبی یا در زیر کشته‌های دیگری پیدا کردند (شرح ابن ابی الحدید ۲/۲۷۶ و ۲۷۷).

در اینجا نیز امام خواست بداند ولی نتوانست و این نقل هم مثل نقل سابق با اخباری که می‌گوید: امام اگر بخواهد بداند می‌داند، سازگار نیست.

ج: اگر بگوییم امام هر وقت بخواهد بداند می‌داند، اشکالات زیادی وارد می‌شود که جواب ندارد و اینک چند نمونه از آن اشکالات:

* ۱- علی علیه السلام مالک اشتر را به عنوان حاکم مصر به آن کشور فرستاد ولی مأمور خراج قَلْزَمِ او را به تحریک معاویه مسموم کرد و مالک درگذشت و به مصر نرسید. (کامل ابن اثیر ۳/۳۵۳).

چرا علی (ع) نخواست بداند مالک را در راه می‌کشند و به مصر نمی‌رسد تا او را نفرستد یا از مکر دشمن آگاهش کند.

* ۲- امام حسین علیه السلام قیس بن مسهر صیداوی را به کوفه فرستاد که نامه

آن حضرت را به مردم کوفه برساند ولی او به دست مأموران ابن زیاد گرفتار و به دستور وی اعدام شد. (کامل ۴/۴۱).

چرا امام نخواست بداند نامهرسان وی کشته می‌شود و نامه وی به مردم نمی‌رسد تا تدبیر دیگری بیندیشد؟

۳* - رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد يك عده پنجاه نفری را روی تپه عینین مستقر کرد که اگر دشمن خواست از راهی که در کنار آن تپه بود عبور کند جلوگیری کنند ولی اکثریت آنان به طمع غنیمت موضع خود را رها کردند و دشمنان از راه کنار تپه عبور کرده و عده کمی را که مانده بودند کشتند و از آن راه دور زده از پشت به مسلمانان حمله کردند و رسول خدا (ص) را مورد حملات شدید خود قرار داده، صورت آن حضرت را مجروح و غرق خون کرده و به زمینش افکندند (کامل ۲/۱۵۴).

چرا رسول خدا (ص) نخواست بداند اکثریت آن عده امر آن حضرت را تمرّد می‌کنند تا عده دیگری را به جای آنان بگمارد که قشون اسلام چنین شکست بزرگی نخورد؟

و از این قبیل اشکالات زیاد است که جوابی ندارد بجز اینکه بگوییم: اخباری که می‌گوید امام اگر بخواهد بداند می‌داند، قابل اعتماد نیست. استاد علامه: نویسنده محترم می‌نویسد: مدرک این سخن که امام هر چه را بخواهد به اذن خدا می‌داند سه یا چهار خبر است و این اخبار به چند دلیل قابل اعتماد نیست:

الف: این روایات اخبار آحاد هستند و خبر واحد در اعتقادات حجت نیست. آنچه در علم اصول به ثبوت رسیده این است که خبر واحد در غیر احکام حجت نیست مگر اینکه محفوف به قرینه قطعی باشد و این اخبار اذن، چنانکه در بصائر/۳۱۵ نقل کرده پنج روایت است و شواهد زیادی در سایر روایات مناقب دارند که جای تردید در آنها نمی‌گذارند مانند روایات مستجاب الدعوة بودن امام و اخبار علم امام به اسم اعظم و روایت استجاب دعای وی به اسم اعظم و روایات زیادی که اگر امام چیزی را نداند - به حسب مقام عنصری - روح القدس تعلیمش

می‌دهد و روایات دیگر از این قبیل.

ب: نویسنده محترم می‌نویسد: و اخبار نامبرده معارض دارند و چندین روایت نیز نقل کرده که دلالت دارند گاهی واقع، به پیغمبر اکرم (ص) و حضرت امیر (ع) و امام حسین (ع) مجهول ماند.

جواب این اشکالات با بیان سابق روشن شد و در رساله «بحثی کوتاه در علم امام (ع)» نیز از دو راه جواب داده شد. یعنی ممکن است امام یا رسول اکرم (ع) را در مورد مزبور عالم فرض کنیم و به حسب مقام نورانیت قضیه را روشن بگیریم و از این اشکال جواب بدهیم و ممکن است قضیه را مجهول بگیریم و امام یا پیغمبر لمصلحة نخواهد بداند و قضیه به حسب مقام عنصری مجهول باشد.

ناقد: علامه طباطبائی در این رساله برای اینکه ثابت کنند کشته شدن امام حسین (ع) سبب پیشرفت تشیع شد می‌نویسند:

«... و پس از آن همان خانه‌ای که در زمان حیات آن حضرت، کسی درب آن را نمی‌شناخت با مختصر آرامشی که در زمان امام پنجم به وجود آمد، شیعه، از اطراف و اکناف مانند سیل به در همان خانه می‌ریختند و پس از آن روز به روز به آمار شیعیان اهل بیت افزود...».

در اینجا قضیه، درست به عکس نوشته رساله نامبرده است؛ زیرا پس از شهادت امام حسین (ع) شیعیان از هر جهت در سختی و تقیه بودند و این سختی و بیچارگی شیعیان در زمان حجاج بن یوسف به منتهای شدت خود رسید تا آنجا که گفته‌اند حجاج صد و بیست هزار از شیعیان را کشت. (کامل ۵۸۷/۴) در این زمان شیعیان بقدری در سختی و زحمت و مورد ظلم و قتل و اهانت بودند که اگر به کسی می‌گفتند زندیق و یا مجوسی است نزد او بهتر بود از اینکه بگویند شیعه حسین بن علی است (بحار طبع جدید ۲۷/۲۱۳).

این سختی و عذاب شیعیان با این صورت وحشتناک تا سال ۹۵ هجری که سال مرگ حجاج و اول امامت امام پنجم بود دوام یافت، بعداً هم که مختصر آرامشی پدید آمد باز ترس و وحشت و تقیه برطرف نشده بود و این همه آخباری که از امام پنجم از روی تقیه صادر شده به همین سبب بوده و هرگز مردم در زمان امام پنجم

مثل سیل به در خانه اهل بیت نمی ریختند.

البته جاذبه شخصیت امام پنجم با وجود ترس و تقیه، گروه زیادی از مردم حقیقت طلب را به سوی آن حضرت جذب کرد چنانکه قبلاً هم شخصیت امام چهارم گروه زیادی را و حتی افرادی از اهل سنت را از قبیل ابن شهاب زهری به سوی خود جذب کرده بود و این مطلب ربطی به حادثه کربلا و قتل وحشتناک امام نداشت. آری اگر حکومت حسینی چنانکه دلخواه آن حضرت بود تشکیل می شد سراسر جهان اسلام به اهل بیت عصمت گرایش پیدا می کردند و آنگاه بود که مردم مثل سیل به در خانه ائمه علیهم السلام می ریختند و اکثریت و شاید همه مسلمانان پیرو اهل بیت می شدند.

استاد علامه: این مطلب از بدیهیات است که فشار ظلم و ستم هرچه شدیدتر باشد وهستی مظلوم را بر باد بدهد، احساسات مظلوم و ناراحتی باطنی وی قوی تر و مهیج تر می شود و در مقاصد مظلومانه خود پای بر جاتر می باشد و عامه شنوندگان و بینندگان را طرفدار مظلوم می سازد و حجاج ها و ابن زیادها را محکوم می کند و از این روی، وقایع اسفناک کربلا و مصائب طاقت فرسایی که بر اهل بیت پیغمبر اکرم (ص) رسید و ادامه یافت، طبعاً مردم را به در خانه اهل بیت و استفاده از معارف و معلومات حضرت باقر (ع) هدایت خواهد کرد و نیز بدیهی است که معارف کتاب و سنت که فعلاً در دسترس شیعه است، عمده آن مرهون زحمات حضرت باقر (ع) و امام صادق (ع) می باشد و صدور روایات تقیه منافی این پیشرفت نیست چنانکه فشاری که به شیعه وارد می شد منافی با پیشرفت تشیع نبوده [است].

ناقد: علامه طباطبائی در این رساله می نویسد: سید الشهداء نظر به رعایت مصلحت اسلام و مسلمین تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت و کشته شدن گرفت... و تکلیف خدایی وی نیز امتناع از بیعت و کشته شدن بود. و نیز می نویسد: چون عراق برای قیام مهیا بود امام به سوی کوفه رهسپار شد سپس در اثناء راه که خبر قتل مسلم و هانی رسید روش قیام و جنگ تهاجمی را به قیام دفاعی تبدیل فرمود. این دو عبارت با هم تناقض دارد؛ زیرا از عبارت اول معلوم می شود: امام از اول به قصد کشته شدن حرکت کرده در حالی که از عبارت دوم معلوم می شود چون

عراق برای قیام مهیا بود امام به قصد قیام مسلحانه و جنگ تهاجمی برای تسخیر کوفه حرکت فرموده و این تناقض روشنی است.

علاوه بر این، رساله نامبرده می‌گوید: امام از همان اول می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، در این صورت امامی که می‌داند در این سفر کشته می‌شود چگونه ممکن است تصمیم بگیرد که با قیام و جنگ تهاجمی، کوفه را تسخیر کند؟ استاد علامه: نویسنده محترم، مطلب رساله را در خصوص علم امام خلط کرده و در نتیجه به چاله تناقض افتاده است. مطلب این بود که امام در مقام نورانیت خود جریان حوادث مربوط به خود را با علم یقینی می‌دانست و در این باب هیچ گونه تکلیفی نداشت (قضائی بود مبرم) و به حسب علم عادی و طبیعت بشری حال عامه بشر بود و روشی مطابق ظواهر داشت و تکلیفش امتناع از بیعت بود و بس، و مسئله تکلیف کشته شدن، کنایه از همین امتناع بود.

بنابر آن آنچه گذشت تناقضی که نویسنده محترم ساخته و پرداخته، مستند به عدم توجه به معنی علم نورانیت و علم عادی بشری می‌باشد.

ناقد: طبق آنچه رساله نامبرده نوشته که امام بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشنا است، لازم می‌آید امام نتواند برای تسخیر کوفه تصمیم بگیرد؛ زیرا فرض این است که امام می‌داند همه مقدمات به نفع حکومت یزید فراهم شده و همه جریانها به کشته شدن آن حضرت خواهد انجامید و لازمه این مطلب این است امام نتواند تصمیم بگیرد که از راه به دست گرفتن قدرت خلافت، حدود و احکام تعطیل شده اسلام را جاری کند؛ زیرا امامی که می‌داند در همین سفر، در فلان ساعت، در فلان نقطه زمین کشته خواهد شد ناچار باید چون آلتی بی اراده و بی تصمیم و نا امید خود را در اختیار حوادث بگذارد و منتظر باشد آن حضرت را در محاصره نظامی بگیرند، او و اصحابش را بکشند و خانواده‌اش را اسیر کنند.

استاد علامه: این اشکال نیز یکی از موارد خلطی است که نویسنده محترم میان علم به حسب مقام نورانیت و علم عادی نموده است و نتیجه گرفته که با وجود علم فعلی به وقوع حادثه‌ای، راه هرگونه تصمیمی برای انسان و هر نوع چاره

جویی بسته می‌شود و جواب آن از بحث‌های گذشته و از رساله «بحثی کوتاه در باره علم امام» [معلوم شد] و در تفسیر المیزان در اول سوره احقاف ذکر شده، ممکن است مراجعه فرمایند.

ناقد: طبق آنچه رساله نامبرده می‌نویسد: که امام بالفعل به همه چیز عالم است، لازم می‌آید امام نتواند در باره هیچ مطلبی فکر کند؛ زیرا فکر، برای کشف مجهولات است و فرض این است که طبق نوشته رساله نامبرده، هیچ چیزی نیست که امام نداند تا برای دانستن آن فکر کند، بنابراین هر مطلبی که بخواهد در باره آن فکر کند قبلاً برای او معلوم بوده و از این رو فکر کردن در باره آن ممکن نیست. در حالی که علی علیه السلام می‌فرماید: وَ طَفِقْتُ أَرْتَأَى بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرُ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ.^۶

پس از آنکه ابوبکر روی کار آمد من مدتی فکر کردم آیا مصلحت این است که با نداشتن نیرو با حکومت جدید پیکار کنم یا در این حادثه سیاه و رنج آور صبر کنم و سرانجام مصلحت را در صبر و سکوت دیدم. معلوم است که امام پس از فکر کردن بسیار، دانسته که مصلحت در سکوت است.

استاد علامه: این بیان نیز خلطی دیگر است که میان علم به حسب مرتبه نورانیت و علم عادی شده. فکر، از لوازم علم عادی است و امام به حسب مقام بشریت آن را دارد و مادر علم به حسب مقام نورانیت که یقینی طلق است، فکر معنی ندارد و ارتباطی با تکلیف ندارد و گذشته از ادله نقلی، براهین عقلی بر آن قائم است.

ناقد: علامه طباطبائی در این رساله سخنی بدین مضمون نوشته‌اند: که مشیت در حدیث «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً» مشیت تشریحی است یعنی خدا از نظر قانون اسلام خواسته امام حسین علیه السلام را کشته ببیند و در حقیقت یکی از مقررات اسلام این است که امام کشته شود.

.....
۶ - نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۳.

این اظهار نظر عجیبی است؛ زیرا خدا کارهای خوب را از نظر قانون اسلام خواسته نه کارهای بد و گناهان را. خدا به مشیت تشریحی و از نظر قانون خواسته مردم نماز بخوانند و روزه بگیرند و زکات بدهند و هرگز به مشیت تشریحی نخواسته مردم گناه کنند.

چیزی که خدا به مشیت تشریحی و از نظر قانون بخواهد یا واجب است یا مستحب. آیا کشته شدن امام حسین (ع) واجب بود یا مستحب؟!.

استاد علامه: چنانکه در بحثهای گذشته تذکر داده شد جمله «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» تکلیف مستقل نیست بلکه کنایه است از امتناع از بیعت و هرگز لازمه آن این نیست که کشته شدن سیدالشهداء (ع) جزء احکام دینی بوده، واجب یا مستحب باشد. بلکه معنایش این است که تکلیف تو امتناع از بیعت است که لازم قتل است و مصداقش آن است.

ناقد: خلاصه بحث این شد که آنچه استاد علامه در باره علم امام نوشته‌اند چون دلیلی برای آن ذکر نشده بلکه دلیلهایی بر خلاف آن موجود است، قابل قبول نیست.

استاد علامه: در رساله، اشاره اجمالی به دلیل - که روایات صریح و شواهد متفرقه آنها [باشد] - شد و در بحثهای گذشته نیز اشاره نسبتاً تفصیلی به مطلب شده است.

و علاوه بر دلیل نقلی مطلب به دلیل عقلی که ولایت کلیه امام علیه السلام را اثبات می‌کند اشاره شده (چگونه متصور است امام (ع) و پیغمبر اکرم (ص) به حسب مقام نورانیت به نظر فلسفی اشرف موجودات و مجرای فیض باشند و به حادثه‌ای از حوادث جاهل باشند) و این دلیل مدلول روایت معروف نبوی «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ» می‌باشد.

ناقد: و آنچه در باره برنامه حرکت امام حسین (ع) نوشته‌اند خوب روشن نیست که می‌خواهند چه بگویند از رساله نامبرده معلوم نمی‌شود که:

۱- آیا امام حسین قصد قیام تهاجمی مسلحانه داشته؟

۲- یا به قصد کشته شدن، حرکت فرموده؟

۳- یا اول، قصد قیام تهاجمی داشته و بعداً قصد کشته شدن کرده؟
۴- یا اول به قصد دفاع از مدینه به مکه رفته و پس از گزارش مساعد مسلم، حرکت آن حضرت به سوی کوفه هم جنبه دفاعی داشته و هم برای تسخیر کوفه به وسیله نیروهای صدهزار نفری بوده و پس از برخورد با نیروهای دشمن که رابطه‌اش با کوفه قطع شد حالت دفاعی به خود گرفته و در راه دفاع، شهید شده است؟.

هیچ يك از این چهار وجه از رساله استاد علامه به طور صریح فهمیده نمی‌شود.

استاد علامه: همین وجه چهارم در آخر رساله تأیید شده است.

فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر

سال دوم، شماره پنجم، پاییز ۱۳۷۱

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سید هادی خسروشاهی

بعضی از عناوین مقالات این شماره تاریخ و فرهنگ معاصر:
زندگانی من/ آیت الله سید ابوالقاسم خوئی؛ نگاه کوتاهی به
احوال و آثار آیت الله العظمی خویی/ ابوالقاسم گرجی؛
نوگرایی و حرکت اسلامی معاصر/ دکتر حسن الترابی؛ نظم
نوین جهانی/ محمد رضا حکیمی؛ نامه یکی از فقهای قم به
ناصرالدین شاه/ سید حسین مدرّسی؛ شیخ بزرگوار آیت الله
شاه‌آبادی/ نورالله شاه‌آبادی؛ آیت الله آقا میرزا صادق آقا/ سید
ابراهیم سید علوی.

رسالة في علم النبي (ص) والامام (ع) بالغيب*

بسم الله الرحمن الرحيم

[علم الغيب في القرآن]

قد تكرر في كلامه تعالى أن العلم بالغيب مما يختص به تعالى لا يعلمه إلا هو ولا مطمع فيه لغيره^١ غير أنه تعالى قال:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ^٢

فدل على أن ما يوحيه إلى رسوله، من الغيب الذي يختص به، وفي معناه آيات أخر تدل على أن ما يوحيه إلى رسوله من أنباء الغيب^٣ وهذه الآيات تفسر تلك الآيات التي تخص علم الغيب به تعالى وتنفيه عن سواه.

ويتحصل أن الذي يختص به تعالى هو الاستقلال في العلم بالغيب فلا يملكه بذاته ولذاته إلا هو تعالى وتقدس وأما غيره فلا يملك شيئاً منه إلا بتعليم من الله وإذن منه.

فوزان هذين القبيلين من الآيات وزان قوله تعالى: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ

* رساله ای که از نظر شما می‌گذرد از حضرت استاد علامه طباطبایی رحمه الله علیه است که به درخواست آیه الله حاج میرزا جعفر سبحانی نگاشته‌اند و اینجانب مفتخر است که آن را آماده چاپ کرده است.
رضا استادی

١ - به آیه ٦٥ سوره نمل و ٥٩ سوره انعام و ٣٨ سوره فاطر و نظائر آنها مراجعه شود.

٢ - سوره جن (٧٢): ٢٦ - ٢٧.

٣ - به سوره آل عمران (٣): ٤٤ و سوره هود (١١): ٤٩ و سوره یوسف (١٢): ١٠٢ مراجعه شود.

مَوْتَهَا^۱ و قوله: حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا^۲ و قوله: يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ^۳ حيث يدل على أن التوفي له سبحانه بالأصالة و الاستقلال و ملائكته بإذن منه و تسبيب.

فَتَحْصُلُ أَنَّ لِلرَّسُولِ نَصِيباً مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ، مَعَ اخْتِصَاصِهِ بِهِ تَعَالَى فَلَهُ عِلْمٌ بِهِ لَا مِنْ نَفْسِهِ وَ بِنَفْسِهِ عَلَى سَبِيلِ الْأَصَالَةِ وَ الْاِسْتِقْلَالِ بِلِ إِذْنِ مَنْ تَعَالَى وَ تَعْلِيمِ .
و بذلك يرتفع ما يُترأى من التَّنَافِي بَيْنَ قَوْلِهِ تَعَالَى: إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ^۴ وَ أَمْثَالِ قَوْلِهِ تَعَالَى: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ^۵ وَ قَوْلِهِ تَعَالَى: قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَ لَا ضَرّاً إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ^۶ وَ غَيْرِهِمَا^۷ فالمنفَى هو العلم بنفسه و لنفسه و المثبت هو العلم بإذن منه تَعَالَى وَ تَعْلِيمِ .

هذا هو المحصل من كلامه تَعَالَى فِي عِلْمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْغَيْبِ بِإِذْنِ مَنْ تَعَالَى.

[علم الغيب فى الأخبار]

و أما الأخبار فقد تكاثرت عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أئِمَّةِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ نَوْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوَّلُ مَا خَلَقَهُ اللهُ^{۱۱} وَ أَنَّ نَوْرَهُمُ وَ نَوْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاحِدٌ^{۱۲} وَ أَنَّ اللَّهَ آتَاهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ وَ حَيًّا^{۱۳} وَ أَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَخَذُوهُ عَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْوَرَاثَةِ^{۱۴}.

و قد ورد فى بعضها - و سياقه سياق التفسير لسائرهما - : أَنَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

إِذَا شَاؤُوا عِلْمُوا وَ إِذَا لَمْ يَشَاؤُوا لَمْ يَعْلَمُوا^{۱۵}.

و يتحصّل به أَنَّ لَهُمْ بِحَسَبِ مَقَامِ نَوْرَانِيَّتِهِمْ عِلْماً بِالْفِعْلِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ أَمَّا

بِحَسَبِ الْوُجُودِ الْعَنْصَرِيِّ الدَّنِيوِيِّ فَهَمُ إِذَا شَاؤُوا عِلْمُوا بِالْإِتِّصَالِ بِمَقَامِ النُّورَانِيَّةِ

.....
۴ - سورة زمر (۳۹): ۴۲ . ۵ - سورة انعام (۶): ۶۱ . ۶ - سورة سجده (۳۲): ۱۱ .

۷ - سورة جن (۷۲): ۲۷ . ۸ - سورة احقاف (۴۶): ۹ . ۹ - سورة اعراف (۷): ۱۸۸ .

۱۰ - به سورة انعام (۶): ۵۰ و سورة هود (۱۱): ۳۱ مراجعه كنيد .

۱۱ - ۱۲ - به رساله نورالانوار فى بدو الخلقه تأليف آقاى نمازى شاهرودى، چاپ مشهد مراجعه كنيد .

۱۳ - ۱۴ - به روايات فراوانى كه در اين مورد در رساله علم غيب تأليف آقاى نمازى شاهرودى از كتاب كافى و بصائر الدرجات و كمال الدين و خصال و عبون اخبار الرضا و غيره نقل شده است مراجعه شود .

۱۵ - به كافى، ج ۱، ص ۲۵۸ چاپ آخوندى و نيز به بصائر الدرجات مراجعه شود .

بإذن الله و إذا لم يشاؤوا لم يعلموا.

و على هذا يحمل ما ورد في بعض القصص و السير المأثورة عنهم مما ظاهره أنهم ما كانوا على علم بما كان يستقبلهم من الحوادث فلا تغفل.

على أن هناك نكتة تنحلّ بالتنبّه لها أمثال هذه الشبهات من أصلها وهي أن علمهم هذا بالحوادث علمٌ بما أنها واجبة التحقق ضرورة الوقوع لا تقبل بقاءً ولا تحتمل تخلفاً كما في الأخبار.^{١٦} و العلم الذي هذا شأنه لا أثر له في فعل الإنسان. بيان ذلك أن من المقرّر عقلاً - و قد صدّقه الكتاب و السنة - أن كلّ حادثة من الحوادث، تحتاج في تحققها إلى علةٍ و أن العلة المتوقّفة عليها وجود الشيء تنقسم إلى ناقصةٍ و تامةٍ و العلة التامة تمام ما يتوقّف عليه وجود الشيء، فيجب بوجودها وجوده و بعدمها عدمه. و العلة الناقصة بعض ما يتوقّف عليه وجود الشيء فلا يجب بوجودها وجوده، لافتقاره معها إلى غيرها ولكن يجب بعدمها عدمه.

و من هنا يظهر أنه لا تتحقّق حادثة من الحوادث إلّا و هي واجبة الوجود بإيجاب علّتها التامة التي فوقها و كذا الكلام في علّتها التامة حتى ينتهي إلى الواجب بالذات تعالى و تقدّس، فالعالم مؤلّف من سلسلة من الحوادث كلّ حلقة من حلقاتها واجبة الوجود بما يسبقها - و إن كانت ممكنة بالقياس إلى علّتها الناقصة - و هذه الوجوبات المترتبة الواقعة في سلسلة الحوادث هي نظام القضاء الحتمي الذي ينسبه الله تعالى إلى نفسه، قال تعالى: لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا.^{١٧} وقال: وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا.^{١٨}

ثم إن من المعلوم أن الإنسان الفعّال بالعلم و الإرادة إنّما يقصد ما يتعلّق به علمه من الخير و النفع و يهرب مما يتعلّق به علمه من الشرّ و الضرر، فللعلم أثرٌ في دعوة الإنسان إلى العمل و بعثه نحو الفعل أو الترك بالتوسّل بما ينفعه في جلب النفع أو دفع الضرر، و بذلك يظهر أن علم الإنسان بالخير و النفع و كذا الشرّ و الضرر في الحوادث المستقبلية إنّما يؤثر أثره لو تعلّق بها العلم من جهة إمكانها لا من جهة ضرورتها على ما أشير إليه آنفاً، و ذلك كأن يعلم الإنسان أنه لو حضر مكاناً كذا في

١٦ - به باب البداء كافي، ج ١، ص ١٤٦ و نيز رساله ای که مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی در این باره نگاشته و با مقدمه آقای شیخ محد حسن آل یس در چهارده صفحه در مجموعه چهارم نفانس المخطوطات در سال ١٣٧٤ در بغداد چاپ شده است مراجعه کنید.

١٨ - سورة مريم (١٩): ٢١.

١٧ - سورة انفال (٨): ٤٢.

ساعة كذا من يوم كذا، قتل قطعاً فيؤثر العلم المفروض فيه ببعثه نحو دفع الضرر فيختار ترك الحضور في المكان المفروض تحرّزاً من القتل. و أما إذا تعلّق العلم بالضرر مثلاً من جهة كونه ضروريّ الوقوع، واجب التحقّق كما إذا علم أنّه في مكان كذا في ساعة كذا من يوم كذا مقتولاً لا محالة، بحيث لا ينفع في دفع القتل عنه عملٌ ولا تحول دونه حيلة، فإنّ مثل هذا العلم لا يؤثّر في الإنسان أمراً يبعثه إلى نوعٍ من التحرّز و الإلتقاء، لفرض علمه بأنّه لا ينفع فيه شيءٌ من العمل، فهذا الإنسان مع علمه بالضرر المستقبل يجري في العمل مجرى الجاهل بالضرر.

إذا علمت ذلك ثمّ راجعت الأخبار الناصّة على أنّ الذي علمهم الله تعالى من العلم بالحوادث لا بداء فيه ولا تخلف^{١٩} ظهر لك إندفاع ما أورد على القول بعلمهم بعامة الحوادث من أنّه لو كان لهم علم بذلك لا احترزوا ممّا وقعوا فيه من الشرّ كالشهادة قتلاً بالسيف أو بالسّم لحرمة إلقاء النفس في التهلكة.^{٢٠}

وجه الاندفاع أنّ علمهم بالحوادث علمٌ بها من جهة ضرورتها كما هو صريح نفي البداء عن علمهم، و العلم الذي هذا شأنه لا أثر له في فعل الإنسان ببعثه إلى نوعٍ من التحرّز، وإذا كان الخطر بحيث لا يقبل الدفع بوجهٍ من الوجوه فالابتلاء به وقوعٌ في التهلكة لا إلقاء في التهلكة، قال تعالى: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ.^{٢١}

هذا ما يؤدّي إليه التدبّر في الكتاب و السنة في مسألة اختصاص علم الغيب بالله سبحانه و فيضانه إلى نور النبوة و الإمامة بإذنه تعالى، و الأبحاث العقلية البرهانية الجارية في سير الإنسان في صراط الكمال و انتهائه إلى غاية وجوده، تنتج ذلك، من أراد الوقوف عليها فليراجع محلّها و الله العالم.^{٢٢}

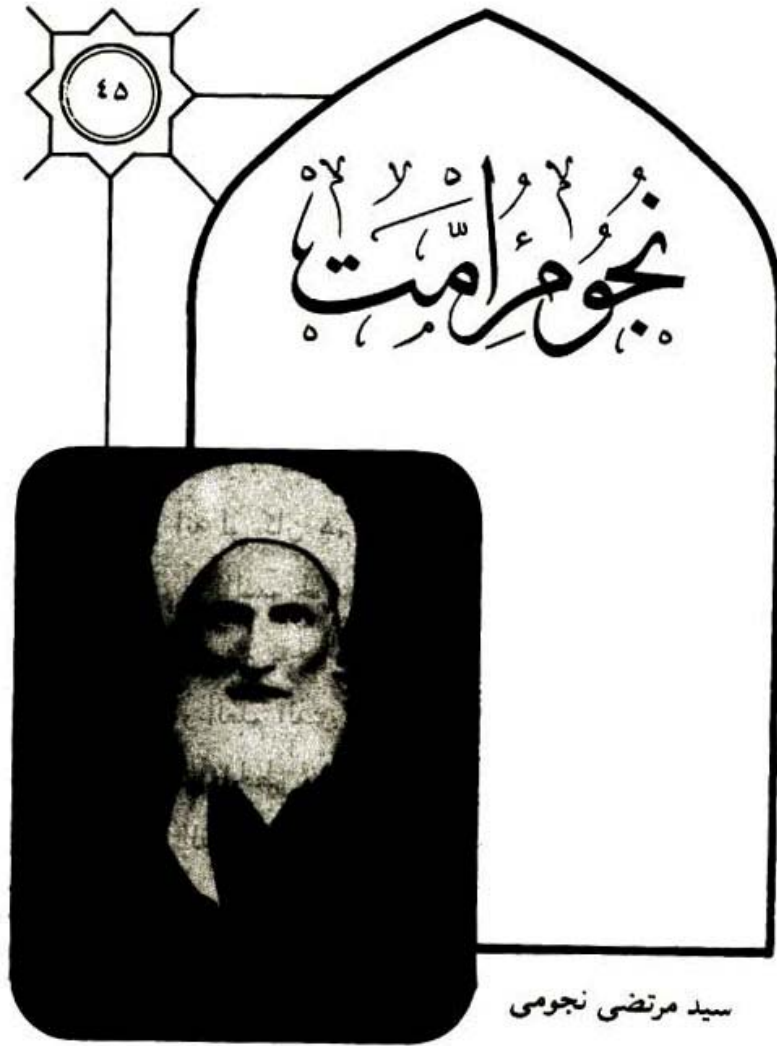
كتبه الفقير الى الله محمد حسين الطباطبائي

١٩ - اشاره به همان روایاتی است که مدرک آنها در باورقی شماره ١٦ یاد شد.

٢٠ - اشاره به آیه ١٩٥ سوره بقره (٢) است.

٢١ - سوره آل عمران (٣): ١٥٤.

٢٢ - استاد علامه طباطبائی (ره) تا آنجا که ما اطلاع داریم جز این رساله، بحثهایی در تفسیر میزان در باره علم پیامبر و امام به غیب (از جمله در جلد ١٨، ص ٢٠٥ و ج ٢٠، ص ١٢٩) دارند و رساله فارسی دیگری در این موضوع نوشته اند که چند بار چاپ شده است و یک چاپ آن با مقدمه حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی در تبریز در سال ١٣٩٦ قمری انجام شده است و در همین شماره مجله، اصل رساله را ملاحظه کردید.



آیت الله علامه شیخ حیدر قلی سردار کابلی

(رضوان الله علیه)

در نامه امیرالمؤمنین به فرزندش امام حسن (ع) آمده است:

أَيُّ بَنِي إِيَّيْ وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي
أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي
بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ
مِنْ كَدْرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ.^۱

ای فرزندم هرچند به اندازه همه آنان که پیش از من بوده اند نزیسته‌ام
ولی چون در کارهایشان نگریسته و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده‌ام و در
آنچه که از آنان مانده، سیر کرده و دیده‌ام، همچون یکی از ایشان گردیده‌ام

۱ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

بلکه بارسیدن اخبار و امورشان گوئی که هم عمر همه آنان - از اول تا به آخر - بوده ام، پس روشن را از تار و کدر و سودمند را از زیانبار باز شناختم. و شاید قاضی ابوبکر احمد بن محمد بن حسین ناصح الدین ارجانی در این شعر خود نظر به همین کلام امیرالبلغاء دارد:

إِذَا عَرَفَ الْإِنْسَانُ أَحْوَالَ مَنْ مَضَى
تَوَهَّمْتَهُ قَدْ عَاشَ مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ
وَ تَحَسَّبُهُ قَدْ عَاشَ آخِرَ دَهْرِهِ
إِلَى الْحَشْرِ إِنْ أَبْقَى الْجَمِيلَ مِنَ الذِّكْرِ
فَقَدْ عَاشَ كُلَّ الدَّهْرِ مَنْ كَانَ عَالِمًا
كَرِيمًا حَلِيمًا فَاعْتَنِمِ أَطْوَلَ الْعُمُرِ^۲

اصولاً انسان انس پذیر و اثر گیر است، گیریم که لفظ انسان مشتق از انس باشد یا نباشد و شاید هم بروز و ظهور این خوی در او سبب شده تا لفظ انسان را مشتق از «انس» بدانند. معاشرت و مؤانست با دیگران، آدمی را به خلق و خوی آنان می‌اندازد و تأکید بر معاشرت و مؤانست با علما نیز به همین جهت است. خواندن شرح حال علما و بزرگان، وجد و نشاطی را برای مستعدان و شیفتگان معنویت می‌آورد که گویی آن بزرگ زنده شده و دیگران در محضر او نشسته و به فیض اندوزی مستفیضند.

ترجمه حال و روش زندگی آنان، سالکان را تشجیعی و راهیان مقامات علمی و دانش آموزان را تشویق و آیندگان را اسوه‌ای و موعظتی است و عجباً که این همه تأکید شرع شریف بر مجالست و معاشرت و استیناس با علما بویژه عالمانی که فائز مقامات علم و عبادت و فضل و زهدات شده‌اند، شامل حیات طیبه علمی و معنوی آنان بعد از مرگ نباشد. آگاهی از حال و زندگی و اخلاقیات و معنویات آنان در حیات و بعد از ممات همچون حضور در مجلس آن بزرگواران و بهره‌بری از محضر آنهاست، اگر ما از محضر بزرگان

.....
۲ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۶.

گذشته خود محروم بوده و حسرت صحبت و انفاس قدسیه آنان را داریم اما با ذکر
جمیلشان می شود مشام جان را معطر و روح و روان را نشاطی دیگر بخشید.
شرح زندگی آنان و نوشتن ترجمه حالشان چون زنده کردن آنان است و رسول
اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ وَرَّخَ مُؤْمِنًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهُ.^۲

و اینک شرح حال بزرگی دیگر از نجوم امت، علامه بزرگوار عالی
مقدار، یکی از بزرگترین اعلام عالم تشیع در قرن حاضر، مرحوم شیخ حیدر
قلی سردار کابلی، تقدیم محضر ارباب تحقیق و تتبع می گردد. به امید قبول.

قبل از ورود به سخن در باره آن جناب بجاست که از ایشان تعبیر به شیخ
حیدر قلی کنیم نه حیدر قلیخان که بعضیها در باره آن جناب تعبیر می نمایند. کسی
که به فرموده شیخ آقا بزرگ تهرانی: مِنْ أَكْبَرِ عُلَمَاءِ الشَّيْعَةِ فِي هَذَا الْقَرْنِ یعنی از
بزرگترین علمای شیعه در این قرن است، نباید در باره ایشان به خان تعبیر نمائیم.
همانطور که مرحوم سید محسن امین و حاج شیخ آقا بزرگ از ایشان تعبیر به شیخ
حیدر قلی نموده اند. مقام عالی و منزّه آن جناب در فضل و کمال و تقوا و قدس و
نزاهت و عدالت، شایسته خان و خان بودن نیست گرچه خان بودن هم برای بعضیها
مایه سربلندی است. در هر صورت، علامه متقی و بزرگوار مرحوم شیخ حیدر قلی
سردار کابلی فرزند عالی مقام سردار نور محمد خان کابلی بدون شك از بزرگان
فضل و کمال و تحقیق و تتبع عصر حاضر بود. بزرگمردی فقیه، محدثی عالیقدر،
رجالی کبیر، ادیبی بارع، ریاضیدانی بی بدیل و بحق توان گفت که او جامع علوم
معقول و منقول بود، با تواضعی چشمگیر و نفسی مهذب و مؤدب که برآستی چنان
از ذائل دور و به فضائل نفسی آراسته بود که هر انسانی جمال ظاهر و کمال باطن
را در او یکجا بر روشنی در می یافت، صورتی بسیار نورانی و زیبا داشت. با آن همه
صفا و خلوص و تتبع و گستردگی معلومات، هر انسان با کمال و منصف و متبّعی
از محضر او لذت می برد بلکه سیر نمی شد. ایمان و اعتقادی چون سخت ترین

.....
۳ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۴۱.

کوهها و ارادت و اخلاصی بی‌مانند و بی‌نظیر نسبت به خاندان عصمت و طهارت داشت. افسوس که اگر این شخصیت بزرگوار در مجامع علمی و مراکز تحقیقی و حوزه‌ای حضور داشت خیلی بیش از اینها به علو مقام و اعتلاء مکانت علمی و تتبع او همگان واقف می‌گشتند. متأسفانه این مصیبت از دیرباز بوده است و اعلام بزرگی در شهرهای غیر علمی این چنین مجهول‌القدر مانده‌اند.

ولادت

علامه بزرگوار، در ساعت دوم روز سه شنبه هجدهم محرم ۱۲۹۳ هجری قمری مطابق با ۲۵ بهمن ۱۲۵۴ هجری شمسی در کابل به دنیا آمد. پدر بزرگوار و محترم‌ش سردار نور محمد خان به سبب کشمکش بین امرای افغانستان در سال ۱۲۹۷ قمری مجبور به مهاجرت به هندوستان و اقامت در لاهور گردیدند و مدت هفت سال - از سال ۱۲۹۷ تا سال ۱۳۰۴ هجری قمری - با عائله و بستگان خود در آن شهر اقامت گزیدند.

تحصیلات

علامه سردار کابلی به جهت نبوغ فکری و استعداد ذاتی در پنج‌سالگی در لاهور مشغول تحصیل شده و در مدت هفت سال، تحصیلات مقدماتی مدرسه‌ای و ریاضیات و زبان انگلیسی و اردو و اندکی هندی و سانسکریت را یاد می‌گیرد. در سال ۱۳۰۴ هجری قمری پدرش سردار نور محمد خان با جمعی از عائله به عراق مهاجرت می‌کند و در عتبات عالیات اقامت می‌گزیند که اغلب اوقات، در نجف اشرف و کاظمین علیهما السلام بوده است.^۴ در آنجا هم مرحوم علامه بزرگوار ما که از او

۴ - «مرحوم سردار نقل می‌فرمود که: در عراق ما بیشتر در نجف و کاظمین اقامت داشتیم و در سالهایی که در عراق بودیم (از سال ۱۳۰۴ - ۱۳۱۰ قمری) محدث نوری از ملازمین مجتهد بزرگ حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه بود و در سامراء اقامت داشت. ایامی که پدرم به سامراء می‌رفت بیشتر روزها میهمان محدث نوری می‌شد. زمانی پدرم از وی دعوت کرد به کاظمین بیاید و مدتی میهمان ما باشد. آن مرحوم این دعوت را پذیرفت. روزی در کاظمین از خانه بیرون رفت و تنها من در خدمتش بودم. در میان بازار زنی را دید که کتابی در دستش بود و می‌خواست بفروشد. محدث نوری کتاب را از دست زن گرفت و گوشه‌ای ایستاد چند دقیقه آن



بعنوان سردار کابلی بطور مطلق تعبیر میکنیم از استادان و علمای عصر و محضر دو شخصیت بزرگوار تحقیق و تتبع: خاتم المحدثین و ثالث المجلسین مرحوم حاج میرزا حسین نوری و سید العلماء العاملين سید صدرالدین حسن بن هادی کاظمی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کمال استفاده را می برد. در عین اینکه خود هیچ گاه از مطالعه و تحقیق باز نمی ایستاد و همین روش را تا آخر عمر و تا به آن هنگام که چشم مبارکش مساعدت کرد، ادامه داد. مدت شش سال از عمر آن جناب، در آن محیط فضل و کمال با نهایت تلاش و بهره برداری گذشت. او به همراه خانواده و پدر در سال ۱۳۱۰ هجری قمری به کرمانشاه منتقل و در آنجا سکونت دائمی گزید و تا پایان عمر - سه شنبه چهارم جمادی الاولی ۱۳۷۲ هجری قمری - ساکن این شهر شد.

فضایل و کمالات

بعد از اقامت در کرمانشاه، مسافرتهاى متعددی نمود و از اهل فضل و کمال - آنان را که شایسته استفاده می دید - با کمال تواضع استفاده می برد. در مدت اقامت در



را نگاه کرد آنگاه از فروشنده قیمت کتاب را پرسید. زن مبلغ گزافی گفت که به نظر من خارج از میزان معمول بهای چنان کتاب کوچکی بود. اما با کمال تعجب دیدم محدث نوری بدون اینکه تقاضای تخفیف قیمت کند از بغل خود کیسه‌ای بیرون آورد و شروع به شمردن پول برای او نمود و چون پولش کمتر بود به زن فرمود بابت بقیه قیمت کتاب لباده مرا قبول می کنی؟ زن نظری به لباده انداخت چون دید پارچه اش خوب است و تازه دوخته شده قبول کرد. بلا فاصله آن عالم جلیل عبایش را به دست من داد و لباده را از تن بیرون کرد و او داد. سپس عبا را گرفت و به دوش انداخت و با کتاب شتابان به خانه مراجعت نمود. در خانه چند ساعت متوالی مشغول مطالعه کتاب شد. من پرسیدم چه کتابی است که به نظر شما این مبلغ ارزش داشت؟ در جواب فرمود قیمت این نسخه زیادتیر از اینهاست اگر زن مبلغ بیشتری گفته بود من عبا و قبايم را هم می دادم و کتاب را می گرفتم. پس از آن فرمود این کتاب اصل زید زراد است که یکی از اصول مهمه اصحاب ما می باشد.» (زندگانی سردار کابلی، ص ۴۹ - ۵۰).

۵ - «سردار کابلی حکایت می کرد که: علامه سید حسن صدر در آیامی که شاید چهارده یا پانزده سال از عمر من گذشته بود مرا امر کرد «الفیه» ابن مالک و متن «تجرید الکلام» خواجه نصیرالدین طوسی را از بر کنم و برای حفظ الفیه یک جلد «مصباح المنیر» فیومی و برای حفظ تجرید، یک جلد شرح فارسی ملا صالح روغنی قزوینی بر «نهج البلاغه» به من هدیه فرمود و نیز حکایت می کرد که هر زمان همراه پدر شرف اندوز مجلس این عالم بزرگ می شدم در موضوعات ادبی پرسشهایی از من می فرمود و گاهگاه خود به مناسبت اشعاری می خواند که امر می نمود آنها را بنویسم و حفظ کنم.» (زندگانی سردار کابلی، ص ۵۱ - ۵۲).

کرمانشاه دائماً مشغول مطالعه و تحقیق و تتبع بودند و همین امر سبب شد تا کتابخانه‌ای ارزشمند و شایسته گرد آورند که متأسفانه بعد از وفات ایشان متفرق گردید و مخصوصاً اغلب کتابهای مخطوط آن کتابخانه ظاهراً به کتابخانه مرکزی دانشگاه فروخته شده است؛ چون بنده ضمن مطالعه فهرستهای کتابخانه مرکزی جابجا می‌دیدم از کتابهایی که نام برده و معرفی می‌شود، به تملك و خط سردار در پشت کتاب، اشاره می‌شود و اصلاً مرحوم سردار، از خوشنویسان خوب خطوط نسخ، رقاع، نستعلیق و شکسته بود. نمونه‌های این خطوط را در کتاب غایة التعديل آن مرحوم که به خط مبارکشان به چاپ رسیده است می‌توان دید. در بعضی حسینیه‌ها و تکایای کرمانشاه هم خطوط نسخ آن مرحوم را که صرفاً جهت اظهار ارادت و دل بستگی به آستان مقدس حضرت ابی‌عبدالله الحسین (ع) مرقوم داشته است می‌توان زیارت نمود حتی خط انگلیسی ایشان هم بسیار خوب و زیبا بود و اسامی کتب انگلیسی مخصوصاً دائرة المعارف انگلیسی را (آنطور که یادم می‌آید) بسیار زیبا و چشمگیر پشت آن کتابها نوشته بودند و افسوس که با تفرق کتابخانه ایشان حواشی و تعلیقات آن مرحوم بر کتابها هم، دیگر قابل جمع‌آوری نیست.

مرحوم علامه کابلی از آن جهت که شیفته و تشنه مطالعه و تحقیق و تتبع بودند، اولاً از نظر مراجعه و صحت قرائت و درک صحیح مطالب هر کتابی در ادبیات عرب، فارسی، انگلیسی، اردو و هندی مقامی والا و بخصوص در ادبیات عربی و انگلیسی تبحر و تبعی بسیار عالی داشت و ثانیاً مطالب علمی و تحقیقی

۶ - مؤلف کتاب «زندگانی سردار کابلی» می‌نویسد: «به علت تسلطی که وی بر زبانهای اردو، انگلیسی، عربی و هندی داشت در ایام جوانیش مرحوم مخیر السلطنه هدایت و مرحوم میرزا عبدالرزاق خان مهندس بغایری او را به عنوان مترجم رسمی به وزارت خارجه ایران و سفارتخانه‌های انگلیس و امریکا و عراق معرفی کرده بودند. ولی با وجود دعوت‌های مکرر از طرف اولیاء وزارت خارجه ایران و متصدیان سفارتخانه‌های مزبور و ترغیب و تشویق دو شخص مذکور این کار را در هیچ جا نپذیرفت و بعدها که من در تهران این موضوع را از مرحوم میرزا عبدالرزاق خان شنیدم، وقتی به کرمانشاه رفتم از خودش علت استنکاف از قبول چنین کاری را جویا شدم، او این ابیات را خواند:

چو به نانی دو سه و خوردنکی ساخته مختصری از چربو
 درو شاقسی دو سه گز در دو سه گز با لباسی زکهن یا از نو
 می‌توان ساخت، چه می‌باید بود بسته بستگی تو بر تو

کتابها را به شایستگی دریافته و برای خود در طول سالها خلوص و طهارت نفس در راه علم و عبادت، عمل و تقوا، مقامی بسیار عالی پیدا نموده و خداوند معالی و مآثر و مجمع فضائل و فواضل گردیده بود. چهره‌ای بس زیبا و نورانی داشت که براستی حکایت از نورانیت باطن و زیبایی خدایی می‌کرد که بر او افزای گردیده بود (سیمائهم فی وجوههم من اثر السجود).^۲ کمال خضوع و خشوعی که در نماز و عبادت و تهجد و تبتل الی الله داشت، درست مصداق این روایت کتاب علل و عیون بود: حضرت رضا از پدرش از جدش سلام الله علیهم اجمعین روایت می‌فرماید که امام علی بن الحسین علیهما السلام را پرسیدند:

مَا بَالِ الْمُتَهَجِّدِينَ بِاللَّيْلِ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا.

چگونه است که متهجدان و شب زنده داران چنین زیبا و نیکو رویند، فرمود:

لَأَنَّهُمْ خَلَوْا بِرَبِّهِمْ فَكَسَاهُمْ اللَّهُ مِنْ نُورِهِ.^۳

اینان با خدای خویشان خلوت و راز و نیاز کرده‌اند، خداوند هم از نور خودش آنان را پوشانده است.

قداست نفس و خلوص و تقوای آن مرحوم سبب بود که نسبت به اعلام علماء عظام، ارادتی خاص و علاقه و احترامی وافر نشان دهد و از طرفی هم همه اهل تألیف و تصنیف و تحقیق و تتبع آرزومند زیارت او و استفاده از محضرش بودند که خود شاهد بودیم علمای اعلامی که از عتبات عالیات به کرمانشاه می‌آمدند یا



او همچنین بر زبان عبری مسلط بود و در ادبیات آن زبان تحقیقاتی داشت، بعضی نظریات «اب انستاس ماری کرملی» دانشمند مسیحی مشهور عراق را راجع به فقه اللغة برخی کلمات عبری تخطئه می‌کرد و در باب لغت عبری نیز پاره‌ای آراء او را که در رساله‌ای در انتقاد قاموس عربی «البستان» تألیف عبدالله بستانی ادیب لغوی لبنان اظهار داشته بود در حواشی نسخه‌ای از همان رساله رد نمود، بر بعضی کتب لغوی و ادبی زبان عبری حواشی و تعلیقات و توجیحات و تنبیهاتی نوشت که ارزش فراوان دارد و چنانکه علامه حاج آقا بزرگ تهرانی در جزء اول قسم ثانی کتاب «اعلام الشیعه» ذیل ترجمه آن جناب نوشته است، یکی از همین قبیل کتابها که عبارت از قاموسی در لغت عبری بوده و تعلق به سردار داشته و او حواشی و تعلیقات زیاد بر آن نوشته بوده است اکنون در تملک آقای دکتر حسینعلی محفوظ از فضلاء معروف عراق می‌باشد که مرحوم حاج آقا بزرگ آن را دیده و معرفی کرده است. «زندگانی سردار کابلی، ص ۱۰۰ - ۱۰۲».

۷ - سوره فتح (۴۸): ۲۹.

۸ - علل الشرایع ط بیروت، ص ۳۶۶.

از راه کرمانشاه به عتبات می‌رفتند، شائق و مشتاق زیارت آن مرحوم بودند و گهگاه هم در این ملاقاتها اجازه و استجازه روایتی هم صورت می‌گرفت. مثلاً در سفر مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ به ایران و کرمانشاه، به آن مرحوم اجازه روایت عنایت فرمودند. البته بحث از مشایخ اجازه‌ای ایشان بحثی جداگانه است.

مشایخ اجازه

یکی از مشایخ اجازه ایشان محدث عالیمقام بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس قمی است من از مرحوم سردار شنیدم که فرمودند:

من از مرحوم حاج شیخ عباس واقعاً متعجب گردیدم؛ زیرا هیچ بیت غزلی را نخواندم مگر آنکه آن مرحوم تمام غزل را از حفظ خواند و می‌فرمودند، واقعاً تعجب کردم که شخصی محدث با این مقام از زهد و تقوا و عبادت و توغل و تضرع در احادیث ائمه طاهرین، این قدر شعر و غزل حفظ داشته باشد. مثل اینکه حاج شیخ در جوانی به ادبیات فارسی و عربی و فصاحت و بلاغت عنایتی داشته است و از عبارت ایشان در الکنی و الالقباب ج ۲ در ترجمه حریری صاحب مقامات نیز می‌توان این مطلب را یافت که می‌فرماید: و اِنِّی کنت فی عنفوان الشَّبَابِ مولعاً بمطالعة هذا الكتاب فَمَنْ اللهُ تعالی علی بركات اهل البيت علیهم السلام و مطالعة أحادیثهم و کلماتهم و مواعظهم أن ظهر لی أن مطالعة هذا الكتاب و أمثاله یسود القلب و یذهب بصفاته و لو أراد الإنسان الأدب و البلاغة و الفصاحة و الحکمة و المواعظ النافعة، فعليه بکتاب نهج البلاغة فَإِنَّ التَّفَاوُتَ بینه و بین سایر الکتب کالتَّفَاوُتَ بینه امیرالمؤمنین و سایر الناس.

عَلِيُّ الدُّرِّ وَ الذُّهَبُ المُصَفَّى وَ بَاقِي النَّاسِ كُلِّهِمُ التُّرَابُ

یکی دیگر از مشایخ اجازه ایشان مرحوم سید محسن امین عاملی است که تقریظی هم بر کتاب غایة التعديل علامه بزرگوار ما نوشته و آن را از نفائس المصنفات شمرده است. ترجمه آن مرحوم را هم در مجلد ۲۹ اعیان الشیعه با تجلیل فراوان ذکر نموده است و در مقام ادب عربی مرحوم سردار همین بس که مرحوم سید امین که خود از ادبا و شعرای بزرگ است و غالباً اشعار عربی

گویندگان فارسی را به بهانه آنکه در کلامشان عجمه‌ای است نمی‌پسنیدیده و ذکر نمی‌کرده، ولی اشعار و قصائدی از ایشان در کتاب خود اعیان الشیعه آورده است. یکی دیگر از مشایخ اجازه ایشان مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی است که در کتاب نقباء البشر شرح حال مفصل ایشان و تألیفاتشان را به تفصیل ذکر فرموده‌اند همانطور که مرحوم سید محسن هم تألیفات ایشان را که تا سال ۱۳۵۲ قمری نوشته بوده (یعنی سال مسافرتش به ایران) در کتاب اعیان الشیعه آورده‌اند و چه بجاست تعبیر مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ در باره ایشان که می‌فرماید:

و بالجمله فهو من نوابغ الرجال و أبطال العلم و فرسان البیان و أساطین الفضیلة، أحاط بالعلوم القديمة و الحدیثة معقولاً و منقولاً فخرها و تزلع فیها، و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء.

او از نابغه‌های دوران و پهلوانان علم و جولان دهندگان بیان و ستونهای فضیلت بود، به علوم قدیم، معقول و منقول احاطه پیدا کرده آنها را بررسی نمود و در آنها مهارت پیدا کرد و این است فضیلتی خداوندی که به هر که بخواهد عنایت کند.

مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ می‌فرماید: در سال ۱۳۶۵ که به عزم زیارت حضرت رضا علیه‌السلام به کرمانشاه وارد شدم بنا به درخواست و اصرار ایشان دو روز تمام را از اول صبح تا به شب در حضور و تفحص در کتابخانه و تألیفات ایشان به سر بردم و برآستی او را از نظر مقام علمی، شخصیتی کم‌نظیر دیدم. از من طلب اجازه کرد و من اجازه‌ای بلند پایه برای او نوشتم و مکانت و فضل او را به کمال ستودم و اضافه بر فضائل علمی، عالمی صالح، عابدی با عبادت بود و زهدی بسیار و ورع و تقوایی شدید داشت که اوقات شریف خود را بین کتاب و محراب تقسیم نموده و حق هر کدام را بخوبی ادا نموده بود، خوشا بر او و عاقبت نیکوی او. این کلمات مرحوم شیخ آقا بزرگ رحمة الله علیه در باره ایشان است. البته باز هم کلماتی از شیخ بزرگوار در باره تألیفات ایشان ذکر می‌نمایم.

تام به ورع و تقوا و امانت و توجه تام به معارف اهل بیت طاهرین نوشته شده است. تألیفات آن جناب را همه کسانی که ترجمه حال ایشان را نوشته‌اند کم و بیش ذکر کرده‌اند و مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ در نقباء البشر جلد دوم مفصلتر ذکر نموده‌اند. جناب آقای کیوان سمیعی که از دانشمندان محترم شهر ما و ساکن تهران می‌باشند، کتابی مفصل و ارزشمند به نام زندگانی سردار کابلی نوشته و به چاپ رسانده‌اند که بجای خود بسیار ارزشمند و قابل تقدیر است و تألیفات و تصنیفات جناب ایشان را مستوعباً ذکر کرده‌اند و نسبت به بعضی تألیفات و تصنیفات ایشان مفصلتر صحبت نموده‌اند؛ زیرا مرحوم سردار از ریاضیدانهای بزرگ و صاحب‌نظر و حقاً در مسائل هیئت و قبله و مثلثات و جبر و مقابله از اشخاص کم نظیر بود و لذا تصنیفات ایشان بخصوص در این رشته بسیار ممتع و استوار و متین و پرفائده است و این تصنیفات را هم جناب آقای کیوان سمیعی مفصلتر متعرض شده و شرح و بسط داده‌اند. تألیفات و تصنیفات مدوَّنه ایشان بالغ بر سی مجلد است که پنج جلد آنها به چاپ رسیده است: ترجمه انجیل برنابا، تحفة الاجلة، قبله شناسی، مناظرات و غایة التعديل که این آخری از خط مبارک و میمون خود ایشان افست گردیده است.

مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه می‌گوید: رساله قبله او از بهترین کتابهایی است که در این فن تألیف گردیده است و از آنجا که خود اهل فن بود و مخصوصاً بعضی از اندازه‌گیریهای طول و عرض بلاد را از طرف قدما مخصوصاً بنا بر هیئت بطلمیوسی بکمال صحت نمی‌دانست، لذا در اغلب مساجد کرمانشاه با قدری انحراف به دست راست نماز می‌گزارد و برآستی دو کتاب تحفة الاجلة به عربی و قبله شناسی آن جناب از تحف عالم تألیف و تصنیف است و اصولاً همه کتابهای آن بزرگوار چنین است، غایة التعديل ایشان حقاً بسیار متین و استوار است.

متخصّص علم هیئت

در کتاب تحفة الاجلة به دقت و علمیت کامل، متعرض طرق متعدد راه یابی به سوی قبله و تعیین دقیق طول و عرض بلاد و سایر افادات مثل صحت قبله محراب رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره فرموده است و اعتراض خلیها من جمله علامه بزرگوار مجلسی قدس الله تعالی نفسه الزکیة را وارد ندانسته و سبب اعتراض را وارد نبودن قدما به دقائق علم هیئت و ریاضیات و اعتماد آنان به هیئت بطلمیوسی دانسته است و مخصوصاً قدما به سبب متابعت از تعیین طولهای بلاد به حسب هیئت بطلمیوسی، اشتباهات بسیار زیادی کرده اند که یکی از آنها بخصوص در باره طول و عرض مکه است که قدما طول مکه مکرمه را از جزائر خالدات ۷۷ درجه و ۱۰ دقیقه گرفته اند و این خود اشتباه است؛ زیرا مطابق با تحقیق دقیق متأخرین از محققین اهل فن، طول مکه مکرمه از جزائر خالدات ۵۷ درجه و ۵۷ دقیقه و ۵ ثانیه است و از مرصد گرینویچ لندن ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه یا به تعبیر دیگر قریب ۴۰ درجه تمام است، معلوم می شود که خط طول هر دو شهر یعنی مدینه منوره و مکه مکرمه تقریباً یکی است، بنابراین قبله مدینه بر خط نصف النهار جنوبی خودش واقع می شود. پس محراب رسول خدا که کاملاً به نقطه جنوبی است در کمال صحت و صواب است. و مرحوم علامه بزرگوار ما می فرماید که این خود از معجزات کریمه و آیات عظیمه خداوندی است که با گذشتن قرنهای متوالی تا به امروز باقی است، و پرواضح است که توجه رسول اکرم در آن هنگام بر خط قبله حقیقی و بدون انحراف، کاشف از این است که آن حضرت مؤید به روح القدس بوده و به نور حضرت حق متعال ناظر بوده است. حقایق بر او پوشیده نبوده و در هیچ قضیه و امری به قدر سر مویی از حقیقت منحرف نبوده است، و به نور پروردگارش منور و بر راه مستقیم پویا بوده است.

غایة التعديل

بجاست که ذکرى هم از کتاب غایة التعديل فی معرفة الاوزان و المکائیل ایشان بنماییم مخصوصاً از آن جهت که خاطره ای را نسبت به این کتب از ایشان به یاد دارم.

کتاب غایة التعديل که به تفصیل تمام اوزان و مقادیر شرعیه را در آن متعرض و تحقیق فرموده اند برآستی کتابی بی نظیر و به قول علامه امین عاملی از گرانباترین تصنیفات است. از مباحث آن کتاب، تعیین مقدار درهم و دینار شرعی

و تعیین کر و اختلاف بین روایات وارده از جهت حجم و وزن است. ولی قبل از تعرض به تحدید و اندازه مقدار کر لازم است تحقیقی دیگر در باره درهم و دینار شرعی از آن کتاب بنماییم؛ چون اندازه وارد در روایات کر مبنی بر درهم شرعی است و مخصوصاً چون بنده خاطره‌ای را از آن مرحوم نسبت به تعیین درهم در روایت دارم و عمده این بیانات کشف حقایق و بیان همین خواطر است و الا مطالب را اهل فن می‌توانند از کتابها استفاده کنند. البته با تحقیقی که ایشان در وزن حقیقی درهم شرعی کرده‌اند که تقریباً ۱۵/۵ نخود است نه ۱۲/۶ نخود - آن طور که اخیراً مشهور شده است - خیلی اشتباهات علما اعلام و بزرگوار در مسئله تعیین درهم شرعی و بالنتیجه در تطبیق وزن کر به وزن فعلی یعنی من تبریز و کیلو گرم فعلی تصحیح می‌شود.

مرحوم علامه بزرگوار ما در کتاب غایة التعديل، ص ۱۴، فصل ثالث، متعرض تحدید و تعیین اندازه مقدار درهم و مثقال شرعی و تطبیق هر دو با وزنهای متعارف امروزی گردیده‌اند، در اول کلام روایت شیخ قدس سره را نقل می‌فرمایند که امام ابوالحسن علیه السلام (حضرت موسی بن جعفر) فرمود:

الغسل بصاعٍ من ماءٍ و الوضوء بمدٍّ من ماءٍ و صاع النبی صلی الله علیه و آله و سلم خمسة أمداد. و المد وزن مأتین و ثمانین درهماً و الدرهم وزن ستة دوانیق و الدانق ستة حبات و الحبة وزن حبتی شعیرٍ من أوساط الحب لا من صغاره و لا من كباره.

صریح روایت آن است که درهم به وزن ۷۲ دانه جو متوسط است؛ زیرا دانق، شش حبه و هر حبه دو حبه جو است پس هر دانق ۱۲ جو متوسط است و هر درهم هم شش دانق است پس هر درهم ۷۲ جو متوسط است. این مقتضای این روایت است و حال آنکه درهم مشهور بین علماء متأخرین ۴۸ جو است پس درهم بنا بر قول مشهور متأخر $\frac{۲}{۳}$ درهم مورد روایت است.

مرحوم علامه مجلسی به این روایت اشکالات متعددی فرموده که این حدیث شریف از جهات متعدده خلاف مشهور است چه از جهت صاع و چه از جهت مد و چه از جهت رطل و چه از جهت دانق ولیکن تمام این اشتباهات و

توهم خلافها ناشی از اصل اشتباه در اندازه درهم شرعی است که خیال کرده‌اند درهم مطابق با وزن ۴۸ جو و ۱۲/۶ نخود صیرفی است غافل از آنکه وزن درهم، مطابق صریح روایت، ۷۲ جو متوسط و این مقدار تقریباً معادل ۱۵/۵ نخود صیرفی فعلی است و چون درهم شرعی $\frac{۷}{۱۰}$ دینار شرعی است پس دینار شرعی مساویست با $۲۲\frac{۱}{۷}$ نخود صیرفی نه ۱۸ نخود صیرفی که اشتباه فرموده‌اند. و به قول مرحوم محقق عالیقدر حضرت آیت الله آقای حاج شیخ حسن علامی اعلی الله مقامه نمی‌دانیم چگونه این اشتباه عجیب در این همه کلمات علما جا گرفته است.

مرحوم علامه بزرگوار ما می‌فرماید: من تا مدت زمانی در این اوزان شرعیه و اختلاف آنها بنابر مشهور بین متأخرین علمای اعلام و روایات متحیر بودم تا آنکه خداوند متعال به الهام خودش مرا به حق و حقیقت آشنا ساخت و در دل من چنین افکند که فقط به روایات اهل بیت مراجعه نموده و با امعان نظر در آنها به حقایق این امور واقف گردم و خداوند سبحان بر من منت نهاد و چه امور مخفیهای را کشف و چه درهای گرانبها را پیدا و لؤلؤهای درخشانی را از دریای بی‌پایان معارف آنان در آورده و تقدیم اهل فضل نمودم و خود آن مرحوم با بیانی بسیار قاطع و استوار و ایمانی چون کوه می‌فرمود: من در این باب اندیشه می‌کردم که چگونه ممکن است امام معصوم که خدای سبحان او را حجّت بر عباد و علم و آیت در بلادش گذارده و علم ماکان و مایکون و ماهو کائن را بر او ارزانی داشته، اشتباه یا خطا بفرماید.

علامه بزرگوار می‌فرماید که ۷۲ جو متوسط که اندازه درهم روایت است انتخاب نمود آنها را وزن کردم دیدم تقریباً ۱۵/۵ نخود صیرفی است و چون هر ده درهم، ۷ دینار شرعی است پس ناچار باید دینار شرعی ۱۰۲ جو و $\frac{۶}{۷}$ جو و به نخود صیرفی ۲۲ و $\frac{۱}{۷}$ نخود تقریباً بوده باشد. بعد با تطبیقات و اندازه گیریهایی که می‌فرماید می‌گوید با این حساب، درهم، ۳ گرم و مثقال شرعی تقریباً $۴\frac{۲}{۷}$ گرم می‌باشد پس فهمیدم که آنچه مشهور بین علما است بسیار کمتر از این مقدار است یعنی مشهور در نظر متأخرین علما، درهم، ۱۲/۶ نخود که $\frac{۸}{۱۷}$

گرم می‌گردد و دینار ۱۸ نخود صیرفی فعلی مطابق با $3\frac{9}{17}$ گرم می‌گردد که قطعاً هر دو اشتباه است.

مرحوم علامه بزرگوار می‌فرماید: خداوند متعال بر من منت نهاد و دینارِ ضرب سال ۲۴۷ هجری نصیبم گردید که وزنش نمودم دیدم ۲۲ نخود و خورده‌ای است و بعد می‌گویند سکه درهمی از نقره با خط کوفی به دست آوردم که در سال ۱۸۷ و در عصر امام کاظم علیه‌السلام و همان زمان صدور روایت ضرب گردیده بود، دیدم وزن آن پانزده و خورده‌ای نخود و با جوه‌های متوسط ۷۲ جو بدون هیچ کم و زیادی و مطابق با خبر امام موسی بن جعفر (ع) بود، از شدت خرسندی و سرور می‌خواستم پرواز نمایم که چگونه خداوند سبحان بر من منت نهاد و این راز را بر من مفتوح ساخت. محقق بزرگوار ما پیدا کردن این درهم را عنایتی بی‌پایان از خداوند بر خودش می‌دانست و در این باب قضیه‌ای را نقل می‌نمودند که بنده بعد از تعرض به مسئله وزن کرّ، آن قضیه و خاطره را نقل می‌نمایم.

تعیین دقیق کرّ

از مباحث بسیار گرانقدر کتاب نفیس غایة التعديل که کاملاً متعرض شده و تحقیق نموده‌اند تعیین کرّ و حلّ اختلاف بین روایات وارده از جهت حجم و وزن است و اختیار ایشان که به طور قطع و یقین و تحقیق کامل، تعیین نموده است آن است که مقدار مساحت کرّ $3/5$ و جیب در $3/5$ و جیب می‌باشد و وزن آن قطعاً همان قول مشهور علما بل المدعی علیه الإجماع یعنی ۱۲۰۰ رطل عراقی است نه مدنی و نه مکی. ولی اشتباه عجیبی که بین علماء متأخرین واقع شده است در تبدیل این وزن به وزن مثقال صیرفی و وزن فعلی متعارف است و این اشتباه، ناشی از اشتباه در اندازه درهم شرعی از آنان شده است. هر رطل عراقی ۱۳۰ درهم شرعی است و سابق گفتیم که درهم شرعی تقریباً $15/5$ نخود است نه $12/6$ نخود تا وزن کرّ شرعی ۱۲۸ من صیرفی تبریز الّا بیست مثقال باشد بلکه ۱۲۰۰ رطل را باید ضرب در ۱۳۰ درهم ضرب در $15/5$ نخود، تقسیم بر ۲۴ نخود سپس تقسیم بر ۶۴۰ مثقال بنماییم تا وزن کرّ به وزن فعلی به دست آید که مجموع حاصل، تقریباً ۱۵۷ من و ۱۰۷ مثقال می‌گردد.

جهت توضیح بیشتر عرض می‌کنیم که درهم شرعی قریب ۱۵/۵ نخود است نه ۱۵/۵ نخود کاملاً و تحقیقاً. یعنی در حقیقت درهم شرعی برابر است با ۱۵/۴۷۴۹۲۹۵۷۷۴۶۴۷۸۸ نخود، پس به این حساب هر درهم شرعی (باز هم به طور تقریبی) ۰/۰۲۲ کمتر از ۱۵/۵ نخود صیرفی است نه ۱۵/۵ نخود مضبوط تا اگر حساب دقیق کنند وزن کرّ بیش از ۱۵۷ من و ۱۰۷ مثقال گردد یعنی ۱۵۷ من و ۲۷۰ مثقال شود.

توافق صحیح و تطابق کامل بین حجم و وزن بدون هیچ تنافی و تناقضی در کلام معصوم و حجت خداوند، مقتضی همین امر است و با تقسیم وزن مقرر به حسب روایت سه وجب و نیم بر حجم - همان طور که بعد عرض می‌کنیم - معلوم می‌شود که وجب معمولی متعارف در مورد روایت، ۲۲ سانتیمتر و یک میلیمتر است و اگر رطل را مدنی و مکی بگیریم به حسب حجم مخصوص «کرّ» از ۳/۵ در ۳/۵ در ۳/۵ وجب خیلی بیشتر می‌گردد که بیشتر از این تقدیر و تحدید در مورد روایات مختلفه نیست بلکه روایت و تحدیدات مختلفه کمتر از این مقدار است مثل ۳ وجب در ۳ وجب. پس نتیجه این می‌شود که چون شبه اجماعی است بر آنکه کرّ ۱۲۰۰ رطل است، باید این رطل محمول بر رطل عراقی گردد و الا لازم می‌آید حجم کرّ مقداری گردد که در هیچ روایت و سندی آن مقدار تعیین نگردیده است. پس باید مراد از رطل، رطل عراقی باشد و چون این وزن مورد شبه اتفاق و دعوی اجماع است پس این وزن درست در نمی‌آید مگر با روایت ۳/۵ وجب در ۳/۵ وجب در ۳/۵ وجب یعنی به حجم مکعبی ۴۲ وجب و $\frac{7}{8}$ وجب؛ زیرا اگر ۱۲۰۰ رطل عراقی را تبدیل به درهم شرعی و آن را تبدیل به مثقال صیرفی فعلی و گرم نماییم و مجموع حاصل را به وزن مخصوص آب در یک مکعب یک سانتیمتری آب صافی که یک گرم می‌شود سنجیده شود و جذر مکعبی این مقدار وزن را تبدیل به سانتیمتر مساحتی بنماییم، یک شبر و وجب مطابق می‌گردد با ۲۲ سانتیمتر و ۱ میلیمتر تقریباً. البته بنده قبل از مطالعه مبحث ایشان ۳ وجب و نیم عرفی را ۸۰ سانتیمتر می‌گرفتم یعنی کرّ را ۸۰ سانتیمتر در ۸۰ سانتیمتر در ۸۰ سانتیمتر یعنی به حجم ۵۱۲۰۰۰ سانتیمتر مکعب می‌گرفتم و این را پیش خودم حتی مطابق با احتیاط می‌دانستم. می‌بینم که قریب تحقیق این مرد محقق وارسته

تقریباً می‌گردد. پس نظر به لزوم قطعی رفع تنافی و تناقض در مورد تحدیدات و روایات وارده از جهت وزن و مساحت و مطابق با تحقیق علمی و دقیق مسئله و تبدیل وزن ۱۲۰۰ رطل عراقی به مثقال و گرم فعلی و تطبیق با وزن مخصوص آب و به دست آوردن حجم کرّ از این راه مسلم می‌گردد که اولاً حجم مکعبی کرّ باید ۴۲ وجب و $\frac{7}{8}$ وجب بوده باشد و ثانیاً به حسب وزن، مطابق با ۱۵۷ من و ۱۰۷ مثقال تقریباً گردد.

بهرتر است دو باره به حساب فوق نظر دیگری بیندازیم. همگان می‌دانند وزن يك سانتیمتر مکعب آب يك گرم است که اگر این مکعب تبدیل به دسیمتر مکعب گردد وزنش يك کیلو گرم تمام می‌گردد $10 \times 10 \times 10 = 1000$ و اگر يك وجب متعارف مساوی با $\frac{22}{1}$ سانتیمتر باشد، سه وجب و نیم مطابق با $\frac{77}{35}$ سانتیمتر یا $\frac{7}{735}$ دسیمتر می‌شود. حال اگر این عدد را سه مرتبه در خودش ضرب کنیم حساب کرّ به کیلو می‌گردد.

$$\frac{7}{735} \times \frac{7}{735} \times \frac{7}{735} = \frac{462}{78679} \text{ کیلو}$$

و اگر این مقدار کیلو به من صیرفی باز گردانده شود، می‌شود ۱۵۷ من و ۱۰۷ مثقال. در اینجا چون ممکن است اشکالی به بعضی از ذهنها بیاید که اختلافی در تبدیل کیلوگرم به من صیرفی ۶۴۰ مثقالی رخ دهد یعنی بعضی خیال کنند که سه کیلو مطابق يك من صیرفی است و لذا $\frac{462}{78679}$ کیلو را تبدیل به من (تقسیم بر سه) کنند تا نتیجه دهد ۱۵۴ من و قریب ۱۶۸ مثقال، بازهم توضیحاً عرض می‌کنیم که وزن حقیقی سه کیلو گرم کاملاً برابر يك من صیرفی نیست بلکه سه کیلو گرم، قریب ۱۲ مثقال بیشتر از من صیرفی ۶۴۰ مثقالی است؛ زیرا با تحقیقی که علامه بزرگوار ما نموده‌اند مثقال صیرفی به تحقیق، مطابق با $\frac{4}{60.7232}$ گرم است و اگر این مقدار گرم را (که يك مثقال است) ضرب در ۶۴۰ مثقال نماییم، حاصل ضرب $\frac{2944}{4628480}$ گرم می‌گردد. یعنی تقریباً هر سه کیلو گرم (بازهم تقریباً) $\frac{55}{5371}$ گرم بیشتر از يك من صیرفی است و چون ما باید وزن کرّ معین به من صیرفی را، تبدیل به کیلو نماییم، در هر سه کیلو گرم تقریباً $\frac{55}{5371}$ گرم اضافه می‌شود و لازمه این مطلب آن است که کرّ ۱۵۷ من و ۱۰۷ مثقال شود نه

۱۵۴ من و ۱۶۸ مثقال.

در اینجا تذکر نکته‌ای بازهم خالی از لطف نیست و آن اینکه وزن يك سانتیمتر مکعب آب برابر با يك گرم و وزن يك دسیمتر مکعب آب برابر يك کیلو گرم است اما آب صافی خالی از املاح و مواد خارجی یعنی آب مقطر، و آبهای معمولی معمولاً همراه مقداری املاح و مواد خارجی است که خود این موجب سنگینی مختصر در آب می‌گردد و مقدار خیلی مختصر در وزن. وقتی ضرب در $462/78679$ کیلو گرم گردد بازهم از این جهت مقداری وزن افزوده می‌گردد. مثلاً اگر فرض کنیم در هر هزار گرم آب خالص، دوگرم مواد خارجی اضافه شود، در مجموع 462786 گرم (وزن کر) مقدار $925/572$ گرم که تقریباً معادل با 226 مثقال صیرفی است، اضافه می‌گردد. و این هم خود کمکی است برای پر کردن کسری 154 من تا 157 من و بادقت در این محاسبات روشن می‌شود که اختلافی در وزن و مساحت مکعبی نیست.

مسئله تعیین وزن فعلی کر را که به مناسبتی متعرض آن شدیم یکی از متفرعات این مسئله است و مخصوصاً در نظام جمهوری اسلامی و احکام دادگستری و دادگاههای انقلاب باید در این مسئله حساس دو باره تجدید نظر دقیقی گردد. مثلاً خیلی از برادران و خواهران که می‌خواهند در این عهد مبارك ازدواج کنند می‌بینیم مهرالسنه حضرت زهرا(س) را که پانصد درهم است مهر قرار می‌دهند و اگر به نرخ روز بخواهیم حساب کنیم می‌بینیم محاضر عقد و ازدواج فعلی 500 را ضرب در $12/6$ نخود می‌نمایند که تقریباً 262 مثقال و 12 نخود می‌گردد و حال آنکه با این حساب دقیق و شرعی 322 مثقال و 22 نخود می‌گردد و تفاوت تقریباً 60 مثقال و 10 نخود می‌گردد. یا مثلاً در دادگاههای کشور بنا می‌شود قاتل ديه مقتول را بدهد که یا ده هزار درهم است یا هزار دینار شرعی به حساب درهم، که به حساب درهمی $12/6$ نخود، باید 5222 مثقال و 12 نخود نقره بدهد و به حساب درهمی $15/5$ نخود، باید 6458 مثقال و 8 نخود نقره بدهد یا اگر خواست به مقدار هزار دینار شرعی بدهد به حساب اینکه هر دینار شرعی 18 نخود باشد باید 750 مثقال فعلی طلا بدهد و به حساب هر دینار 22 و $\frac{1}{8}$ نخود،

باید ۹۲۲ مثقال و ۱۴ نخود و $\frac{۶}{۷}$ نخود بپردازد. به همین قیاس نسبت به دیات اطراف و جوانح و جوارح یا در مورد تعیین وزن مُد و صاع و رطل باید حساب نمود.

خاطره‌ای از علامه سردار کابلی

اکنون هنگام آن است که آن خاطره‌ای را که سابقاً اشاره کردم بیان دارم و آن راجع به قضیه همان درهم است. روزی با مرحوم والدّم قدس الله تعالی نفسه الزکیه و مرحوم علامه بزرگوار سردار کابلی و چند نفری دیگر از اهل فضل و کمال در مجلسی بسیار مغتنم بودیم که بنده به عنوان فرد کمترین، سراپا گوش بودم. صحبت کتاب غایة التعدیل و وزن کرّ و درهم شرعی پیش آمد. مرحوم سردار فرمودند که من مدتی در اندیشه تعارض این روایات بامشهور بین متأخرین علمای اعلام قدس الله تعالی اسرارهم بودم و ممکن نبود که بپذیرم ائمه معصومین خطا یا اشتباهی فرموده باشند. چند روز در همین فکر و اندیشه و راه یابی این قضیه بودم. بعد از دو سه روز که واقعاً نمی‌دانستم چه بنویسم، دیدم درب منزل را می‌زنند. اهل منزل آمده گفتند: شخصی یهودی عتیقه فروش می‌خواهد خدمت شما برسد. من گفتم: بگوئید بیاید ببینم چه کار دارد. وارد شد دیدم کیف دستی دارد که در آن مقداری اشیاء عتیقه و زیرخاکی است. به خیال آنکه من خریدار و طالب این جور چیزها هستم آورده بود که من ببینم، شاید بخرم. به ایشان گفتم: معذرت می‌خواهم بنده طالب و خریدار این جور چیزها نیستم. اشیاء نامبرده را يك به يك دیدم. دیدم به درد من نمی‌خورد. آن مرد یهودی آنها را جمع‌آوری نمود و در کیف خود گذاشت. گفتم: چیز دیگر ندارید؟ قدری فکر کرد و گفت: چرا، يك سکه نقره اسلامی هم دارم. بیرون آورد. به دقت دیدم. دیدم سکه‌ای است ضرب زمان روایت و خبر سلیمان بن حفص مروزی مروی در تهذیب و تماماً تطابق کامل با مورد روایت دارد که بی‌اندازه خوشحال شدم و مثل آنکه خداوند تمام عالم را به من داده است. مرحوم علامه بزرگوار این قضیه را در کتاب ذکر نفرموده‌اند و اکتفا به ا شماره‌ای فرموده‌اند که خداوند سبحان بر من منت گذارد. این قضیه ایشان نظیر خوابی است که مرحوم صاحب روضات در احوالات ابن ابی الحدید در کتاب روضات ذکر می‌کند که از ذکرش معذوریم. اگر کسی طالب باشد خوب است به کتاب روضات الجنّات

احوال ابن ابی الحدید صاحب شرح نهج البلاغه مراجعه نماید.

تجلیل و احترام به سادات

اکنون چون صحبت آن مجلس شد چیزی عرض کنم که نهایت تواضع و فروتنی آن بزرگوار نسبت به اهل علم و مخصوصاً سادات رامی‌رسانند. هنگامی که گاه تفرق همان مجلس شد و بلند شدند، هرچه مرحوم والد امرار فرمودند که ایشان را در مجلس مقدم بر خود دارند با يك حالت عجیب و ایمانی راسخ فرمودند: چگونه ممکن است که جلو فرزند رسول خدا(ص) و حضرت زهرا(س) بیفتم.

سرور ارجمند بنده حضرت سید العلماء العالمین آقای حاج سید مجتبی میبدی فرزند استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله مرحوم حاج سید محمد میبدی می‌فرمودند: در هنگامی که طفلی هفت هشت ساله بودم همراه مرحوم والد به منزل مرحوم سردار که می‌رفتیم آن مرحوم تا جلو درب اتاق به استقبال آمده دست والد را بوسیده و سپس دست مرا که طفلی خردسال بودم به احترام سیادت می‌بوسید. این صحبتها گرچه ممکن است حالتی و قصه‌ای باشد اما بسیار آموزنده و تکان دهنده است برای ما که از هونی و هوسها و تقدّم و تأخرها رهایی یابیم و به مجرد هوای نفسی، اعصاب خود و دیگران را خرد نکنیم. اصولاً آن مرحوم طوری زندگی کرده بود که این اخلاقیات و خیلی بهتر از اینها از مراتب عدالت، ملکه او شده بوده. او آقا و پیشنماز نبود تا فکر بعضی چیزها باشد. گذرانش از وجوه شرعیه نبود تا به فکر تمهید این امور باشد و لذا واقعاً حیات طیبه او، به فرموده حاج شیخ آقا بزرگ بین کتاب و محراب تقسیم شده بود.

انجیل برنابا

به مناسبت ذکر تألیفات ایشان باز هم اشاره به یکی دیگر از تألیفات ایشان که جنبه ترجمه‌ای دارد بنماییم. یکی از تألیفات ایشان که خوشبختانه دو مرتبه به چاپ است و به حسب تحدید و اندازه ایشان سه وجب و نیم ۷۷ سانتیمتر و ۳/۵ میلیمتر

رسیده است ترجمه انجیل برنابا است که در آن بشارات بر ظهور نبی اکرم اسلام داده شده است. البته بحث بر سر این انجیل بسیار بوده و مورد گفتگوی بسیاری حتی بین مسیحیان واقع گردیده است. مرحوم علامه بزرگوار در مقدمه ترجمه خود بحث مفصلی را در این باره منعقد نموده و این نظریه را که این انجیل ساختگی بوده حال یا به دست فردی مسلمان یا غیر مسلمان، رد نموده است. در این گمان که این انجیل تألیف يك نفر از مسلمانان است، می‌گوید: این گمان، گمانی است بس فاسد؛ زیرا که در آن انجیل مطالبی یافت می‌شود که مخالفت صریح با آیین اسلام دارد. مثلاً:

در فصل سوم این انجیل قسمت دهم وارد شده که حضرت مریم حضرت مسیح(ع) را بدون درد و الم زایید. این بالصراحه مخالف است با قرآن مجید که می‌فرماید: فَأَجَانَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ.^{۱۰}

پس او را یعنی مریم را درد زاییدن روانه ساخت نزد تنه درخت خرما.

و در فصل سی و نهم قسمت سی و ششم وارد شده که حضرت آدم و حوا از خوردن گندم و سیب نهی شدند و این نیز مخالف است با نص صریح قرآن مجید که فقط نهی حضرت احدیت جلّ شأنه آدم و حوا را از نزدیک شدن به همان يك درخت معهود بوده و آن درخت در آیات قرآن به هیچ وجه معین نشده و يك درخت بوده نه دو درخت.

و در فصل سی و پنجم از قسمت ششم تا چهاردهم وارد شده که خدای تعالی فرشتگان را امر فرمود به سجده نمودن به آدم قبل از نفخ روح در حالتی که يك توده خاک بود و فرشتگان سجده نمودند و شیطان سرکشی کرده و مطرود شده و این مخالف است با نص آیات قرآن مجید که می‌فرماید:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.^{۱۱}

پس وقتی که او (یعنی آدم) را ساختم و در او از روح خود دمیدم پس برای او بیفتید

۱۰ - سوره مریم (۱۹): ۲۳.

۱۱ - سوره حجر (۱۵): ۲۹.

در حالتی که سجده کنندگان باشید.

و این نصّ صریح است بر اینکه بعد از نفخ روح در آدم، فرشتگان مأمور به سجده بودند نه قبل از آن. اگر این انجیل ساخته مسلمانی بود چیزی را که مخالفت با نصّ قرآن شریف شده باشد در آن ذکر نمی‌کرد. و قرائت این انجیل متجاوز از صد و اندی سال قبل از تولد و بعثت رسول اکرم(ص) از طرف پاپ گلاسهوس اول منهی و ممنوع گردیده است. پس ساخت دست مسلمانان نیست. البته از طرف مسیحیان بر این انجیل از آن جهت که بشارت صریح بر آمدن و نبوت و نام رسول اکرم اسلام در آن است اشکالات گوناگونی شده است. مثل آنکه برنابا جاهل به وضع جغرافیایی منطقه خود بوده و اشتباهات زیادی کرده است یا دروغهای تاریخی در آن است. علامه بزرگوار ما یکی یکی به این نظرات پاسخ صحیح و روشن داده و مثل همین اشکالات را هم نسبت به اناجیل اربعه دیگر وارد دانسته است و ورود این اشکالات اگر قابل تصحیح نباشد دلیل است بر دست خوردگی اناجیل اربعه.

از خصوصیات این انجیل یعنی انجیل برنابا تصریح و بشارت به نبوت رسول اکرم اسلام در موارد متعدده حتی به لفظ «النّبی محمد»(ص) دارد. مخفی نماند که این انجیل در چند امر اصلی با اناجیل چهارگانه مشهور مبیانت دارد:

نخست: اینکه حضرت عیسی(ع) الوهیت و پسر خدا بودنش را جلو چشم و گوش ششصد هزار سرباز و ساکنان زن و مرد و کودک یهودی منکر شده است.
دوم: اینکه آن پسری که ابراهیم عزم کرد برای قربانی خدا تقدیم کند اسماعیل است نه اسحاق و پسر موعود برای نبوت اسماعیل بود.
سوم: اینکه مسیا یا مسیح منتظر، همان عیسی نیست بلکه محمد است و محمد را به لفظ صریح در فصول دامنه‌داری مکرر یاد آوری کرده است و گوید: او رسول خداست و اینکه چون آدم از بهشت طرد شد، بالای در آن دید با حروفی از نور نوشته شده است: لا اله الا الله، محمد رسول الله.
چهارم: اینکه حضرت عیسی(ع) مصلوب نشد بلکه به آسمان برده شد و کسی

که به دار کشیده شد یهودای خائن بود که ناگهان شبیه او شد. و این مطابق با ظاهر قرآن است:

وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ^{۱۲}

سید محمد رشید رضا حسینی مصری منشی مجله معروف المنار در مقدمه ترجمه عربی این انجیل به ترجمه دکتر خلیل سعادت کلامی دارد که ترجمه‌اش این است:

چیزی که محققان در این انجیل سخت منکرند و در این باره فقط از نظر علمی بحث می‌کنند نه دینی، تصریح این انجیل به نام «النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ» علیه الصلوة والسلام است، می‌گویند عاقلانه نیست که این اسم قبل از ظهور اسلام نوشته شده باشد؛ زیرا معهود در بشارتها این است که با کنایات و اشارات باشد نه به صراحت. ولی کسانی که در دین بررسیهای عمیق دارند مثل این تصریحات را در خبرهای مستند به وحی انکار نمی‌کنند. شیخ محمد بیرم از يك جهانگرد انگلیسی نقل می‌کند که او در کتابخانه مخصوص پاپ در واتیکان نسخه‌ای از انجیل دیده که به خط حمیری قبل از بعثت پیغمبر اسلام نگاشته شده است که در آن مسیح می‌گوید:

و مُبَشَّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ و این، کلمه به کلمه موافق نص قرآن^{۱۳} است ولی از هیچ مسلمانی نقل نشده است که از این انجیل که بشارتهای صریحی در آن است، چیزی دیده باشد. این می‌رساند که در کتابخانه واتیکان بقایایی از آن انجیل و کتابهایی که در قرون اولیه ممنوع شد وجود دارد که اگر ظاهر شوند دیگر شبهه‌ای در باره انجیل برنابا و غیر آن باقی نمی‌ماند.

در ختام بحث ما راجع به ترجمه انجیل برنابا، بجاست باز هم جملاتی از کلام سید محمد رشید رضا حسینی منشی المنار را با ترجمه علامه عالی قدر سردار کابلی نقل کنیم. می‌گوید:

کسی که به این حقیقت توجه کند که عده‌ای از کشیشها که پایه اثبات

۱۲ - سورة نساء (۴): ۱۵۷.

۱۳ - سورة صف (۶۱): ۶.

انجیل‌های چهارگانه را تعلیمات عالیّه ادبی‌ای که در آنهاست می‌دانند، سپس تعلیمات انجیل برنابا را بخواند، موقعیت عالی او در تعلیم الهی و ادبی برایش روشن و آشکار می‌شود. پس اگر ما از فایده تاریخی او و از قضاوتش در باره مسائل سه گانه اختلافی - توحید و اعدام نکردن مسیح و رسالت محمد(ص) - هم صرف نظر کنیم، همین ارزش تاریخی و مواعظ و پندها و حکمتها و ادبیات و تعلیمات نیکی که در آن آمده برای اقدام بر چاپش ما را بس است.

تالیفات

و اینجا خوب است اشاره به اسامی سایر تالیفات و تصنیفات این عالم ربانی به طور اجمال و سر بسته بنماییم. تحلیل گسترده مطالب این کتابها موقوف بر چاپ و نشر آنهاست که امیدواریم با اقدام خدا پسندانه جامعه محترم مدرسین قم این کتابها به زیور طبع آراسته گردد. کسانی که ترجمه و شرح حال این علامه بزرگوار را نوشته‌اند متعرض ذکر بعضی یا همه نوشته‌های ایشان شده‌اند ولی ما نام تالیفات و تصنیفات ایشان را از کتاب سردار کابلی نوشته دانشمند محترم جناب آقای کیوان سمیعی که اخیراً انتشار داده‌اند نقل می‌نماییم:

- ۱- الأربعین فی فضائل امیرالمؤمنین در چهار جلد.
- ۲- جمع اشعار ابی طالب به صورت دیوان شعر.
- ۳- غایة التعديل فی معرفة الأوزان و المکائیل که در سابق مفصلاً از آن ذکری نمودم.
- ۴- تبصرة الحرّفی تحقیق الکرّ.
- ۵- شرح خطبه حضرت زینب در کوفه.
- ۶- العلم الشاخص فی أسرار ظلّ الشاخص در اعمال فلکی.
- ۷- شرح قصیده لامیه ابی طالب.
- ۸- تحفة الأجله فی معرفة القبلة در علم هیئت که سابقاً به آن مفصلاً اشاره کردیم.
- ۹- کشف القناع فی تحقیق الميل و الذراع.

- ۱۰- شرح تهذیب المنطق.
- ۱۱- تحفة الأحباب فی بیان آیات الكتاب.
- ۱۲- الدر النثیر در سه جلد.
- ۱۳- رساله‌ای در نقد تفسیر طنطاوی.
- ۱۴- ترجمه کتاب التحصین فی صفات العارفين از عربی.
- ۱۵- ترجمه کتاب هندسه تادتر در مساحت ابتدایی از انگلیسی.
- ۱۶- ترجمه الكنز المبذول للغنیّ و الفقیر از عربی.
- ۱۷- ترجمه انجیل برنابا از انگلیسی و عربی که مفصلاً به آن اشاره کردیم.
- ۱۸- ترجمه و شرح دعای ندبه.
- ۱۹- شرح حدیث امیرالمؤمنین در بیان قطر و محیط شمس و قمر و بیان اختلاف افقی شمس مطابق با اکتشافات عصر حاضر.
- ۲۰- مناظرات در ترجمه المراجعات تألیف علامه شرف الدین عاملی که متأسفانه با اغلاط مطبعی بسیار چاپ شده است.
- ۲۱- قبله شناسی.
- ۲۲- مصباح القواعد در ریاضیات جدید.
- ۲۳- مناهج العرفان فی علم الأوفاق.
- ۲۴- رساله‌ای در استخراج اوزان مرکب.
- ۲۵- رساله‌ای در اسرار جفر جامع در ۲۸ صفحه.
- ۲۶- رساله‌ای در معرفت «چو» که در راهنمایی وزن مروارید نوشته شده است.
- ۲۷- شرح دعای صباح.
- ۲۸- العلق النفیس فیما یطرب به الجلیس.
- ۲۹- نظم باب حاديعشر.
- ۳۰- رساله فارسی در معرفت تواریخ مشهوره.
- اینها تألیفات و تصنیفاتی است که از آن مرحوم به تدوین و جمع رسیده است. افادات و حواشی او بر کتابهای کتابخانه‌اش بسیار و به تفرّق آن کتابها

متفرق گردیده، دیگر مجال جمع‌آوری آنها نیست. در اینجا مناسب است که باز هم به کلامی از آن مرحوم اشاره کنم و مخصوصاً التفات اهل علم و طلاب محترم علوم دینی را به آن جلب می‌نمایم: آن مرحوم در اواخر عمر می‌فرمودند:

کاش خیلی از زحمت‌هایی را که در بعضی امور کشیده بودم در فقه می‌کشیدم. به مناسبت این خاطره، خاطره دیگری از ایشان نقل کنیم. فرمودند: که در ابتدای سلطنت پهلوی خواب دیدم که اوراق قرآن زیر دست و پای مردم در کوچه و بازار ریخته است. با یک دنیا حزن و اندوه از خواب برخاستم. خواب خود را چنین تعبیر کردم: وضعی پیش می‌آید که احکام قرآنی تعطیل گشته. از بین می‌رود و طوری می‌شود که همگان گویی با کردار و رفتارشان، احکام اسلامی را لگد مال می‌کنند. و چنان شد که همه به رأی العین آن همه مفسد و بیدینی را دیدند.

انجیل برنابا

ترجمه:

حیدرقلیخان قرباش (سردار کابلی)

مقدمه:

سید محمود طالقانی

و لكن لم الالات والادمان الا عند كماله غلظا كبر و تبيين احوال اهل دار فست
 حواظ فرزند كبره الان اكملها انما ترون بتيقنا سقا جليلوس و تايبه و تاملر
 ان انقلان اياذ نياز در برود من المنة و ناس و بهير شايه الله و نساها و دوا
 و منهن سببه للروضة للبرم المشرقين من ربح الا ذلك . كسائل . الله و نلات في ربه
 تاسع للور من الجنه و با الابل اجمل بها من النبيق . و لنداء و نبع و نساها
 الله تانا و تين القيله لا اكثر و بلاد من سمك جنهم با شراوت تيله المدينه القروا
 بوسيع و نلين و ديه من الجزب المشرق . قال هلالا بنا الجلسا تيمون و تون
 باب نسل الكون من الجليل اننا و المشرقين من الجليله و كرتين من الاخر اننا
 ماسويه . ما نعين من جيع ذلك ان جيلنا نول سلك طيه و الله سلم طريم
 على نسا نشت القهار من نسا نسا و القار ب انشا الله السور و مورخات القروا
 لا نرايت تيله للدينه من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار
 و نلين و ديه و ما نسا نشت القهار من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار
 على على الجزب من نشت القهار من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار
 بل نرا من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار
 الله عليه السلام انه حو ل نبي القريب نوبدها نسا نشت القهار من نسا نشت القهار
 بكن و نسا نشت القهار من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار
 على و نسا نشت القهار من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار
 جيلنا نشت القهار من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار
 اننا نسا نشت القهار من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار
 اننا نسا نشت القهار من نسا نشت القهار من نسا نشت القهار

تحفة الاجلّه

وفات

و اکنون در پایان سخن به پایان عمر پر خیر و برکت این عالم ربّانی رسیده‌ایم. آن مرحوم به واسطه پیری و ضعف و شکستگی قوای بدنی در روز سه شنبه چهارم ماه جمادی الاولی ۱۳۷۲ هجری قمری مطابق سی‌ام دیماه ۱۳۳۱ هجری شمسی و به گفته جناب آقای کیوان سمیعی به هنگام نماز جان به جان آفرین تسلیم و از

این دار فانی به دار باقی ارتحال فرمود اعلی الله مقامه الشریف. در وقت وفات ایشان بنده در نجف اشرف مشرف بودم. جنازه ایشان پنج روز بعد از وفاتش تر و تازه توسط دو نفر از تجار محترم و ارادتمند آن مرحوم به نجف اشرف حمل و در صبح روز دو شنبه دهم جمادی الاولی مذکور مطابق با ششم بهمن ماه ۱۳۳۱ با شرکت اعلام نجف تشییع و در کنار والد محترم مقابل غسالخانه قدیم نجف در وادی السلام به خاک رفت.

خاطره ای از حمل جنازه ایشان از مرحوم آقا حاج محمد حسین ممدوحی که بسیار به ایشان ارادت داشت و با جنازه ایشان به نجف اشرف آمد عرض کنم. ایشان گفتند به مجردی که آن مرحوم از دنیا رفتند ما فوراً اقدام به تهیه گذرنامه و جواز حمل ایشان به عتبات عالیات نمودیم که جنازه مبارک ایشان را تر و تازه به نجف حمل نماییم. سه چهار روز جواب درخواست گذرنامه از تهران نرسید. من خیلی مشوش شدم که مبادا خدای نکرده در تأخیر جنازه برای بدن مبارک ایشان امری پیش بیاید که موجب هتک حرمت آن عالم ربانی شود یعنی خدای نکرده جسد آن مرحوم بویی بگیرد. شب پنجم وفات ایشان در خواب دیدم که به من گفتند: نگران نباشید، فردا اول وقت جواب گذرنامه می رسد و شما حرکت می کنید. فردا اول صبح به اداره گذرنامه رفتیم. گفتند: جواب رسیده و گذرنامه حاضر است. این بود که فوراً جسد آن مرحوم را به سوی عتبات و نجف اشرف حرکت دادیم تا شب هنگام دو شنبه دهم جمادی الاولی ۱۳۷۲ جنازه را به نجف رساندند که صبحش به خاک رفت.

در تشییع و سر قبر و جنازه ایشان نیز که خود حاضر و ناظر بودم خاطره هایی دارم یکی آنکه تشییع ایشان تشییع عجیبی بود که مایه بهت و حیرت کسبه و متدینین نجف اشرف گردیده بود. لذا خلیها در وسط راه به تشییع ایشان می پیوستند و آن تشییع عجیب این بود که اغلب اعلام و اعظام علمی نجف از مراجع و صاحبان رساله و مدرسین عالیقدر و امثالهم حاضر بودند که دو نفر از آنها را الآن کاملاً متذکر هستم یکی آیت الله العظمی مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی و دیگری مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی اعلی الله مقامهما الشریف

بودند. خود مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ، در نقباء البشر می گوید که من به تشییع و جنازه او حاضر بودم. مردم چون نمی شناختند خیلی تعجب می کردند که این شخص کیست که همه اعظام علمی حوزه به تشییع او حاضر شده اند ولی مردم خبر نشده اند، و لذا هر کس می دید به تشییع ملحق می شد.

خاطره ای دیگر آنکه کفن ایشان حسب الوصیه خودشان با جنازه حمل به نجف شده بود و من جمله دستمالهای مجلس روضه ایشان بود که در مجالس عزای حسینی گریه می کردند. وصیت کرده بودند آن دو تا دستمال را همراه ایشان دفن نمایند و این خاطره برای ما باید خیلی آموزنده باشد که در مجالس دینی مخصوصاً مجلس تعزیه و مصیبت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مجال غفلت نبوده و حساب انفاس خود را داشته باشیم.

خاطره دیگر آنکه ایشان باز هم وصیت فرموده بودند که عقیقی که نام ائمه معصومین بر آن منقوش بود به هنگام دفن در دهانشان بگذارند. هنگامی که کفن ایشان را که در کمال طهارت و نظافت بدون کوچکترین اثری و چرکی و وساختی بود باز کردیم، صورت مبارک ایشان که شش روز بود از دنیا رفته بودند واقعاً مثل گل محمدی تر و تازه چون قرص ماه و با یک تبسم عجیبی می درخشید که گویی به زبان حال می فرماید: وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ* وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ.

خیلی حرفهای گفتنی ماند برای آنکه ختامه مسك باشد چند آیه از قرآن کریم که زبان حال علمای بزرگواری که در ذکر جمیل آنانیم بخوانیم. گرچه آنان از پیش ما رحلت نموده و به مستقر رحمت الهی جایگزین گشته اند.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ* هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِبُونَ* لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ* سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ.

و باز هم قرآن کریم می فرماید:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.



سید ابراهیم سید علوی

در دو بخش پیشین این مقاله در باره مطالب و موضوعاتی قلم زدیم که مولا علی علیه السلام به طور مستقیم و در باره خویشتن خویش، سخن گفته است مانند: سبقت به ایمان و هجرت، ملازمت حق و حقیقت، زهد و وارستگی، همراهی با رسول الله صلی الله علیه و آله، صداقت و راستی، همدلی و همگامی با قرآن.

به نهج البلاغه که رجوع کنیم می بینیم ناگفته در همان مقوله مقالات سابق، بسیار است و عناوین و موضوعاتی دیگر مانده که جملگی از خصائص مولای پارسایان و رفتارهای انسانی آن بزرگوار محسوبند که خود راجع به آنها سخن گفته است، مثل: نقش راستین رهبری، عدم دلبستگی به مقام و ریاست دنیوی، اصول

سیاستگذاری، حفظ موازین وحدت و اتحاد، مبارزه و جهاد با باطل و ضلال، شجاعت و دلیری در این راه، اثر طاعتها و نافرمانیها در کامروایی و ناکامی زمامداران، تفرّس‌ها و پیشگویی‌ها و بالأخره مرگ در ذائقه‌ علی علیه افضل الصلوات و اطیب التحیات.

نقش راستین رهبری

آنچه انبیا و اوصیا و دیگر رهبران در خطِ آیین توحید و شریعت اسلامی را از زمامداران دنیوی و رؤسای جهانخوار و حاکمان جاه طلب جدا می‌سازد، نقش راستین رهبری و دلسوزی حقیقی آنان نسبت به مردم و عدم دلبستگی و تعلق خاطر به پست و مقام و ریاست و دیگر شئون صرفاً مادی می‌باشد.

به عبارت دیگر، صفت جامع میان سلاطین، شاهان و امرای فاسد همین وابستگی و تعلق خاطر به پست و مقام است و امتیاز رسولان و پیروان صدیق و گروندگان مخلص ایشان همان رهایی از علایق صرفاً دنیوی است.

دلیل این مدعا زندگانی سراسر پاک و وارستگی خود آنان است که به دست امینان تاریخ و گزارشگران مورد وثوق به ما رسیده است.

مولا امیرالمؤمنین در یکی از نامه‌های مشحون از حکمت‌های اجتماعی و نکات ارزشمند سیاسی، در این باره داد سخن داده و نخستین امری را که در آن خاطر نشان کرده، القاب بلند و بالای احياناً تهی از معنی و فاقد محتوا است که بسیاری از صاحبان قدرت، بدانها دل خوش می‌کنند و ابداً به مسئولیت‌های ناشی از طرح آن القاب و اوصاف توجه نمی‌نمایند.

أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَن يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ
أَسْوَةً لَهُمْ فِي جَشْوَةِ الْعَيْشِ ...^۱

آیا به این قانع باشم و دل خوش کنم که گفته شود: این امیر مؤمنان و رهبر مردمان است و حال آنکه در ناخوشایندی‌های روزگار، شریک آنان و در سختیهای زندگانی نمونه عینی برایشان نباشم؟

۱ - نهج البلاغه، صبحی صالح، افست تهران، نامه ۴۵۵، و تا پاورقی شماره دو از همین نامه استفاده شده است.

حضرت در بخش نخستین این نامه، بیانی دارند که حاوی نکات ارزنده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است و حتی شارحان بزرگ نهج البلاغه کمتر به این نوع نکته‌های ظریف، توجه فرموده‌اند:

آگاه باشید برای هر پیروی پیشوایی است که به دنبال وی می‌رود و از نور دانش او روشنی می‌جوید و بدانید پیشوای شما [علی(ع)] از دنیای خود به دو جامه فرسوده و به دو قرصه نان بسنده کرده است.

و به دنبال آن فرمود:

فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَلَا اِدْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَلَا اَعْدَدْتُ لِأَبَالِي ثَوْبِي طَمْرًا.

به خدا سوگند از دنیای شما زری نیاندوختم و از غنائم آن چیزی ذخیره نکردم و بر دو جامه کهنه‌ام، کهنه دیگری نیفزودم.

به نظر نگارنده، دو نکته بسیار زیبا و سنجیدنی در این جملات کوتاه لیکن پر مضمون جلب توجه می‌کند.

یکی بیان ویژگی خود به عنوان رهبر مردم است که با به کار بردن کلمه دُنْيَاهُ در مورد لباس و طعام خود و کلمه دُنْيَاكُمْ در زمینه زر اندوزی و جمع ثروت و مال، عالیترین نکته را یاد داده است. راز این تفنن در تعبیر، احتمالاً آن است که:

انسانها چه رهبر و پیشوا و چه پیرو و دنباله‌رو، حق حیات دارند و برای حفظ از سرما و گرما باید تن‌پوشی داشته باشند و نیز برای زنده ماندن و ادامه حیات، قوت لا یموت برای همه لازم است و آن حقّ جمله جانداران است و کمترین حقّی است که هر فردی دارد. پس علی علیه‌السلام در این باره از حقّ مشروع و دنیای متعلق به خودش سخن می‌گوید و لذا دنیا را به خود منسوب می‌دارد و دُنْيَاهُ تعبیر می‌کند لیکن آن جاها که با سر بلندی تمام، از نیندوختن زر و ذخیره نکردن غنائم صحبت می‌کند، دنیا را به مردم اضافه می‌فرماید و دُنْيَاكُمْ می‌گوید؛ زیرا هر انسانی - عادی و یا حاکم و زمامدار و سلطان و یا هر پیشوا و رهبری - اگر به زر اندوزی بپردازد و از غنائم و عواید عمومی چیزی ذخیره کند، در حقیقت به گردآوری فراتر از حقّ خود پرداخته و انسانی را از روزی خود محروم

کرده است.

نکته دوم نیز که در بیان ویژگی دیگر رهبری صالح و نقش راستینش در هدایت جامعه است آنکه او با وجود داشتن قدرت و توان تهیه یک زندگی خوش و راحت و توأم با رفاه فراوان، بسیار ساده زندگی می‌کند؛ زیرا ممکن است در جامعه تحت زعامت رهبری او، جماعتی محروم وجود داشته باشند که حداقل معیشت را دارا نیستند و شاید هرگز با شکم سیر سر بر بالین ننهاده‌اند و گرنه برای ضعیف که بر سریر قدرت تکیه نداده، سر دادن چنین ادعایی خیلی آسان می‌باشد:

لَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ...

اگر می‌خواستم می‌توانستم به عسل پالوده و مغز گندم و بافته ابریشم، دست یابم لیکن هرگز هوی و هوس بر من چیره نشود و حرص و آز مرا به گزیدن خوراکی‌ها نکشد. شاید در حجاز و یا یمامه کسی امیدی به داشتن گرده نانی ندارد و یک وعده شکم سیر غذا نخورده است. و این ویژگی رهبری پیامبران و سالکان طریقه ایشان است که در حدیث آمده:

رسول خدا(ص) هرگز دو پیراهن و دو لباس نداشت بلکه فقط به یک لباس بسنده می‌کرد.^۲

و نوشته‌اند برخی یاران علی علیه السلام به خدمتکار او اعتراض می‌کردند که چرا حال پیر مرد را رعایت نمی‌کند و آرد نان او را الکی نمی‌کند که نانی نرم فراهم شود او در پاسخ گفت که علی(ع) خود چنین دستوری داده است و نمی‌گذارد آرد نان او الکی شود.^۳

آری اگر رهبران جوامع همانند علی علیه السلام به مردم می‌اندیشیدند، چنین سیره‌ای را پیش می‌گرفتند و نقش هدایتشان را کامل می‌ساختند نه آنکه عده‌ای ترك دنیا را اصل دینی قلمداد کنند و خرقة درویشی به تن کنند و شاهان و

۲ - فی ضلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، چاپ دارالعلم للملایین، بیروت، ج ۴، ص ۱۶.

۳ - همان، ص ۱۵.

ملوك سفاك را در کاخ‌سازی و رفاه‌طلبی‌های افراطی، عملاً تأیید نمایند.
 علاء بن زیاد حارثی در بصره خانه‌ای بزرگ داشت. امیرالمؤمنین به او
 فرمود: این خانه وسیع را در دنیا می‌خواهی چه کنی؟ در آخرت به چنین خانه‌ای
 محتاجتری. بلی اگر بخواهی می‌توانی در همین خانه وسیع دنیایی به آخرت برسی،
 هر گاه در آن مهمانداری کنی، صلّه رحم‌نمایی و حقوق واجبه آن را بپردازی.
 علاء از برادرش عاصم به امیرالمؤمنین شکایت کرد که او عبایی پوشیده و
 از دنیا کناره گرفته است. فرمود او را نزد من آورید. آوردند. علی (ع) فرمود:
 يَا عُدَيِّ نَفْسِهِ لَقَدَاسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ...^۴

ای دشمنک خویش! شیطان سرگشته‌ات کرده و از راه به در برده است، بر زن و
 فرزندان رحم نمی‌آوری و چنین می‌پنداری خدا آنچه را که پاکیزه است بر تو حلال فرمود اما
 ناخشنود است که از آن بهره‌مند شوی...
 زیاد گفت: ای امیرالمؤمنین شما این چنین زبر پوش و دشوار خوارید.
 فرمود:

وَبِحَاكِ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ
 النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ.^۵

وای بر تو، من نه چون تو هستم، خدا بر پیشوایان دادگر واجب فرموده خود را با مردم
 ناتوان برابر نهند تا فقر و تهیدستی، مستمند و بینوا را به هیجان نیاورد و به طغیان وا ندارد.

بی‌علاقگی به دنیا

در عدم دلبستگی علی علیه‌السلام به دنیا در غالب خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌ها،
 مطالب متنوعی وجود دارد آن هم با عبارتهایی شیوا و ذکر نکته‌هایی تازه و ره‌گشا.
 در نامهٔ چهل و پنج به ملک فدک اشاره‌ای دارد و گذشت بزرگوارانه‌اش را
 از آن در مقابل حرص و آرزوی دیگران بیان می‌کند:

بَلَى كَأَنْتَ فِي آيَدِينَا فَذَكَ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

۵ - همان، برخی ترجمه‌ها با اندک تغییر و تصرف، از ترجمه آقای دکتر شهیدی، اقتباس شده است.

عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ وَ نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ...^٦

آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در دست ما بود. مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند و بهترین داور خداوند است...
علی علیه السلام مسئله فدک را آنجا که تعقیب آن و اصرار در پس گرفتنش برای جامعه مسلمان، زیانهای جدی تری دارد صحیح نمی داند و گاهی نفع جامعه را در ضرر شخصی خود می بیند و همواره یکپارچگی اجتماع و سلامت آن را از هر غوغا و فتنه، می جوید:

وَاللَّهِ لَا سَلِمْنَ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً.^٧

به خدا سوگند به آنچه کردید تسلیم هستم و گردن می نهم تا زمانی که امور مسلمانان سامان یافته و مرزهایشان ایمن است و کسی را جز من ستمی نشده. من این ستم را می پذیرم و اجر و پاداش چنین گذشت را خواهانم و به زر و زیورهایی که بدان دل بسته اید بی اعتنا هستم.
آیا باز پس گرفتن فدک برای شخصی مثل علی علیه السلام کاری دشوار بوده است؟ مگر او مبارز با صنادید عرب و سران شرك در میدانهای جهاد و دفاع نبوده است؟

مگر او قاتل عمرو و فاتح خندق و کشنده مرحب و گشاینده خیبر نبوده است؟ پس چرا در این جا ذوالفقار غلاف کرده و بزرگوارانه از فدک چشم پوشیده است؟ آیا همین از شواهد بی علاقگی علی علیه السلام نسبت به دنیا و مظاهر آن نیست؟

وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدِكٍ وَ غَيْرِ فَدِكٍ وَ النَّفْسُ مَطَانِئُهَا فِي غَدٍ جَدْتُ...^٨

[من علی] فدک و یا غیر فدک را می خواهم چه کنم؟ در حالی که جانم فردا در گوری است که نشانهایش در تاریکی آن از میان می رود و خبرهایش نهان می گردد...
بحث از دنیا و خطرات آن، و سخن از دل بستگی به دنیا و تبعاتِ هلاکت

٦ - نهج البلاغه، نامه ٢٥.

٧ - نهج البلاغه، خطبه ٧٢.

٨ - نهج البلاغه، نامه ٢٥.

بارش در نهج البلاغه فراوان است در این جا به همین اندک بسنده می‌کنیم و تفصیل را به فرصتی دیگر و مقاله‌ای مستقل وا می‌گذاریم.

اصول سیاست گذاری

سیاست به معنای تدبیر امور زندگی و طرح و برنامه و داشتن مدیریت صحیح در گرداندن چرخ اجتماع در ابعاد مختلف آن، جزیی از دین و آیین حق بلکه در متن آن است و هرگز این مقوله‌ها را از مفهوم واقعی دین نمی‌توان جدا دانست و سیاست بدین معنی سیره پیامبران و اولیای خدا می‌باشد. آنان در حقیقت، سایسان روزگار و مدیران جامعه‌ها و مریبان بشریتند، لیکن سیاست به معنای عرفی کلمه که امروز مترادف با شیطنت و نیرنگ و دروغ است، باید ساحت مردان خدا را از آن مبرا دانیم و آن را به اهلش واگذاریم.

هرچند که نغمه جدایی دین از سیاست به معنای مطلق کلمه و تفکیک این مقوله‌ها از یکدیگر از سوی استعمارگران جهان‌خوار، ساز شده تا براحتی و بی مزاحمت به غارتگری و فساد در روی زمین پردازند و احدی جلو مقاصد سوء آنها را نگیرد و مانعشان نباشد.

از جمله مطالبی که علی علیه‌السلام پیرامون آنها فراوان سخن گفته همین شیوه سیاست‌گذاری و مدیریت جامعه بر مبنای اصول انسانی از سوی خود و نیز ذکر عملکرد زشت رقیبان هوی پرست و جاه طلب بی انصافش می‌باشد.

در اثبات سیاست‌دانی خود و شیطنت و دغلكاری بدخواهانش چه جمله‌ای رساتر از فراز ذیل می‌تواند باشد.

وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهِ مَنِيَّ وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهِ النَّاسِ ...^۱

به خدا سوگند! معاویه زیرک‌تر از من نیست، لیکن او فریبکاری می‌کند و گنهکار است و اگر پیمان شکنی و دغلبازی ناخوشایند نبود زیرک‌تر از من کسی پیدا نمی‌شد، اما هر نوع

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

فریبکاری و عهد شکنی، گناه است.

و هر گناهی، به کفر و کوردلی می‌انجامد و آدمیان پیمان شکن و دغلكار را در روز قیامت درفشی است افزاینده و او بدان درفش شناخته. به خدا قسم هرگز با مکر و فریب غافلگیر نشوم و با سختگیری، ناتوان نگردم.

علی علیه السلام در بیان قضاوت نادرست برخی، در مورد سیاست و رفتار جنگی اش و اشاره به ریشه‌های این داوری ناحق چنین فرمود:

وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِضْيَانِ وَ الْخِذْلَانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَ لَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ...^{۱۰}

فکر، نظر و برنامه مرا با نافرمانی و فروگذاری جانم، در هم زدید و تباه ساختید تا جایی که قریش گفتند: پسر ابی طالب مرد دلیری است، لیکن سیاست جنگی و آگاهی نظامی ندارد - خدا به پدرانشان خیر دهد - کدامیک از آنان بیشتر از من در نبرد با دلیران، در میدان جنگ حضور داشته و بیشتر در صحنه‌های کارزار بوده است. هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است اما آن را که فرمان نبرند و به سخنش گوش ندهند، سررشته امور از دستش بیرون است.

علی امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام نصیحت عثمان که به سبب سوء سیاست و فساد تدبیر و اعمال هوئی، نظام و جامعه نوپای اسلامی را دچار اضطراب و فتنه ساخته بود فرمود:

فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ...^{۱۱}

بدان با فضیلت‌ترین بندگان خدا نزد او پیشوای دادگستری است که خود بر مسیر هدایت و رستگاری گام سپارد و مردم را نیز به راه صحیح زندگانی رهنمون باشد، روش‌های خوب و شناخته شده را حفظ کند و شیوه‌های باطل و بدعت‌های نامطلوب را بمیراند و از بین ببرد. آیا در واقع عالیترین سیاستمدار و موفقترین مدیر، کسی نیست که

۱۰ - نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۱۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

سنت‌های سالم و مفید ایجاد کند و سپس آنها را در جامعه بر پا دارد و یا شیوه‌های غلط و ناپسند اجتماعی را اولاً به وجود نیاورد و ثانیاً اگر به وسیله دیگران پیدا شده باشد، محو کند و از بین ببرد؟

آیا پیامبران الهی، کار و رفتاری جز این داشته‌اند و اگر دشمن و بدخواهی پیدا کرده‌اند جز بدین سبب بوده که عده‌ای - به هر قیمت - خواهان حاکمیت و سلطه هستند و فقط در حکومت قانون جنگل می‌توانند به نوایی برسند و بس. و این مصیبت دائمی بشریت است که عده‌ای بوم صفت به دنبال خرابه می‌گردند و برای زندگی پست و خوار خود ویرانه به وجود می‌آورند و بارفتارهای شیطانی و هواهای نفسانی، حیات بشری را تباه می‌سازند.

از نظر علی علیه‌السلام آن پیشوای صالحان، امام و رهبر و زمامدار حقیقی کسی است که برای همه مردم، زندگی پرداز باشد نه فقط برای خود و خویشاوندان و اطرافیان. امام بر حق، گسترش دهنده عدل، دانش و مهر و محبت است و فرق میان حکومت محمدی (ص) و حکومت قیصری و کسروی و همه سلطنت‌ها و شاهنشاهی‌ها همین است.^{۱۲}

صبر و شکیب و داشتن حوصله و تحمل، یکی از عمده‌ترین شاخصهای حسن سیاست و علو اندیشه در اداره جامعه و نبرد با عوامل فساد و تباهی است که در پرتو آن، آثار سوء شیطنت ارباب هوی و جاه اگر ریشه‌کن نشود به حداقل می‌رسد.

به گفته برخی نویسندگان، صبر پیش از آن که از شتون دین محسوب شود از آثار عقل و اندیشه است و نتیجه سنجش میان دو و یا چند امر می‌باشد که چاره‌ای جز انتخاب یکی نیست و باید کم ضررترین را برگزیند.

فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَبَّيْ فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدِّي وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى
تُرَائِي نَهْبًا.^{۱۳}

چون نیک سنجیدم، صبر و شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم پس صبر کردم حالی که در

۱۲ - نگاه کنید: فی ضلال نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۶۳.

۱۳ - نهج البلاغه، خطبه ۳، (شقشقیه).

دیده خاری، و در گلو استخوانی باشد، می‌دیدم که میراثم به یغما می‌رود.

اگر علی علیه‌السلام در آن بحران، صبر پیشه نمی‌کرد، واقعه‌ای رخ می‌داد که برای عالم اسلام اثراتی سخت‌تر و ناگوارتر و با آرمان و اهداف اصولی علی (ع) منافات داشت. چنانکه در موارد متعددی از نهج‌البلاغه بویژه آنچه به دوران خلافت ظاهری آن حضرت مربوط می‌شود چنین سیاست‌گذاری منعکس می‌باشد.

مغنیه می‌نویسد: معاویه جز مجد و سلطنت، هدفی دیگر نداشت و هر وسیله - اگر او را به مقصد می‌رسانید - نزد او برای رسیدن به این هدف، حق و عدل، توجیه می‌شد اما علی (ع) جز دین و احقاق حق، هدفی دیگر نداشت و در این راه و برای رسیدن به آن، جان و هر چیز نفیس و ارزشمند را فدا می‌کرد و این فرق بین علی و معاویه است.^{۱۴}

چرا به هر تقدیر معاویه پیروز شد؟ عامل پیروزی او این بود که اوضاع و احوال در محیط‌های فاسد، با حق و مردان حق جو مساعد نیست. اما با باطل، همراه است. بویژه اگر زمامدار، در دروغ و سیاست حيله و دغل، سرآمد باشد. پس معاویه که با غدر و مکر به پیروزی رسید، محیط برای حکومت او مساعد بود و ضلالت و گمراهی زمینه حکومت او را فراهم ساخت. ولی تاریخ وجدانی بیدار و منصف دارد و حقیقت را برای همیشه در پشت پرده، نهان نمی‌دارد. همه نسلها، معاویه را به داشتن نیرنگ و دغل و خدعه موصوف می‌کنند و علی (ع) را به اخلاص و فداکاری و داشتن روح صلابت در راه حق و حقیقت^{۱۵} می‌ستایند، هرچند که آن نسل از مسلمانان نباشد مثل جرج جرداق مسیحی و یا شبلی شمیل ماتریالیست.

چرا در نظر قریش، معاویه سیاست دان است؟! چون مصر را طعمه عمر و عاص کرد و سپاهی از مزدوران پرداخته که طریقه غارت کردن و استضعاف مردم را خوب می‌دانند و شیوه ترس و ارعاب را به نیکی می‌شناسند، به سادگی آدم می‌کشند و با راههای فریب و نیرنگ آشنایند و تشنه ریختن خون کودکان، زنان،

۱۴ - فی ضلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۲.

۱۵ - همان.

پیرمردان و ضعیفانند و به گفته عقّاد نویسنده معروف مصری: «مشتی جلاد و خون آشام و سگان هار که زود به مردم می‌پرند و می‌درند».

و چرا علی(ع) به زعم قریش سیاست نمی‌داند و آگاهی نظامی و جنگی ندارد؟ زیرا آن همه را زشت و ناروا می‌داند و گرد آنها نمی‌گردد. هدف او فقط دفاع از حق و حقیقت است و علاقمند حفظ نظام صالح اجتماعی و تأمین سلامت و امنیت برای مردم است. شهرت، جاه و ریاست را واقعی نمی‌نهد و قدرت را وسیله ارتقاء برای سلطه شخصی و سود مادی خویشتن، قرار نمی‌دهد. آیا جز این است که اگر سیاست، عبارت باشد از حفظ تجربه‌ها در همه زمینه‌های حیات بشری، علی علیه‌السلام دارای چنین علم و آگاهی می‌باشد.^{۱۶} و او سیاست‌مدارترین است.

بصیرت علی(ع)

بصیرت و بینش و عمل در پرتو درایت و کوشش، یکی دیگر از آثار کاردانی و سیاست‌مداری است و علی(ع) مرد چنین میدانی است. او در حسن مدیریت و نیکو کشورداری، دارای آنچنان درایت و بصیرت و قدرت اقدام است که یاوه سرایی و گزافه‌گویی برخی مدعیان را به تمسخر می‌گیرد و می‌فرماید:

آنان چون برق درخشیدند و چون تندر خروشیدند با این همه، کاری نکردند و واپس خزیدند. ما تا بر دشمن نتازیم گردنِ دعوی بر نمی‌افرازیم و تا نباریم، سیل روان نمی‌سازیم.^{۱۷}

بدون شك ایجاد فتنه و آشوب، نشان ترس و عجز و ناتوانی است. زمامدار عادل و رهبر حق، متین و آرام است، شجاع و قهرمان است، آنچه می‌گوید عمل می‌کند و خارج از قدرت و توان، چیزی نمی‌گوید. اما ترسویان و بزدلان، فقط ادعا می‌کنند و جنجال می‌آفرینند و پر حرفی می‌نمایند.^{۱۸}

در بیان روشنی رأی و صفای دل و زلال بودن افکار علی علیه‌السلام چه

۱۶ - همان، ج ۱، ص ۱۹۲.

۱۷ - نهج البلاغه، خطبه ۹.

۱۸ - فی ضلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۸.

کلامی رساتر از فراز ذیل است؟

إِنْ مَعِيَ لَبْصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ وَلَا لُبْسَ عَلَيَّ.^{۱۹}

بصیرت و واقع بینی من همراهم است، نه حقیقت را بر خود پوشیده داشتم و نه بر من پوشیده بوده است.

بدون تردید اگر مدیر و زمامداری دارای ضعف اندیشه و قصور فکر و تدبیر باشد، شیادان و مفسدان در او نفوذ خواهند کرد و یا اگر او جاه طلب و بی تقوا باشد راههای انحرافی پیش خواهد گرفت. به نظر می‌رسد یکی از عمده‌ترین لغزشگاهها - در سیاست گذاری و کشورداری - برای سیاستمداران و زمامداران، وجود مشاوران خائن و یا ضعیف و کوتاه فکر در اطراف ایشان است که احياناً امر را بر مسئولان مشتبه می‌سازند و یا خود در تشخیص مصالح و مفاسد، عاجز و درمانده می‌شوند:

فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَيَّ رَأْيِكُمْ وَلَا رَأْيَ غَيْرِكُمْ وَلَا وَقَعَ حُكْمُ جَهْلَتُهُ فَاسْتَشِيرَكُمَا.^{۲۰}

نیازی نداشتم که از شما و جز شما در این باره نظر بخواهم و حکمی پیش نیامد که آن را ندانم تا با شما و برادران مسلمانان رایزنی و مشورت کنم.

استبداد و تدبیر

نکته دیگری که در این بحث باید روشن شود شناخت مرز میان خود رأیی و دیکتاتوری با تکیه بر فکر و اندیشه سالم است. شاید برای برخی تفکیک بین استبداد به رأی و اعتماد بر سیاست و تدبیر درست، مشکل باشد و احياناً بی اعتنائی يك امام عادل را به مشورتهای سست و پیشنهادات غلط، دیکتاتوری تعبیر کنند، در حالی که فرق میان این دو مقوله بسیار است.

علی علیه السلام در ضمن همان کلام به طلحه و زبیر چنین فرمود:

به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را به عهده من گذاشتید و چون کار حکومت به من رسید به کتاب

۱۹ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷.

۲۰ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

خدا و آنچه برای ما مقرر نموده و حکم کردن به آن را لازم شمرده، نگرستم و از آن پیروی کردم و سنتی را که رسول خدا(ص) نهاده است دنبال نمودم.^{۲۱}

آیا این استبداد و دیکتاتوری است که امام و رهبر پارسایی چون علی علیه السلام به نظر آزمندانی چون طلحه و زبیر اعتنا نکند؟ و آیا آنجا که حقیقت همچون روز روشن، بر علی علیه السلام آشکار است او نیازی به مشورت دارد؟ علی علیه السلام یکی از ملاکهای شایستگی تصدی پست سیاسی را حسن سابقه و گذشته درخشان در امور اجتماعی می‌داند. آنان که در مقاطع تاریک تاریخ، پیشینه نیکو ندارند با چه رویی دعوی سیاست‌دانی و هنر کشورداری سر می‌دهند؟

بشنویم که علی علیه السلام با چه صلابت و ایمانی در این باره، با آن انسان وارونه یعنی معاویه - به تعبیر خود آن حضرت در نهج البلاغه - سخن گفته است:

وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَأَسَّةَ الرَّعِيَّةِ وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ؟ بَغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ وَلَا شَرَفٍ سَابِقٍ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ.^{۲۲}

معاویه! از کی شما سیاستمداران ملت و زمامداران امت بوده‌اید؟ نه پیشینه‌ای در حسن اقدام و نه شرف و فضیلتی بلند و خوش فرجام. پناه به خدا از سابقه شقاوت بار و سوء پیشینه‌ای که گریبانگیر انسان شود.

مولا امیرالمؤمنین در این نامه به سوء سابقه معاویه و دیگر همپالکی‌های او، از طوائف قریش اشاره دارد و همین، حکایت از سلب صلاحیت سیاسی او می‌کند و بویژه در ذیل بیان، از خیانت و جنایتی سخن به میان می‌آورد که برای افرادی چون معاویه، به صورت طبیعت دوم و عادت کسبی درآمده است و به گفته ابن ابی الحدید، علی علیه السلام می‌خواهد از بنی امیه نفی سیادت و حکمروایی در عالم اسلام کند و گرنه آنها در جاهلیت، ریاست و حاکمیت داشته‌اند. البته بر بنی هاشم حکومت نداشته‌اند لیکن بر بنی عبد شمس و بر بسیاری از طوائف دیگر قریش

۲۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

۲۲ - نهج البلاغه، نامه ۱۰.

ریاست داشته‌اند. فرزندان عبد شمس در معركة بدر، فرماندهان لشکر مشرکان بوده‌اند که عتبة بن ربیعة رئیس آنان بود و در جنگ احد و غزوه خندق هم، رهبری سپاه شرك به عهده بنی عبد شمس و رئیس در این دو نبرد ابو سفیان بن حرب بود.^{۲۳}

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

از نقیب پرسیدم آیا معاویه در غزوه بدر شرکت داشت و در جنگ بر ضد مسلمانان حضور پیدا کرده بود؟ نقیب گفت: آری از فرزندان ابوسفیان سه تن در بدر شرکت کرده بودند: حنظله، عمرو، معاویه، یکی کشته دیگری اسیر شد و معاویه با پای پیاده فرار کرد تا به مکه رسید و پاهایش آماس کرد و دو ماه تمام درمان نمود تا بهتر شد.^{۲۴}

محمد جواد مغنیه هم پس از ذکر کلام ابن ابی الحدید می‌نویسد: وقتی حکومت و دولت امویان به نام اسلام پا گرفت و آنان فرصت یافتند، به طبیعت پیشین و جاهلیت نخستینشان برگشتند و هرگز آن طبیعت پلید را کنار نگذاشتند و روح و جانیشان را با فطرت اسلام صفا ندادند. حتی در عهد حیات رسول الله این روح پلید را کتمان نمی‌کردند.

روزی ابوسفیان نگاهی معنی‌دار بر پیامبر اکرم (ص) انداخت. گویا از دلش می‌گذشت که چطور محمد (ص) بر من پیروز شد؟ رسول اکرم فکر ابوسفیان را خواند و از آنچه در سینه او می‌گذشت، مطلع گشت، با دست مبارک خود بر میان دو شانه ابوسفیان زد و فرمود:

بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ يَا أَبَاسَفِيَانَ!^{۲۵} (به کمک خدا بر تو غالب شدم ای ابوسفیان).

حفظ موازین وحدت

رهبران نامردمی و سیاست بازان حرفه‌ای، به تناسب هدف شومی که دارند هرگز

۲۳ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، افسد اسماعیلیان، بهران، ج ۱۵، ص ۸۱.

۲۴ - همان، ص ۸۵.

۲۵ - نگاه کنید: فی ضلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۰۵.

برای وحدت و یکپارچگی جامعه قدم بر نمی‌دارند و به اتحاد و اتفاق نمی‌اندیشند. حتی مردم از عملکرد ایشان، اصلی انتزاع کرده و به صورت ضرب‌المثل در آورده‌اند: فَرَّقَ تَسَدًّا (تفرقه بیفکن حکومت کن) این ضرب‌المثل در مورد حاکمان و کسانی صادق است که بدون داشتن لیاقت و بی رأی و انتخاب مردم و احیاناً با جوسازی و شانتاژ و راه انداختن کودتاهاى خونین، زمام امور را به دست می‌گیرند و به قصد ریاست فروشی و دنیاخواری، کشور و ملتی را تباه می‌کنند.

موضوع وحدت جامعه و تلاش در زمینه توحید کلمه و حفظ یکپارچگی ملت و مردم، از موضوعات جالب توجه در نهج البلاغه و سخنان علی علیه‌السلام است که به تنهایی موضوع مقاله‌ای مستقل می‌تواند باشد و ما در این فرصت فقط به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم. یادآوری این مطلب لازم است که از جمله حربه‌هایی که نالیقان جاه طلب بدان وسیله صالحان پارسا را متهم کرده و از میدان خارج کرده‌اند، همین تهمت ریاست خواهی و میل به حکومت و سلطه می‌باشد.

علی (ع) در خطبه‌ای ضمن گله از خویشاوندان نزدیکش و شکوه به درگاه الهی در زمینه مظلومیت خویش، در پاسخ یاوه‌سرایی که گفت: یا علی، تو به این امر (حکومت و خلافت) حریص و آزمند و بی تاب هستی، چنین فرمود:

بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ...^{۲۶}

به خدا سوگند شما حریصتر و آزمندتر و بی‌تابتر هستید و در عین حال از رسول خدا (ص) دورتر، و به زعامت و رهبری مسلمین ناسزاوارید، لیکن من به رسول‌الله (ص) نزدیکترم و به تصدی مقام خلافت و جانشینی او شایسته‌ترم.

در جای دیگر، باز در برابر جنجال آفرینی شیاطینی که خود جاه طلبی می‌کنند و دیگران را متهم می‌سازند و با این شیوه‌های ناجوانمردانه فرهنگ جامعه را می‌گسلند و رهبران صالح را با دشواری‌های تبلیغی رو به رو می‌سازند چنین فرمود:

...فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمَلِكِ وَإِنْ أَسْكَتَ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ...^{۲۷}

۲۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۲۷ - نهج البلاغه، خطبه ۵.

اگر سخن بگویم گویند، خلافت را آزمندانه خواهان است و اگر خاموش باشم گویند: می ترسد و از مرگ هراسان است هرگز...

حقیقت آن است که تنها چیزی که علی علیه السلام شدیداً بدان حریص است، وحدت و الفت آحاد جامعه است و بس. در نامه‌ای به ابو موسی اشعری - آن مصداق بارز تفرقه و شقاق و آن عنصر ضعیف و بی فکر - نوشت:

لَيْسَ رَجُلٌ - فَأَعْلَمَ - أَخْرَصَ عَلَيَّ جَمَاعَةَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ
الْفَتْحِهَا مِنِّي أَبْتَغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ كَرَمَ الْمَأْبِ.^{۷۸}

بدان در فراهم ساختن امت محمد(ص) و ساز واری آنان با یکدیگر، احدی از من علاقمندتر نیست. من بدین کار، پاداش نیکو و بازگشت به مینو را خواهانم.

و چنانکه قبلاً خاطر نشان ساختیم، هدف علی علیه السلام از خلافت، یافتن سلطه و قدرت نبود بلکه حکومت در نظر او، وسیله‌ای بوده است برای رسیدن به ارزشها و حفظ آرمانهای والای انسانی، و لذا آنگاه که برخی از افراد فاقد صلاحیت لازم، خود را جلو انداختند و با اشغال مقام خلافت، جامعه را از رهبری انسان کاملی مثل علی(ع) محروم کردند، در برخورد با این گروه پیمان شکن و بی توجه به موثیق محکم رسول خدا(ص)، سنجید که زحمات چندین ساله پیامبر اکرم(ص) چه می‌شود؟ و از آن جا که نهال جوان اسلام با خطرات جدی مواجه بود و اخلاف سران شرك مکه که نیاکان خود را به دست علی(ع) و دیگر یاران مخلص رسول اکرم(ص) به هلاکت رسیده می‌دیدند و سیادت و آقایی بسیاری از ایشان با ظهور اسلام از میان رفته بود، بعد از رحلت پیامبر به دنبال فرصتی بودند که تلافی کنند و انتقام بگیرند. علی علیه السلام هدف شوم آنها را دانسته و به همین سبب سکوت و انصراف خود را از خلافت که حق صد در صد او بوده عملاً اعلام و آن را بر قیام و آهیختن شمشیر به روی غاصبان خلافت ترجیح داد و بدینوسیله یکپارچگی جامعه را از سوی خود تضمین فرمود.

در نامه آن حضرت به مردم مصر که همراه مالک اشتر و برای روشن ساختن اذهان عمومی آنان در مسائل جاری سیاسی و دولتی نوشته چنین آمده است:

۷۸ - نهج البلاغه، نامه ۷۸.

فَأَمْسَكَتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَآهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَذَا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قَوْتِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ...^{۲۹}

پس دست خود بازکشیدم تا آنکه دیدم گروهی در دین خود نماندند و از اسلام برگشتند و مردم را به نابود ساختن دین محمد(ص) خواندند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم ویرانی و یا رخنه‌ای در آن بینم که مصیبت آن بر من سخت‌تر از محروم ماندن از فرمانروایی بر شما باشد آنچه بیش از چند روز کم و کوتاه نخواهد پایید و همچون سرابی نماند و مثل ابر فراهم نشده‌ای پراکنده گردد.

در یکی از خطبه‌ها در پی‌گیری مطلب در باره خلافت فرمود:

من حق مشروع را می‌خواستم و شما میان من و آن حق مانع شدید و آن را از من دریغ داشتید. خدایا من در پیروزی بر قریش و هواخواهانشان از تو یاری می‌طلبم. خدایا قریش پیوند خویشاوندی مرا برید مرتبت بلند مرا خرد شمرد.

در پایان همین خطبه، زشت‌ترین شگرد دشمن در دست یابی به سلطه و قدرت را یادآور شده، شگردی که بسیاری از جاه طلبان و هوسرانان، حرمت‌ها را پاس نمی‌دارند و برخی مقدسات جامعه را زیر پا می‌گذارند و در نتیجه ارکان اجتماع را در هم می‌ریزند و عمیق‌ترین شکاف را به وجود می‌آورند:

...فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا تَجْرُ الْأَمَةُ عِنْدَ شَرَائِهَا مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا وَأَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَهُمَا وَلِغَيْرِهِمَا فِي جَيْشٍ...^{۳۰}

آنان برای رسیدن به هدف شوم و مقصد نامیمون خود حرم رسول الله و همسر پیامبر اکرم را به این سو و آن سو کشاندند آنچنانکه برده و کنیز را برای خرید و فروش کشانند، او را با خود به بصره بردند و زنان خویش را در خانه‌هایشان نشانده و بانویی را که رسول خدا(ص) در خانه نشانده و از آن دو (طلحه و زبیر) و دیگران بازداشته بود به این و آن نمایانده و در مقدم جبهه قرارش دادند.

۲۹ - نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۳۰ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.



فلسفه توسل

محسن غرویان

مقدمه

یکی از معارف مسلم و مشهور مکتب تشیع مسئله توسل به اولیاء الهی و معصومین (ع) و بزرگان دین، برای رفع مشکلات و بر آورده شدن حاجات مشروع است، از سویی معاندین و مخالفین فرهنگ تشیع همواره در طول تاریخ، مسئله توسل را مشوه جلوه داده و عقیده به آن را به منزله شرك به خداوند قلمداد کرده اند و از این طریق تشیع را به نسبت‌های ناروایی متهم ساخته اند. در عصر ما وهابیون - که بحق آلت دست استعمار و استکبار جهانی هستند - بیش از دیگران به این نسبت‌های ناروا و تهمت‌های بیجا دامن می‌زنند. ابن تیمیه (متوفای ۷۲۸ق) که پایه‌گذار وهابیت است، توسل به پیامبر و طلب حاجت از حضرتش را، شرك نسبت به خداوند و آزار و اذیت

خود پیامبر (ص) می‌پسندارد و زیارت قبر معصومین (ع) و تضرع و استغاثه در بارگاه آنان را بت پرستی می‌شمارد^۱ وی توسل را به معنی ندا کردن شخص معدوم دانسته و آن را عملی حرام می‌داند.

محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ق) نیز که از رهبران فرقه وهابیت است، می‌گوید: خطاب کردن شخص معدوم قبیح است؛ چرا که مرده هرگز توانایی پاسخگویی ندارد.^۲

ما معتقدیم که همه این ناروا گوییها ناشی از عدم درک صحیح آنان از مسئله توسل در مکتب تشیع است. و البته این مطلب را نیز نفی نمی‌کنیم که وهابیت معاصر به خاطر اغراض پلید استعماری عالماً و عامداً سعی در تحریف معارف شیعی دارد، گرچه رهبران وهابیت خود می‌دانند که حقیقت این معارف، خلاف پندارهای باطل آنان است. ما در این مقاله برآنیم که به اختصار اشارتی به فلسفه توسل داشته باشیم و این مسئله را از دیدگاه عقل و نقل بررسی کنیم:

معنای لغوی توسل

توسل در لغت به معنای تقرّب به غیر، از طریق ابزار، عمل یا شخص دیگر می‌باشد. «وَسَّلَ» نیز به همین معنا به کار می‌رود. در المنجد آمده است:

وَسَّلَ وَتَوَسَّلَ إِلَى اللَّهِ بِعَمَلٍ أَوْ وَسِيلَةٍ: عَمِلَ عَمَلًا تَقَرَّبَ بِهِ إِلَيْهِ تَعَالَى. و وسیله به معنای چیزی است که با آن، این تقرّب حاصل می‌شود: الوَسِيلَةُ: مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى الْغَيْرِ. توسل به معنای تضرع، استجداء [استعطاء]، التماس، استرحام، استدعا، و تذرّع، نیز آمده است.^۳

معنای اصطلاحی توسل

توسل به معنای مصطلح در فرهنگ شیعی را می‌توانیم به صورت زیر تعریف کنیم:

- ۱ - نگاه کنید به: وهابگیری، همایون همتی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷، ص ۷۲.
- ۲ - نگاه کنید به نقدی بر اندیشه وهابیان، تألیف سید حسن موسوی قزوینی، ترجمه حسن طارمی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۶۷.
- ۳ - المورد، قاموس عربی - انگلیزی، الدكتور روحی البعلبکی، بیروت، طبعه جدیدة، ۱۹۹۰.

توسّل عبارت است از خواستن حقیقی از حقیقت وجودی انسانهایی برگزیده و کامل برای وساطت در امر خیری مربوط به دنیا یا آخرت. از این تعریف چندین مطلب به دست می‌آید:

ا: بدیهی است که توسّل صرفاً لقلقهٔ زبان نیست، بلکه خواستنی حقیقی می‌باشد.

ب: روشن است که در توسّل، ما هرگز از قبر یا بدن فیزیکی و جسم پیامبر یا امام و... چیزی طلب نمی‌کنیم، بلکه از حقیقت وجودی آنان که به عقیده ما نفس نبوی و یا ولوی آنان است، استمداد می‌کنیم.

ج: متوسّل به می‌بایست نسبت به متوسّل از کمال و مرتبت وجودی بیشتر و بالاتری برخوردار باشد؛ چرا که وساطت جز در این صورت که واسطه، فوق متوسّل و دون متوسّل الیه باشد، معنا ندارد.

د: توسّل میبایست در امر خیر یعنی امری که منافاتی با نظام احسن الهی ندارد، باشد.

ه: موضوع توسّل می‌تواند امر خیر دنیوی و یا اخروی باشد.

و: ظرف توسّل دنیاست، به خلاف شفاعت مصطلح که ظرف آن، جهان آخرت است.

برخی شفاعت به معنای عام و لغوی آن را در تعریف توسّل آورده و چنین گفته‌اند:

الاستغاثة بالنبي (ص) و بإخوانه النبيين والمرسلين وبالأولياء والصالحين، هي عبارة عن سؤال الشفاعة منهم لقضاء الحوائج و دفع النوائب و تفریح الكروب.^۲

روشن است که شفاعت در تعریف فوق به معنای وساطت است و نه به معنای شفاعت مصطلح که ظرف تحقق آن قیامت می‌باشد.

.....

۴ - الاسلام السعودي الممسوخ، الاستاذ السيد طالب الخرسان، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ۱۴۰۹ق، ص ۳۵.

توسّل، نوعی شفاعت در دنیا است

معنای اصطلاحی شفاعت، واسطه شدن شخص در قیامت برای بهره‌مندی دیگران از فیض و رحمت الهی است.^۵ با توجه به این معنا می‌توان گفت که اگر این گونه وساطت در همین جهان نیز واقع شود، نوعی شفاعت محسوب می‌شود، و طلب کردن این گونه وساطت نیز، نوعی شفاعت خواهی است که در فرهنگ اسلامی ما از این مسئله تحت عنوان توسّل یاد شده است.

بنابراین می‌توان گفت توسّل عبارت است از خواستن و تقاضا کردن از شخصی در دنیا برای وساطت در حصول نعمت و سعادت و یا رفع نعمت و شقاوت دنیوی یا اخروی که جامع این دو، همان معنای خیر است و خیر امریست که هماهنگ با نظام احسن الهی باشد. از همین رو است که شرور نمی‌توانند متعلّق نذر و امثال آن و نیز موضوع توسّل باشند؛ چون در قلمرو اراده الهی و خواست وساطت قرار نمی‌گیرند.

آنچه در اینجا قابل تذکر و توجّه است این است که توسّل هرگز به معنای طلب وساطت تکوینی نیست. یعنی، در توسّل درخواست این مسئله نیست که شخص واسطه، خود در سلسله علل تکوینی مطلوب واقع شود و آن را به وجود آورد، بلکه تنها به این معناست که او نیز دعا کند و از خدا بخواهد که حاجت و نیاز شخص متوسّل برآورده شود، و به بیان دیگر از خداوند بخواهد که دعاهای شخص متوسّل، مستجاب گردد.^۶ حاجت می‌بایست حاجت مشروع یعنی موافق با نظام اسباب و مسببات باشد تا در راستای اراده متوسّل به مثل نفوس انبیاء و اولیاء الهی و متوسّل الیه یعنی خداوند قرار گیرد. سرّ اینکه برخی توسّلات و دعاهای ما اجابت نمی‌شود همین است که با نظام کلی هستی که نظام احسن است سازگار نیست. شکی نیست که شرط مؤثر بودن توسّلات این است که افرادی که برای

۵ - نگاه کنید به: مقاله شفاعت، از این قلم در نورعلم، شماره ۴۶.

۶ - البته این نکته معقول و مقبول است که بگوییم خود توسّل و دعا می‌تواند در سلسله علل تکوینی یک پدیده قرار گیرد ولی این سبب غیر از اسباب عادی آن پدیده خواهد بود.

وساطت مورد توسل قرار می‌گیرند، افرادی شایسته و برگزیدگانی وارسته باشند که در خواستشان در پیشگاه الهی مقبول افتد و به اصطلاح «مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ» باشند، اینان کسانی هستند که اراده و مشیت آنها فانی و منْدَك در اراده الهی و مطابق نظام الهی است. هر موجودی که در مقایسه با شخصِ متوسل، قرب بیشتری نسبت به خداوند داشته باشد، ثبوتاً می‌تواند مورد توسل قرار گیرد،^۷ اما اثباتاً مصداق روشن و متیقن متوسل به، معصومین علیهم السلام هستند که از طریق روایات به ما معرفی شده‌اند.

آیات قرآن در زمینه دعا و توسل

چنانکه گفتیم توسل به معنی طلب دعا می‌باشد و جوهر توسلات همان دعاست. اینک باید دید آیا از دیدگاه قرآن اصل دعا و درخواست از مسبب الاسباب یعنی خداوند تعالی امری مقبول و منطقی است؟

قرآن کریم نمونه‌های متعدد از این گونه توسلات و درخواستها را نقل کرده است که اینک به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

برخی از آیات در باره حضرت ابراهیم (ع) است که برای اهل مکه از خداوند درخواست نعمت می‌کند. روشن است که وقتی دعای حضرت ابراهیم (ع) در حق اهل مکه است و نه در حق خود، مفهوم توسل و وساطت در دعا و طلب، بخوبی صادق است، گرچه دعا برای خود، مصداق توسل مصطلح نیست، دعای حضرت ابراهیم (ع) چنین است:

۱ - وَإِذَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...^۸

و آن هنگام که ابراهیم به درگاه الهی عرضه داشت: ای پروردگار من، تو خود این سرزمین را در امنیت و آسایش گیر، و اهل آن را از ثمرات و نعمتهای خویش بهره‌مند ساز، آنها

۷ - مؤلف «نقدی بر اندیشه وهابیان» در ص ۷۷ به نقل از صحیح بخاری می‌نویسد که خلیفه دوم در هنگام قحطی و خشکسالی به عباس عموی پیامبر توسل شد و حاجتش روا شد.

۸ - سوره بقره (۲): ۱۲۶.

که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌اند... .

۲ - رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ^۹.

پروردگارا در بین این قوم فرستاده‌ای از میان خودشان برگزین که آیات تو را بر آنها تلاوت نماید و آنان را کتاب و حکمت آموزد و از پلیدیها پاکشان سازد.^{۱۰}

در بعضی آیات، حضرت ابراهیم (ع) برای خود، پدر و مادر خویش و دیگر مؤمنین از خداوند طلب آمرزش و مغفرت می‌نماید:

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ.^{۱۱}

پروردگارا، رحمت و مغفرت خویش را در روز حسابرسی اعمال، نصیب من و والدینم و دیگر اهل ایمان بفرما.

حضرت موسی (ع) نیز به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.^{۱۲}

ای پروردگار من، من و برادرم (هارون) را مورد مغفرت و آمرزش خویش قرار ده و ما را در رحمت خویش داخل گردان، و همانا تو مهربانترین مهربانانی.

بنابراین دعای حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام برای دیگران - چنانکه گفتیم - مصداق توسل است.

فرشتگان وسیله تقرب هستند

ملائکه الهی از آن حیث که از سعه و مرتبت وجودی بالا و والایی برخوردارند می‌توانند به عنوان متوسل^{۱۳} به برای دیگران، اسباب تقرب و وسیله مغفرت باشند و لذا بر اساس آیات قرآن کریم ملائکه الهی در حق مؤمنین دعا می‌کنند و از پیشگاه خداوند برای آنان طلب آمرزش می‌کنند:

۹ - سوره بقره (۲): ۱۲۹.

۱۰ - از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است که فرمود: أَنَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ. (من همان دعوت حضرت ابراهیم هستم).

۱۱ - سوره ابراهیم (۱۴): ۴۱.

۱۲ - سوره اعراف (۷): ۱۵۱.

...رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا، فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ
الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَ
ذُرِّيَّتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ، وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ،
وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.^{۱۳}

(ملآنکه الهی عرضه می‌دارند:) پروردگارا، علم و رحمت تو همه چیز را فراگرفته است، پس آنان را که توبه کرده‌اند و راه تو را پیش گرفته‌اند بیامرز و از عذاب دوزخ رهایشان ساز، بار الها آنها را در بهشت عدن (و برین) که وعده‌شان داده‌ای همراه با پدران و مادران و همسران و فرزندان‌شان که صالحند داخل گردان که براستی تویی خداوند مقتدر حکیم، و مؤمنان را (به لطف و عنایت خود) از ارتکاب اعمال زشت مصون دار که هرکس را از زشتکاری محفوظ داری او را مورد عنایت و رحمت خود قرار داده‌ای و این است که براستی رستگاری و فیروزی به شمار می‌رود.

در مواردی خداوند به پیامبر(ص) خطاب می‌کند که در مورد زنان و مردان با ایمان و پیروان خویش، عفو و گذشت داشته باشد و برای آنان طلب آمرزش نماید. مدلول التزامی این امر این است که دیگران نیز از پیامبر(ص) طلب وساطت نمایند و به ایشان متوسل شوند تا تقرب بیشتری به خداوند پیدا کنند:

۱ - ...فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ...^{۱۴}

(ای پیامبر ما) از خطاهای مردم درگذر و برای آنها طلب آمرزش کن.

۲ - ...وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.^{۱۵}

برای مؤمنان از خداوند طلب مغفرت کن، که براستی خداوند بخشنده و مهربان است.

۳ - وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.^{۱۶}

برای زنان مؤمن از درگاه الهی طلب آمرزش نما که براستی خداوند بخشنده و مهربان

است.

۱۳ - سوره مؤمن (۴۰): ۷ - ۹.

۱۴ - سوره آل عمران (۳): ۱۵۹.

۱۵ - سوره نور (۲۴): ۶۲.

۱۶ - سوره ممتحنه (۶۰): ۱۲.

آنچه در تمامی آیات گذشته به آن اشاره شده است، واسطه شدن انسانی شایسته و برگزیده، در بارگاه خداوند و درخواست و تقاضای او در حق خود و دیگران در همین دنیا است که اگر در حق خود و به طور مستقیم باشد مصداق توسل مصطلح نیست و اگر در حق دیگران باشد مصداق توسل است. نکته قابل توجه این است که اگر انسان از طریق حقیقت *یک* عمل شایسته مثل نماز، توسل به خداوند پیدا کند در این صورت گرچه توسل مصطلح اطلاق نمی‌شود اما می‌توان این عمل را وسیله متوسل به و مشخص مصلی را متوسل و خداوند را متوسل الیه نامید.

سوالات و شبهات در باب توسل

سؤال اول: با توجه باینکه خداوند نسبت به همه بندگانش خویش با بیانی عام و همگانی فرموده است که همه می‌توانند دست نیاز به درگاه او دراز نموده و خود مستقیماً از او چیزی بخواهند^{۱۷} آیا توسل پیدا کردن به شخص دیگر برای واسطه شدن در درگاه الهی با توحید در استعانت و با توحید در دعا - به این معنا که تنها از خدا چیزی بخواهیم - منافات ندارد؟

پاسخ: به طور کلی می‌گوییم: توسل به هیچ وجه اشکالی ندارد و با توحید در دعا نیز هیچ گونه منافاتی نخواهد داشت؛ چرا که:

* اولاً: این *یک* امر عرفی است که وقتی کسی بخواهد از شخص دیگری تقاضای امر مهم و با ارزشی را بنماید در پی آن بر می‌آید که شخص سومی را که رابطه نزدیکتری با فرد مورد نظر دارد، بیابد و او را واسطه قرار دهد، شاید که مطلوب حاصل شود. لذا با توجه به اینکه افراد انسانها از نظر درجات و مراتب قرب الهی با یکدیگر اختلاف دارند، افراد معمولی می‌توانند انسانهای والاتر و شایسته‌تر را در پیشگاه خداوند واسطه قرار داده، از طریق آنان حاجت خود را از خداوند طلب نمایند. منظور از عرفیت این امر، این است که اتخاذ وسیله و واسطه،

۱۷ - چنانکه در سوره بقره (۲): ۱۸۶ آمده: *وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ. فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.*

ریشه در فطرت انسان دارد و لذا توسّل به بزرگان و برگزیدگان الهی هماهنگ با فطرت و ارتکاز اولیه انسان نیز هست.

* ثانیاً: در خود قرآن کریم آیاتی وجود دارد که در آنها به گروهی امر شده است که بایستی نزد پیغمبر (ص) آمده از ایشان بخواهند که برایشان طلب آمرزش و مغفرت نمایند و چون چنین نکرده و نمی‌کنند مورد توبیخ قرار گرفته‌اند و این توبیخ حاکی از مقبولیت، مشروعیت و مطلوبیت توسّل در نزد خداوند است:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.^{۱۸}

و اگر آن هنگام که گروه منافقان با نفاق و گناه بر خویش ستم کردند، از کردار خود توبه نموده به نزد تو (پیامبر- ص) می‌آمدند که تو نیز برای آنها استغفار کنی و از خدا طلب آمرزش نمایی، البته خداوند را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

چنانکه در مورد برادران حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم آمده است که پس از انجام خطاها و اشتباه کاری‌ها در حق حضرت یوسف (ع) به نزد پدر خویش حضرت یعقوب (ع) آمده از او خواستند که برای آنان از درگاه خداوند طلب مغفرت نماید و آن حضرت نیز درخواست آنان را رد نکرد و این خود دلیل تأثیر توسّل از سوی آن حضرت است:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.^{۱۹}

گفتند: ای پدر، برای ما از خداوند آمرزش بخواه؛ زیرا ما خطا کرده‌ایم. گفت: بزودی از پیشگاه پروردگارم برایتان طلب مغفرت خواهم نمود؛ خدایی که آمرزنده و مهربان است.

ابتغاء وسیله

در دو آیه از آیات قرآن مسئله ابتغاء وسیله یعنی جستجو و گزینش راه و وسیله برای قرب به پروردگار، مطرح شده است. در آیه ۵۷ سوره اسراء می‌خوانیم:

.....
۱۸ - سوره نساء (۴): ۶۴.
۱۹ - سوره یوسف (۱۲): ۹۷ - ۹۸.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَيَّ رَبَّهُمُ الْوَسِيلَةَ.

معبودهایی غیر از خداوند (مثل مسیح و فرشتگان)، خود، خدا را می‌خواهند و برای تقرّب به او وسیله‌ای می‌جویند.

در آیه دیگر به مؤمنین دستور داده شده است که برای تقرّب به خداوند، وسیله اتخاذ کنند و تقوای حقیقی جز از راه اتخاذ وسیله (توسّل) نخواهد بود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.^{۲۰}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای خدا پیشه کنید و برای خویش در نزد او وسیله و راه جستجو کنید.

ممکن است منظور از کلمه وسیله در آیه مذکور، مطلق اعمال صالح باشد که وسیله تقرّب الی الله می‌باشند، بر اساس آنچه از بعضی روایات به دست می‌آید مراد از آن، مقام خاصی است که به پیامبر اسلام (ص) از طرف خداوند عطا شده است و بنا بر تعدادی دیگر از روایات، ائمه معصومین (ع) خود تصریح فرموده‌اند که:

به خدا سوگند مراد از وسیله در این آیه، ما چهارده معصوم هستیم.^{۲۱}

در آیه دیگر خداوند، عدم توسّل به انسانهای برگزیده‌ای چون پیامبر (ص) را نشانه استکبار و خود بزرگ بینی می‌داند و در مورد منافقین می‌فرماید:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأَ رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ.^{۲۲}

و آن هنگام که به آنها (منافقین) گفته شود به نزد رسول خدا آید تا از درگاه خداوند برایتان طلب مغفرت نماید، سر می‌پیچیدند و می‌بینی که از روی تکبر و نخوت روی بر می‌تابند. بنابراین در خود آیات قرآن کریم نیز به توسّل و واسطه طلبی در پیشگاه خداوند امر شده است.

۲۰ - سوره مائده (۵): ۳۵.

۲۱ - به تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۳۳ مراجعه شود.

۲۲ - سوره منافقون (۶۳): ۵.

* ثالثاً: باید دانست که توسل جستن و واسطه قرار دادن انسانهای برگزیده و شایسته‌ای همچون انبیا و ائمه و... وقتی با توحید در دعا منافات پیدا می‌کند که بخواهیم آنان را در عرض خداوند قرار داده و مستقلاً از آنان چیزی بخواهیم. که در این صورت توسل به معنای شرك ورزیدن به خدا و رقیب تراشیدن برای او می‌شود، اما توسل جستن به ائمه علیهم السلام هرگز به این معنا نیست که آنها نیز در کنار خداوند ربوبیت و تدبیر امور و اجابت حوایج مردم را مستقلاً به عهده داشته باشند بلکه - چنانکه اشاره کردیم - توسل یافتن تنها به معنای واسطه قرار دادن انسانهای والاتری است که در پیشگاه خداوند، مقام و منزلت بالاتری داشته و از قرب بیشتری برخوردارند. در عین حال می‌دانیم که اینان خود از مصادیق بارز و کامل بنده و عبد الهی هستند و بالاترین افتخارشان نیز رسیدن به مقام عبودیت خالص و محض برای ذات پروردگار است و ما نیز از همین حیث عبودیت و بندگی است که برای آنان مقام و مرتبتی والا قائلیم. از این روست که در مقام یاری جستن از پیشگاه حضرت بقیة الله الاعظم امام عصر (عج) خطاب به آن بزرگوار می‌گوییم:

لَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي لِعَلَّمِي أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقَاماً مَحْمُوداً.

(ای پیشوا و سرور من) تنها به تو چشم امید دوخته و تنها از تو طلب حاجت نمودم؛ زیرا می‌دانم شفاعت تو در نزد پروردگار مقبول است و در بارگاه کبریایی او از مقام و ارجی عظیم و شایسته برخوردارم.

و در پایان زیارت جامعه نیز بر این نکته تأکید می‌شود که اگر ائمه و پیشوایان دین، واسطه قرار داده شده و به آنان توسل جسته می‌شود صرفاً به این خاطر است که بندگانی شایسته و مقرب درگاه الهی می‌باشند و لذا می‌توانند در رفع گرفتاریها و برآوردن نیازها، شفیع باشند.

در زیارت جامعه می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي لَوَجَدْتُ شُفْعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ (ص) وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَنْمَةِ
الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتَهُمْ شُفْعَائِي.^{۲۳}

۲۳ - مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی (ره)، زیارت جامعه.

خدایا براستی اگر شفیعیانی نزدیکتر به تو از محمد(ص) و خاندان نیک او - که پیشوایان راستین و وارسته‌اند - می‌یافتم، هر آینه آنها را به عنوان شفیع در آستان تو انتخاب می‌نمودم. اراده معصومین(ع) فانی و مندک در اراده و خواست خداوند است و به همین جهت، به مقام والای عبودیت نائل شده‌اند و می‌توانند واسطه و وسیله قرب دیگران باشند.

بنابراین توسل نه از نظر عرف و فطرت مورد خدشه است و نه از جهت قرآن و عقل؛ چرا که در خود آیات قرآن بر ضرورت توسل به بزرگان و شایستگیانی چون پیامبر(ص) تأکید شده و از نظر عقلی نیز واسطه قرار دادن آنان هیچ گونه منافاتی با توحید و ابعاد مختلف آن ندارد.

توسل مجازی و حقیقی

حقیقت توسل همان خواست قلبی و کشش درونی متوسل نسبت به متوسل به برای قرب به متوسل الیه یعنی خداوند است و این همه در محور حقیقت است، نه مجاز. خواست و میل قلبی حقیقی، امری جدای از حقیقت وجودی شخص متوسل نیست. و لذا توسل به معنای هماهنگ ساختن حقیقت وجودی انسان و تحول جوهر و ذات فرد در راستای حقیقت وجودی ذوات مقدسه اولیاء الهی است که حقیقت این ذوات نیز به نوبه خود جلوه‌ای از مقام حق محض و کمال مطلق می‌باشد. وقتی روح شخص متوسل، از ارواح انبیاء و اولیاء معصوم(ع) رنگ می‌گیرد، در حقیقت مصطبغ به صبغة الله می‌شود و این، يك امر حقیقی است که آثار حقیقی به دنبال دارد. توسل حقیقتاً از مقوله تلفظ نیست گرچه از ناحیه اولیاء دین، الفاظ توسل و دعا نیز ماثور است. آنان، هم حقیقت توسل و هم الفاظ حاکی از حقیقت آن را تعلیم داده‌اند. اگر ما تنها به تلفظ بسنده کنیم هرگز نمی‌بایست توقع آثار توسل را داشته باشیم و علت اینکه بسیاری از دعاها و توسلات ما مستجاب نیست همین است، سر عدم استجاب دعا و توسل این است که مقصود و مطلوب ما در منظومه نظام احسن هستی نمی‌گنجد و خیر نیست و یا مقتضی آن - که همان انقلاب و تحول جوهری در اندرون ماست - موجود نمی‌باشد.

توسل و تقویت روح بندگی

از آثار با ارزش و اخلاقیِ توسل، ایجاد و تقویت روح بندگی و خضوع در انسان است. تأثیر توسل در این جهت از خود دعا نیز بیشتر است؛ چرا که دعا کردن و دست نیاز به سوی بی‌نیاز بی‌انباز کشیدن، گرچه از جلوه‌های بارز و نمودهای روشن خضوع و بندگی در برابر پروردگار است و همین است که انسان را از اوج غرور و نخوت و خود بزرگ بینی به زیر می‌کشد و خاضع و فروتن می‌سازد با این حال در دعا و راز و نیاز مستقیم با خدا، گویی انسان خود را لایق و شایسته چنین مکالمه‌رو در روی و مستقیم دیده و آنگاه لب به سخن گشوده است، اما هنگامی که انسان برای تشرّف به بارگاه کبریایی و ملکوتی پروردگار، برگزیده‌ای را به وساطت می‌خواند و او را - از آن جهت که مقام و منزلت والاتری در نزد خداوند دارد - شفیع خویش می‌گیرد، گویی خود را کمتر از آن می‌بیند که مستقیماً در برابر ذات پاک ربوبی بایستد و با او راز گوید و حاجت خویش را از وی طلب کند. و این، اوج خضوع و خشوع و عبودیت عبد در برابر معبود است.

ما اگر در توسل، سر بر آستان پیامبر و معصومین (ع) می‌سائیم از آن جهت است که آنان را بنده صالح در بارگاه کبریائی حق (جلّ و علا) یافته‌ایم و خود نیز از آن جهت که لیاقت و شایستگی لازم برای حضور در محضر ربوبی را در خویش نمی‌یابیم، در برابر ذوات مطهر و مقدس این بندگان صالح، سر تسلیم و تعظیم فرود می‌آوریم؛ چرا که باور داریم - بر اساس قیاس مساوات - عبدالعبد عبد. اگر کسی بندگی بنده خدا را گردن نهد، در حقیقت و نهایتاً بندگی خدای را پذیرفته است.

استکبار، مانع توسل است

چنانکه اشاره نمودیم، جوهر توسل، عبودیت و خضوع است. شخص متوسل کسی است که برای خضوع و خشوع در برابر خداوند، حاضر است در برابر بنده‌ای از بندگان الهی تضرع و زاری نماید و از او طلب دعا کند و بدینوسیله خود را در آستان حق، حقیر و ذلیل و خاضع سازد تا شاید همین تحوّل و انقلاب درونی، سبب

پیدایش سنخیت با کمال مطلق شود و اسباب تقرب را فراهم آورد. پیداست که اگر شخصی دارای روحیه استکباری باشد و عجب و غرور و خود بزرگ بینی در جان او رسوخ کرده باشد حاضر به توسل نمی‌شود. کسانی که در برابر خداوند گردنفرازی دارند به طریق اولی در برابر انبیاء و معصومین (ع) نیز سر تعظیم فرود نخواهند آورد و اهل توسل نمی‌باشند. کسی که در برابر معصومین و انسانهای کامل که عبد خدایند حاضر به خضوع نیست دیر یا زود در برابر خداوند نیز گردنفرازی خواهد کرد.

قرآن کریم در آیه پنجم سوره منافقون به وضوح بدین لطیفه اشاره فرموده

است:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ.

آن هنگام که به آنان (منافقان) گفته می‌شود به نزد رسول خدا آئید تا ایشان از درگاه الهی برای شما آمرزش طلب نماید سر می‌پیچیدند و تو خود (ای رسول) می‌بینی که از روی استکبار و نخوت روی بر می‌تابند.

از این آیه به دست می‌آید که نقش و تأثیر توسل در اخلاق آدمی چگونه است. فرد و جامعه اهل توسل، هرگز اهل نفاق و استکبار نیستند و در تجربه‌های عینی نیز بخوبی می‌بینیم افرادی که اهل دعا و توسل اند بیش از سایرین از روحیه تواضع و فروتنی برخوردارند و به عکس کسانی که در برابر خالق هستی زانو نزده‌اند هرگز حاضر نیستند در برابر مخلوقات و بندگان صالح خداوندی تواضع و فروتنی به خرج دهند.



اشاراتی در

عوامل تحریف در سیره‌نگاری

رسول جعفریان

عوامل چندی موجب گردید تا در کنار علاقه شدیدی که به حفظ سیره رسول خدا(ص) و جزئیات آن وجود داشت، تمایل به تحریف آن نیز در برخی دست اندر کاران سیره به وجود آید. این تمایلات می‌توانست ناشی از دسته‌بندی‌های سیاسی و فرقه‌ای و همچنین اختلافات قبیله‌ای باشد، همچنانکه بی‌توجهی عالمان سیره‌دان به جدا کردن اخبار درست از نادرست و توجه به گردآوری هرچیز و هر خبر، سبب رسوخ کژیهای فراوانی در کتب سیره گردید.

در زمینه مسائل سیاسی، باید توجه داشت که پس از رحلت رسول خدا(ص) در میان قریش اختلافاتی پدید آمد، و جناح بندیهای سیاسی که ریشه در نزاعهای قبیله‌ای گذشته داشت، سبب جدا شدن منافع هر يك از جناحها از دیگری شد.

شدت این نزاع پس از روی کار آمدن بنی امیه (۴۱هـ) و دفاع آنان از میراث خلفای نخست، در برابر امام علی علیه السلام و انصار، می‌توانست نگرش این گروه‌ها را در باره حوادث عهد آغازین اسلام و گروه‌های شرکت کننده در موافقت و مخالفت با رسول خدا(ص) متفاوت از هم، شکل دهد. نمونه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد بخشی از تحریفها و کژیهای موجود در سیره، ناشی از گرایش است که در تعظیم برخی از جناحها و تخریب برخی دیگر تلاش کرده‌اند. به عنوان مثال، آمده است که هشام بن عبدالملک اموی (خلافت از ۱۰۵ تا ۱۲۵هـ) به اعمش(م ۱۴۸هـ) که گرایشات شیعی داشت، نوشت: برای من فضائل عثمان و زشتیهای علی را بنویس، اعمش در پاسخ، نامه هشام را در دهان گوسفندی گذاشت و پس از آن نوشت که اگر تمام مناقب اهل زمین برای عثمان باشد و زشتی‌های آن برای علی، برای تو نفع و ضرری ندارد.^۱ در نقلی دیگر آمده است که معمر از ابن شهاب زُهری در باره کاتب معاهده حدیبیه سؤال کرد. او گفت: علی(ع). آنگاه خندید و ادامه داد: اگر از اینان(بنی امیه) چنین سؤالی بکنید خواهند گفت: عثمان! مدائنی نیز آورده است که ابن شهاب به من گفت: زمانی خالد بن عبدالله قسری(م ۱۲۶هـ) حاکم اموی عراق از من خواست تا کتابی در انساب برای وی بنویسم. من از نسب مضر آغار کردم. چندی بعد گفت: آن را رها کن و برای من سیره بنویس. به او گفتم: در باره اخبار علی بن ابی طالب(ع) چه کنم، آیا آنها را بنویسم؟ گفت: نه مگر آنچه که وی را در قعر جهنم نشان دهد^۲ کنایه از آنچه که در مذمت وی باشد. نمونه دیگر روایتی است که در باره برخورد مروان بن حکم(خلافت از ۶۵ تا ۶۶هـ) با ابو سعید خدری گزارش شده، ابو سعید در نزد وی روایت کرد که پس از نزول سوره فتح، رسول خدا(ص) فرمود: «پس از

۱ - شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ابن عماد جنبلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۲۲۱.
 ۲ - المصنف، عبدالرزاق بن همام الصنعانی، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت، ۱۳۹۲ق، ج ۵، ص ۳۴۳.
 ۳ - الأغانی، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۹۳ق، ج ۲۲، ص ۱۵. اصفهانی در ادامه خیر می‌نویسد: لعن الله خالداً و من والاه و قبحهم و صلوات الله علی امیر المؤمنین. مارسدن جونز با نقل این گزارش گفته است که کلمه سیره از آن زمان مطرح بوده است، مقدمه المغازی، ص ۱۹.

فتح [مکه] هجرت معنی ندارد و تنها جهاد و نیت می ماند.» مروان - در حالی که دو صحابی دیگر زید بن ثابت و رافع بن خدیج در کنارش روی تخت نشسته بودند - به ابو سعید گفت تو دروغ می گویی! ابو سعید گفت: این دو نفر که در کنارت نشسته اند اگر بخواهند برای تو روایت خواهند کرد؛ اما یکی از آنها ترس آن دارد تا وی را از سروری قبیله اش برگیری و دیگری خوف آن دارد که از کار صدقات عزلش کنی. مروان چو بدستی خود را بلند کرد تا او را بزند، اما آن دو که وضع را چنین دیدند او را تأیید کردند!^۴

اصرار معاویه در حذف فضائل امام علی (ع) می توانست روایات سیره را تا آنجا که مربوط به نقش آن امام می شد دست کاری کند. زمانی که صَعَصَعَة بن صُوحان اصرار بر نقل فضائل امام را داشت، مُغیرَة بن شُعْبَة حاکم کوفه به وی گفت: ما این فضائل را بهتر از تو می شناسیم، اما اکنون این سلطان (معاویه) غلبه کرده و ما را بر آن داشته تا از علی در نزد مردم عیبجویی کنیم، بسیاری از آنچه که به ما دستور داده شده کنار گذاشته و آنچه را ناچاریم اظهار می کنیم تا جانمان محفوظ باشد، شما نیز اگر قصد نقل فضائل علی (ع) را دارید به طور سری و در منازلتان نقل کنید.^۵

ابن ابی الحدید فصلی را به احادیث جعلی که به تحریک معاویه بر ضد امام علی (ع) ساخته شده، اختصاص داده است.^۶

احمد امین نیز تأیید کرده که بیشتر احادیثی که در فضائل [صحابه] روایت شده، در عهد بنی امیه و به قصد تقرّب به آنان بوده است.^۷

این روایت بخاری نیز می تواند به ما کمک کند که شخصی از براء بن عازب می پرسد: آیا علی (ع) در بدر شرکت داشت؟!^۸

در چنین فضایی باید گفت: عمده آنچه که در سیره به صحابه مهم نسبت

۴ - المصنّف، ابن ابی شیبّه، ج ۷، ص ۴۰۷.

۵ - تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۸۹.

۶ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۶۳.

۷ - فجر الاسلام، احمد امین، ص ۲۱۳. مقایسه کنید با: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

۸ - صحیح البخاری [بحاشیه السندی]، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل، بیروت، دارالمعرفة، ج ۳، ص ۵.

داده شده، باید مورد ارزیابی مجدد قرارگیرد. اعتقاد سیره‌نگاران به عدالت تمامی صحابه بویژه خلفا، آنان را بر آن داشته تا از ذکر آنچه بر خلاف این باور است، پرهیز کنند. مثلاً در نقلی آمده است که پس از بازگشت مهاجران از حبشه، شخصی آنان را به دلیل ماندن در حبشه مورد نکوهش قرارداد. این روایت را ابن ابی شیبّه در دو مورد از شعبی نقل کرده، در يك روایت نام آن شخص آمده و در روایت دیگر نیامده است. دلیل آن نیز این است که رسول خدا(ص) معترض را به شدت سرزنش کرد.^۹

نظیر همین تحریف در روایت مربوط به يوم الخميس گزارش شده، در يك نقل نام شخصی که مانع از آوردن کاغذ و قلم شده آمده، اما در گزارش دیگر با عنوان «قالوا» آمده است.^{۱۰} این گونه تحریفات بعضاً به دست کاتبان و نیز راویان نخست کتابهای سیره صورت می‌گرفته است.

مارسدن جونز محقق کتاب مغازی واقدی (م ۲۰۷) می‌نویسد: نسخه‌ای که من آن را در چاپ کتاب، اصل قرار دادم در ذکر اسامی فراریان احد، نامی از خلیفه دوم و سوم نداشت. اما همان نقل در ابن ابی الحدید از واقدی نقل شده و ضمن آن از این دو نفر در این واقعه یاد شده است. در نقل بلاذری از واقدی تنها از خلیفه سوم یاد شده است.^{۱۱} بدین ترتیب معلوم می‌شود که روایت واقدی چگونه مورد تحریف قرار گرفته است.

تأثیر دشمنی با انصار

دشمنی بنی امیه با انصار نیز در تحریف سیره تأثیر داشته است، هرچند کثرت راویان انصاری و همچنین عدم غلظت دشمنی با آنان، به مقدار زیادی موقعیت انصار را در سیره تثبیت کرد. در منابع به هجو انصار توسط بنی امیه و شاعران وابسته به آنان تصریح شده^{۱۲} و آمده است که معاویه و یزید، اخطل شاعر را بر

۹ - المصنف، ابن ابی شیبّه، ج ۷، ص ۳۵۱. مقایسه کنید با: ص ۴۱۵.

۱۰ - مقایسه کنید: صحیح البخاری، ج ۴، ص ۷؛ ج ۲، ص ۱۷۸ و ج ۳، ص ۹۱.

۱۱ - مقدمه جونز بر المغازی، ج ۱، ص ۱۸. رك: ترجمه فارسی مغازی، ج ۱، ص ۲۰.

۱۲ - الأخبار الموقّیات، زبیر بن بكار، بغداد، ۱۹۷۲م، ص ۲۲۷ - ۲۲۸.

هجو انصار تحريك می کردند.^{۱۳}

برخورد معاویه با انصار تا آنجا بود که وی لقب انصار را برای آنان نمی‌پسندید.^{۱۴} این دشمنی علاوه بر آنچه در عصر رسول خدا(ص) میان قریش کافر با انصار روی داده بود، به سبب کشته شدن خلیفه سوم در مدینه و عدم حمایت انصار از وی بود، حادثه‌ای که بعدها بنی‌امیه در واقعه حَرَّة (۶۳هـ) آن را تلافی کردند نتیجه این دشمنی در سیره نویسی، روایتی است که زُبیر بن بَکَّار گزارش کرده است. در این روایت آمده است که سلیمان بن عبدالملک در دوران ولایت عهدی، ضمن سفر حج به مدینه آمد و از آثار اسلامی آنجا دیدار کرد. در این ضمن، وی اظهار علاقه کرد تا سیره رسول خدا(ص) نگاشته شود. ابان بن عثمان سیره‌ای را که خود نوشته بود نزد وی آورد. وقتی کتاب برای وی استنساخ شد و آن را ملاحظه کرد، دید نام انصار در جریان بیعت عقبه و جنگ بدر آمده است؛ سلیمان گفت: من چنین فضیلتی را برای آنان سراغ نداشتم، یا خانواده من حقوق آنان را پایمال کرده‌اند و یا آنان چنین نبوده‌اند. و به دنبال این مطلب از آنان خواست تا آنچه استنساخ شده بود در آتش بسوزانند و گفت: نیازی به آن ندارد مگر بعد از آنکه با پدرش عبدالملک مشورت کند، در آن صورت استنساخ مجدد کتاب کار دشواری نخواهد بود. پس از مشورت با پدر، عبدالملک به وی گفت: به کتابی که ضمن آن از برتری ما یاد نشده چه نیازی داری؟^{۱۵} بدین ترتیب چنین به دست می‌آید که خاندان اموی نه تنها تحمل فضائل اهل بیت رسول خدا(ص) را نداشتند بلکه از آنچه که ضمن آن تنها نام انصار در بیعت عقبه و یا جنگ بدر برده شده، بیزار بوده و آن را آتش زده‌اند.

نقش سیره‌نگاران

باید گفت با همه این اصرارها حقایق فراوانی به دست راویان بعدی رسیده و در

۱۳ - العقد الفرید، احمد بن محمد بن عبد ربه الاندلسی، تحقیق عبدالمجید الترحینی، بیروت، دارالکتب العلمیه،

۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۷۰.

۱۴ - الأغانی، ج ۱۶، ص ۴۲ - ۴۸.

۱۵ - الأخبار الموقّیات، ص ۳۳۱ - ۳۳۴.

کتب سیره، تدوین شده است. این در حالی است که حتی بعد از رسیدن این حقایق به دست سیره نویسان نخستین، آنان به تناسب عقاید و اندیشه‌ها و نیز جهت گیریهای سیاسی خود، آنها را کم و زیاد کرده‌اند.

ابن هشام در آغاز تهذیبی که از سیره ابن اسحاق صورت داده، گفته است که مطالب چندی را حذف کرده است از جمله: و أشياء بعضها يشنع الحديث به و بعضُ يسوء بعض الناس ذكره (آنچه روایت آنها قبیح بوده و یا برخی مردم از ذکر آنها کراهت دارند).^{۱۶}

همین موضعگیری باعث شده تا وی اشعاری از ابو طالب (ع) را که دلالت روشنی بر ایمان وی به نبوت رسول خدا (ص) دارد و ابن اسحاق آنها را روایت کرده، از سیره خود حذف کند.^{۱۷}

گزینش آنچه که نقل شده، بعدها در قرن سوم و پس از آن، گرفتار شدیدترین سانسورهای فکری و فرقه‌ای شد. نگاهی به آنچه که در کتاب مغازی و صحیح بخاری آمده نشان می‌دهد که آنچه به عنوان روایت صحیح پذیرفته شده، روایاتی است که بانگ‌رهای تند و متعصبانه مذهبی تصفیه شده است. راوی این اخبار افرادی شناخته شده از صحابه و تابعین هستند، کسانی که به هیچ روی در مخالفت با امویان اقدامی نکرده و نه تنها سوابق عدالت خواهانه ندارند بلکه همچون ابن شهاب زهری سالها در خدمت آنان بوده‌اند. زمانی که همه چند هزار نفر صحابه، عادل باشند، روشن است که نباید هیچ روایتی که عدالت آنان را خدشه‌دار کند نقل شود و یا اگر دیگران نقل کرده‌اند لاجرم باید کنار گذاشته شود.

نقش آل زبیر در تحریف

علاوه بر آنچه مربوط به منافع امویان و یا ناشی از معیار قرار دادن عقاید و افکار بود، منافع خاندان زبیری‌ها نیز تأثیراتی در سیره نگاری داشته است. کسانی از

۱۶ - السيرة النبوية، ابن هشام، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الایاری، عبدالحفیظ سبی، بیروت، دارالمعرفة، ج ۱، ص ۴.

۱۷ - رك: ابن هشام و سیره او، جاوادن، ص ۲۰ - ۲۱.

راویان سیره از خاندان آل زبیر بوده و در بخشهایی که به آنان مربوط بوده از جمله اخبار مربوط به وَرَقَةَ بن نَوْفَل و یا نقش زبیر در غزوات، باید احتیاط بیشتری کرد. یکی از این راویان هشام بن عُرْوَةَ بن زُبَیر است که از جمله استادان ابن شهاب زُهَری بوده و اخبار سیره را یا از پدرش عُرْوَةَ نقل کرده و یا از برخی از موالی آل زبیر. منشأ اخبار عروه نیز عایشه است که خاله وی بوده و به دلیل نفوذی که در چند دهه نخست هجری داشته، تعداد زیادی روایت درباره اخبار سیره گزارش کرده است. در باره اخبار خاندان عباس و نقش خود وی در عصر نخست اسلامی نیز باید احتیاط لازم را داشت. بنا به آنچه که برخی از محققان اشاره کرده اند، ابن اسحاق، مهمترین سیره نویس، تعدیلاتی را در سیره خود به نفع آل عباس به وجود آورده است.^{۱۸} این بدان دلیل بوده است که وی سیره خود را به منصور و یا فرزند وی مهدی عباسی تقدیم کرده است.

تصویرهای قصصی در سیره

روایت داستانی از يك حادثه، با روایت تاریخی و واقعی همان رخداد تفاوت دارد. این تفاوت به دلیل افزودگی‌ها و کاستی‌هایی است که در روایت واقعی و تاریخی آن رخداد پدید آمده و صورتی داستانی و رمانتیک بدان داده است. لازمه چنین تصویری تحریفات چندی است که همیشه نیز عمدی نیست. علاقه مردم عادی به روایت داستانی، سبب رشد کار قصص خوانان در صدر اسلام گردید. در آغاز، تنها تاریخ انبیاء گذشته به صورت داستانی عرضه می‌شد. به مرور، برخی از رخدادهای سیره نیز رنگ داستانی به خود گرفت. در همین جا باید این نکته را یادآوری کرد که در يك نقطه، تشخیص روایت تاریخی از روایت داستانی دشوار است و آن مواردی است که بویژه در تاریخ انبیاء، رنگ وحی، معجزه، اخبار از آینده و به عبارتی ماوراء الطبیعی دارد. آنان که تنها با اندیشه‌های مادی سروکار داشته و تاریخ را صرفاً تجلی عناصر و اجزاء مادی می‌پندارند، هر نوع روایتی که مشتمل

۱۸ - المغازی الاولی و مؤلفوها، یوسف هوروفتس، ترجمه حسین نصار، مصر، مطبعة الحلبي، ص ۸۱.

بر این عناصر باشد، داستانی می‌دانند و تنها با حذف این عناصر رضایت به تاریخی بودن آن می‌دهند. در این باره باید گفت: اگر مشکل صرفاً مسئله غیب یا وحی باشد به هیچ روی نباید چنین رخدادی را روایت داستانی تلقی کرد؛ در واقع زمانی که ما دلیل کافی در اصل وقوع چنین رخدادی داشته باشیم نباید به دلیل داشتن جنبه‌های غیبی آن رویداد را مورد انکار قرار دهیم. اما در مواردی که رنگ قصصی و داستانی غلبه داشته و سند رخداد نیز قابل اعتبار و اعتنا نیست و حتی شواهدی بر ضد آن وجود دارد، می‌توان در آن شك و تردید کرده و پس از بررسی دقیق در سند و متن، آن را مورد انکار قرار داد. آنچه مسلم است اینکه قصه سرایان که در جامعه نفوذ چشمگیری داشته‌اند، در بسیاری از موارد در داستانی کردن واقعیات تلاش کرده‌اند و حتی گاه بکلی واقعه‌ای را ساخته و یا ساختار آن را بکلی عوض کرده‌اند. ابو ایوب سختیانی بر این باور بود که قصه سرایان، «حدیث» را بر مردم فاسد کرده‌اند.^{۱۹} ذَهَبی (م ۷۴۸) نیز از جمله تحریفات قصه سرایان را در سیره، در مسئله معراج ذکر کرده است.^{۲۰} صَلة بن حارث غفاری می‌گفت: از بین رفتن سیره و سنت رسول خدا (ص) به دلیل وجود قصه سرایان بوده است.^{۲۱} به عنوان نمونه قصه سرایی روایت کرده بود که رسول خدا (ص) قبل از ازدواج با عایشه، عکس وی را دیده بود و پس از آن از روزنه‌ای می‌نگریست تا صاحب آن تصویر را بباید!^{۲۲} شُعْبَة که از محدثان بنام بود می‌گفت: ما برای قصه سرایان حدیثی نمی‌گوییم؛ چرا که يك وجب حدیث از ما گرفته يك ذراعش می‌کنند.^{۲۳}

یکی از زمینه‌های قصصی در سیره، مواردی است که از قول جن اشعاری نقل می‌شود. در این باره باید گفت که این سخن ما به معنای نفی وجود جن نیست؛ چه

۱۹ - حلیة الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۱۱.

۲۰ - رك: مقدمه دکتور سامرائی بر: القصاص و المذکرین، ص ۳۴.

۲۱ - حیاة الصحابة، الکاند هلوی، دمشق، دارالوعی، ج ۳، ص ۲۸۱: الإصابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲۲ - القصاص و المذکرین، ابن جوزی، تصحیح دکتور سامرائی، ریاض، ۱۴۰۳ق، ص ۱۰۶.

۲۳ - همان، ص ۱۰۰، ۱۰۳، ما در کتاب «بزهشی در باره نقش دینی و اجتماعی قصه خوانان در تاریخ اسلام» به تفصیل در باره این گروه سخن گفته‌ایم.

قرآن به صراحت آن را مورد تأیید قرار داده است (رك: سوره جن، آیه ۱) بلکه موارد مورد نظر، رخدادهایی است که در آنها رسول خدا(ص) حضور ندارد و افراد معمولی مدعی شنیدن صدای جن و یا شیطان هستند. به خبر زیر نگاه کنید:

[آنگاه که رسول خدا(ص) همراه ابوبکر هجرت کرد] ما سه شب صبر کردیم و نمی‌دانستیم به کدامین سو رفته است تا آنکه مردی از جن از پایین مکه آمد که ابیاتی از آوازه خوانان عرب را به آواز می‌خواند. مردم نیز او را دنبال می‌کردند. صدای او را می‌شنیدند اما او را نمی‌دیدند تا آنکه از بالای مکه درآمد. شعر او این بود:

جَزَى اللَّهُ رَبَّ النَّاسِ خَيْرَ جَزَائِهِ رَفِيقَيْنِ حَلَا خَيْمَتِي أُمِّ مَعْبُدِ
 راوی این روایت اسماء دختر ابوبکر است که ابن اسحاق [محملاً از طریق زُهری از هشام بن عروه از عروه] از او نقل کرده است. اشعار بعدی نیز ادامه خبر مربوط به محل هجرت و اقامت رسول خدا(ص) و ابوبکر است.^{۲۴}

این روایت نمونه‌ای روشن از جعلیات قصاص است که به هدف فضیلت‌سازی برای افرادی خاص ساخته شده و تمامی متن آن بر کذب روایت گواهی می‌دهد.

سند حدیث نیز مثل بیشتر آنچه از ابن اسحاق نقل شده بویژه آنکه از قول اسماء بنت ابی بکر است، محل تأمل می‌باشد. اندیشمند اسلامی معاصر محمد غزالی با اشاره به اینکه عادت عرب در جاهلیت این بوده که اشعاری را به جن نسبت می‌داده، خبر مذکور را متأثر از همان عادت جاهلی دانسته است.^{۲۵}

۲۴ - السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۸۰؛ السيرة النبوية، اسماعیل بن کثیر، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت، دارالرائد، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۵۵؛ المستدرک، علی الصحیحین، ابو عبدالله الحاکم النیسابوری، بیروت، دارالمعرفة، ج ۳، ص ۱۰ (هشت بیت نقل کرده)؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۵۷ و رک: طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲۹، ۲۳۱. بلاذری دو بیت نقل کرده و آن را به «شاعری» نسبت داده: انساب الاشراف، ج ۱ ص ۲۶۲.

۲۵ - فقه السيرة، غزالی، ص ۱۷۷ - ۱۷۸. وی اصل اشعار را از فرد مؤمنی در مکه می‌داند که ایمانش را کتمان کرده اما شهادی بر آن وجود ندارد و روایت از اصل، قصصی و داستانی است. در باره اعتقاد به «هاتف»، جاحظ می‌نویسد: اعراب از اعتقاد به هاتف ابائی ندارند بلکه اگر کسی آن را انکار کند تعجب می‌کنند (الحيوان، ج ۶، ص ۲۰۲، و از آنجا در: المفضل، ج ۶، ص ۷۱۶).

باید افزود که بعدها نیز برخی از سیاستمداران، اقداماتی که بروز آنها را مصلحت نمی‌دیدند، به جن منسوب می‌کردند و در تأیید آن اشعاری نیز به جن نسبت می‌داده‌اند.^{۲۶}

نقش شیطان و جن به همین عنوان در وقایع دیگری نیز به چشم می‌خورد از جمله حضور شیطان در مجلس مشورتی که قریش اندکی پیش از هجرت تشکیل دادند تا در باره رسول خدا(ص) تصمیم جدی بگیرند. در آن روایت آمده است که در میان آنان ابلیس در حالی که لباس خشنی پوشیده بود، در هیئت مردی جلیل وارد گردید، همین شیطان است که پیشنهاد کشتن رسول خدا(ص) را ارائه می‌دهد.^{۲۷}

روشن نیست چه کسی تشخیص داده که شیخ جلیل!، شیطانی بوده که در لباس مردی ظاهر شده است. محتمل است که او مسافری در مکه بوده [و گفته شده که نجدی بوده] که آن زمان داخل آن جمع شده است. این شیخ نجدی که کنایه از شیطان است در واقعه نصب رکن اُسود، در زمانی که رسول خدا(ص) ۳۵ سال داشت، نیز حضور دارد.^{۲۸}

در موردی دیگر آمده است که پس آنکه مردم یثرب در عقبه با رسول خدا(ص) بیعت کردند، شیطان بر فراز عقبه با صدای بلندی فریاد کرد: ای صاحبان خانه‌ها آیا متوجه «مذموم»^{۲۹} و «صابئیان»^{۳۰} همراهش هستید، آنان برای جنگ با شما اجتماع کرده‌اند. در این نقل افزوده شده که رسول خدا(ص) فرمود: هَذَا أَرْبُ الْعُقَبَةِ.^{۳۱} در لغت آمده است که اُرب نامی برای شیطان است یا نام

۲۶ - در این باره نمونه مناسب، قتل سعد بن عباده در خلافت ابوبکر و نسبت دادن آن به جن و نقل دو بیت از آنها در تعلیل قتل سعد است. رك: أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۵۰؛ و رك: المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، جواد علی، ج ۶، ص ۷۱۳. در آنجا نمونه‌هایی از قتل‌هایی که در جاهلیت به جن نسبت داده شد، آمده است.

۲۷ - السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸۱.

۲۸ - رك: تاج العروس، زبیدی، ذیل کلمه نجد؛ الروض الأُنْف، السهلی، ج ۱، ص ۲۹۱؛ المفصل، ج ۶، ص ۷۳۴.

۲۹ - اشاره به رسول خدا(ص).

۳۰ - مشرکین کسی را که مسلمان می‌شد، صابی می‌خواندند.

۳۱ - السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴۲.

دیگری برای مار. البته به دلیل آنکه رسول خدا(ص) ناظر و حاضر رخداد است، در صورتی که تأیید شود ازب به معنای شیطان بوده و نیز مطمئن شویم که مقصود همو بوده، نه آنکه کنایتی از برخی از مشرکان شیطان صفت باشد؛ در این صورت می‌توانیم خبر را تأیید کنیم. از این نمونه اخبار که شیطان یا جن در لباس انسان حاضر می‌شود یا در شکل هاتفی فریاد کرده و شعری می‌خواند، در موارد دیگر نیز وجود دارد که اینجا محل تفصیل آنها نیست.^{۳۲}

برخی، روایت مربوط به خواب عاتکه پیش از غزوه بدر را از نوع قصص عامیانه دانسته‌اند که در سیره رسوخ کرده است.^{۳۳} به نظر می‌رسد چنین نگرشی ناشی از بی اعتقادی به خواب دیدن، به طور کلی است. اگر سند روایت مشکلی نداشته باشد، متن را می‌توان پذیرفت. رؤیای مزبور حتی اگر جنبه فوق طبیعی نداشته باشد، از لحاظ مادی، با توجه به وحشت احتمالی قریش از جنگ [که کسانی از خود آنها پیش از جنگ مطرح می‌کردند] قابل توجیه است. این انکار همچنین در باره آنچه جُهیم بن صَلْت عنوان کرده اظهار شده است. او گفت که در خواب و بیداری مردی سوار را دید که ایستاد و گفت: عُتْبَةُ وَ شَيْبَةُ، ابوالحکم و أمیة بن خلف و... کشته شدند. ابوجهل در باره او هم گفت: وی نیز [همانند عاتکه] نبی دیگری از خاندان مطلب بن عبد مناف است.^{۳۴}

چنین واقعه‌ای نیز نباید به سادگی مورد انکار قرار گیرد. چنین حالات روانی می‌تواند موارد مشابه فراوانی داشته باشد، حتی اگر در بیداری محض باشد. بعلاوه باید توجه داشت که این نقلها به مرور رنگ داستانی به خود گرفته و احتمالاً اصل روایت تاریخی آن صورت معقولتری داشته است. در بسیاری از این موارد نمی‌توان دقیقاً بر مفاهیمی که در روایت آمده تکیه کرد، بلکه باید به مضمون کلی آنها پرداخت.

۳۲ - علامه امینی یازده مورد از اشعاری که به صورت «سمعت هاتفاً یقول» نقل شده، آورده و نوشته‌اند که آنها از معجزات رسول خدا(ص) بوده که طبعاً سبب هدایت مردم شده است!! رك: الغدير، ج ۲، ص ۹ - ۱۶.

۳۳ - مقدمه المغازی، مارسدن جونز، ص ۲۰.

۳۴ - السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۲، ص ۶۱۸ و رك: اضواء علی كتب السيرة، العریبی، ص ۵۱.



تصحیح متون کاری است بسیار پر اهمیت و پر مشقت و مصحح باید از دقت، خبرویت، «شمّ التصحیح»، حوصله، اطلاع کافی از قواعد تصحیح متون و تخصص لازم برخوردار باشد.

متأسفانه در سالهای اخیر، کار تصحیح بسیار ساده و سهل تلقی شده و بسیاری بدون کسب تخصص کافی - به آن دست یازیده و متونی را تباه کرده‌اند

که تعداد بسیار کمی از آنان تاکنون از دم تیغ بی‌دریغ نقد گذشته و طشت رسوائیشان به صدا در آمده است.

کتاب نه‌ایه شیخ طوسی قدس سره و نکت‌النه‌ایه محقق حلی قدس سره و المسائل المصریه ایضاً از محقق حلی، مجموعاً یکجا در سه مجلد، از جمله کتابهای جدید التصحیح هستند، که آثار عدم‌آشنایی با فن تصحیح و شتابزدگی در تصحیح آنها به چشم می‌خورد:

اولاً: فهرست‌های راهنما یعنی فهرست آیات، احادیث، اعلام، اماکن و بلدان، فرق و مذاهب، جماعات و قبایل، در آخر هر سه جلد، جداگانه آمده است، در حالی که لازم بود یکجا و در پایان جلد سوم باشد تا خواننده مجبور نباشد برای یافتن مطلوب خود در سه جا بگردد، و از سوی دیگر حدود چهل صفحه کاغذ - یعنی در تیراژ یک‌هزار، چهل هزار صفحه - صرفه جویی می‌شد.

ثانیاً: مآخذ تحقیق و تصحیح که از همه فهرستهای فوق لازم‌تر است ابداً در کتاب وجود ندارد.

ثالثاً: در کتابی فقهی مثل نه‌ایه شیخ و نکت محقق چه نیازی به فهرست جماعات و قبایل، و فهرست فرق و مذاهب است، و این فهرستها کدام نیاز مراجعه کننده به این کتابها را برطرف می‌کند؟ و آیا مراجعه کننده، گم شده خود در این کتاب را با فهرست جماعات و قبایل و فرق و مذاهب می‌یابد؟ مثلاً اینکه خواننده بداند کلمه «الانبیاء» - که در ج ۱، ص ۵۷۹ فهرست شده - در ص ۳۱۱ آمده، چه سودی دارد؟ همچنین کلمه: اهل شام، اهل طائف، اهل طبرستان، اهل مدینه، اهل مصر، الفقهاء، المهاجرین!!؟

رابعاً: فهرست کتابها که مانند فهرست مآخذ، لازم و پرفایده و بلکه مهمتر از آن است در کتاب دیده نمی‌شود، در حالی که خواننده اگر بخواهد بداند فی‌المثل محقق در نکت از چه مآخذی استفاده کرده جداً نیازمند چنین فهرستی است.

و اینک نمونه‌هایی از کاستی‌ها و خطاهای آن:

من والیه وکبا والسائل الصریح ۱۷۷

درن الأضمار أو مضامیها، فإن هذا شیء، علم النعم عند إخبار الأحادیث^(۱).
 ومال السید الأئمن: النهایة فی مجرد الفقه والسنن من أعظم آثاره [أي: الشیخ
 الطوسی] وأجل كتب الفقه وسنن الأخبار^(۲).
 ومال السیاح الطهرانی: النهایة فی مجرد الفقه والسنن والفتاوی ونبیون الأخبار...
 مشتمل علی كتب، وكفی یشتغل علی أرباب، أحصیت فهرس مطبوعة منها ذکات
 ۲۱ كتاباً و ۲۱ باباً و ۳۶ ألف مسألة^(۳).
 ومال الشیخ الطهرانی أینما فی مقدمة كتاب النهایة طبعة بیروت: النهایة فی
 مجرد الفقه والفتاوی، من أعظم آثاره وأجل كتب الفقه وسنن الأخبار.
 ومال الذیث السوری: وعثرت علی نسخة فدیة من كتاب النهایة، وفی ظهره
 سطر الكتاب، وفی مرسع آخر یخط بعض العلماء ما لفظه:
 قال السیخ النسب نسیب الدین أبوطالب الاسترأبادی رحمه الله: وجدت علی
 كتاب النهایة بخرامه مدرسة الری، قال: حدثنا جماعة من أصحابنا الثقات:
 أن المشایخ الفقهاء الحسن بن المظفر الحسدانی المزوبی، وعبد الجبار بن علی
 القسری الرازی، والحسن بن الحسن بن بابویه المدعی بمسكا المتوطن بالری
 رحمهم الله، كانوا یتمادنون ببغداد ویبذرون كتاب النهایة وترتیب ابوابه
 ونصوله، فكان كل واحد منهم یمارس الشیخ الفقیه أباجتر محمد بن الحسن
 الطوسی رحمه الله علیه فی مسائل، ویذكر أنه لا یظن من خلال.
 ثم اتفق أنهم خرجوا لزيارة الشهد النفس بالقری علی صاحبه السلام، وكان
 ذلك علی عهد الشیخ الفقیه أي جعفر الطوسی رحمه الله ونفس روحه، وكان
 بخالغ فی صدورهم من ذلك ما ینخالغ قبل ذلك، فأجمع رأیهم علی أن یسوموا

(۱) رجال السید المرتضی: ۲/۲۴۰.

(۲) أمیان النجف: ۱۶۶/۸.

(۳) القریة: ۱۱/۱۰۳.

ج ۱، ص ۱۷۷

۱- خوابی که در این صفحه‌موص ۱۷۸ از برخی راجع به نهاییه نقل شده چندان قابل
 اعتماد نیست و اساسی ندارد. نقد مبسوط این خواب در رساله «نگاهی به آثار شیخ
 طوسی (چاپ شده در «یاد نامه شیخ طوسی»، مشهد، ۱۳۵۴، ج ۳) آمده است.
 نویسنده رساله مذکور از جمله نوشته‌اند: «این خواب مانند سخن آن کسی
 است که گفته: خدمت امام زمان علیه السلام رسیدم، حضرتش فرمود: شرایع محقق
 حلی به استثنای دو سه جا، همه مطالبش مطابق واقع است.
 در صورتی که چنین چیزی محال است؛ زیرا محقق در شرایع تردد در فتوا

بسیار دارد و محال است تردد مطابق واقع باشد».

۱۸۰ ————— الباقی و تکلیف ۱

- الأحكام، والصحيح شرح النهاية، لأن نهاية الأحكام للعلامة الحلبي^(۱).
 (۳) نكت النهاية.
 يأتي التوصل عنه.
 (۴) شرح مشكلات النهاية.
 للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي، ويعتبر عنه
 بمشكلات النهاية أيضاً.
 وعنه عن هذا الشرح الشيخ الطهراني أيضاً في موضع من الذريعة بشرح نهاية
 الأحكام، والصحيح شرح النهاية، لأن نهاية الأحكام للعلامة الحلبي^(۲).
 (۵) شرح ما يجوز وما لا يجوز من النهاية.
 للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي.
 وكذا عتبر عنه الشيخ الطهراني في موضع من الذريعة بشرح نهاية الأحكام،
 والصحيح شرح النهاية، لأن نهاية الأحكام للعلامة الحلبي^(۳).
 (۶) نية النهاية.
 للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي.
 وعنه أيضاً الشيخ الطهراني في موضع من الذريعة بشرح نهاية الأحكام،
 والصحيح شرح النهاية، لأن نهاية الأحكام للعلامة الحلبي^(۴).
 (۷) شرح النهاية.
 لتلميذ المصنف الشيخ نظام الدين أبي الحسن أولي عبدالله سليمان أو سلمان
 بن الحسن أو الحسين أو الحسين الصهرشتي.
 وعنه عن هذا الشرح أيضاً الشيخ الطهراني في الفرقة بشرح نهاية الأحكام.

(۱) الملائكة: ۵۰۶، الفرقة: ۱۱۰/۱۱، ۳۶۶/۲۱۱.

(۲) الملائكة: ۵۰۶، الفرقة: ۱۱۰/۱۱، ۶۶/۲۱۱.

(۳) الملائكة: ۵۰۶، الفرقة: ۱۱۰/۱۱، ۱۱۰/۱۱.

(۴) الفرقة: ۱۱۰/۱۱، ۱۳۶/۲۱۱.

عن والباية وكذا والشعر العسرية ۱۷۹

جمال الدين أبي القاسم عبدالله بن سنة ۵۱۷، وآخره بجسده من أخيه الشريف
 الطاهر عز الدين أبي الكوام حزة بن علي بن زهرة الحسيني، وقرأه أبو الكوام حل
 الشيخ الشريف الزاهد القاري أبي علي الحسن بن الحسن المعروف بابن الحاجب
 الحلبي، وآخره أنه قرأه حل الشيخ الجليل أبي عبدالله الحسين بن علي بن أبي سهل
 الزينوبادي بشهد أمير المؤمنين عليه السلام، وآخره أنه سمعه حل الشيخ الفقيه
 رشيد الدين علي بن زريك القمي والسيد العالم أبي هاشم الجيني بن حزة بن زيد
 الحسيني، وآخره أنها سمعها حل السيد عبدالجبار بن عبدالله القاري الرازي،
 وآخرها أنه سمعه حل مصنفه، ثم ذكره الله طرقتاً أخرى قراءة وإجازة.
 وكما ذكرنا سابقاً أن كتاب النهاية بلغ درجة عالية، وكان هو المحور الأساسي
 آنذاك، لذا تلقاه العلماء بالشرح والتعليق، فمن شروحه:

- (۱) المرشد إلى سبيل التوبة.
 لولد المصنف الشيخ أبي علي بن محمد بن الحسن الطوسي.
 وعنه الشيخ الطهراني في موضع من الذريعة بشرح نهاية الأحكام،
 والصحيح شرح النهاية، لأن نهاية الأحكام للعلامة الحلبي.
 وقال المحدث النوري: شرح ولده الشيخ أبي علي، ولعله بينه كتابه المنسى
 بالمرشد إلى سبيل التوبة^(۱).
 (۲) المفتي في شرح النهاية الطوسية.
 للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي، في عشر مجلدات،
 ينقل عنه السيد ابن طاووس في الإقبال.
 لكن في النسخة المطبوعة من الإقبال ورد فيها اسم المؤلف هبة الله بن سعيد،
 وهو من غلط الناشر، بل هو سعيد بن هبة الله.
 وعنه أيضاً عن هذا الشرح الشيخ الطهراني في موضع من الذريعة بشرح نهاية

(۱) الخاتمة: ۵۰۶، الفرقة: ۱۱۰/۱۱، ۴۰۵/۲۰۲.

ج ۱، ص ۱۷۹ - ۱۸۰

۲- در این دو صفحه چنانکه ملاحظه می شود سخن از شروع نهایه شیخ است،
 و طی این دو صفحه شش بار گفته اند: «اینکه شیخ آقا بزرگ تهرانی از آنها به
 «شرح نهایه الاحکام» تعبیر کرده، نادرست و صحیح آن «شرح النهایه» است.»
 بسی جای تعجب است که چه لزومی داشت این اشتباه ذریعه، شش بار به رخ
 خواننده کشیده شود با اینکه خود شیخ آقا بزرگ تهرانی در «ذریعه» ج ۲۴،
 ص ۴۰۳ ذیل عنوان «نهایه» این اشتباه را اصلاح کرده و متذکر شده است که
 برخی جاها «نهایه الاحکام» گفته ایم، ولی درست «النهایه» است؛ چون «نهایه
 الاحکام» از علامه حلّی است: «لکن وقع هناك منّا خطأ في التسمية، فجاء... شرح نهایه
 الاحکام» بدل «شرح النهایه»... و من المعلوم أنّ الأول اسم لكتاب العلامة الحلّی... حال

طریقنا فی التحقیق:

قد تم تحقیق و تصحیح کتاب «الهیة» فی طئی مراحل:
الأول: مقایلة النسخ التي كانت بأيدينا وهي:

ألف: نسخة طبع جامعة طهران التي تكون مقابلة مع نسخة نسخ اخرى، والتي نشرت على يد الأستاذ دانش بزوه وحققت وطبعت من قبله، وهذه النسخة امتيازات ونصائص بينها الأستاذ المحقق في مقدمته للكتاب وبصورة تفصيلية، ونحن نلفت نظر القارئ الكريم إليها أما النسخ القابل عليها هي:

۱ - نسخة مكتبة الدكتور أسفروم همدوي وهي بخط النسخ تحت رقم ۴۸۷ وتاريخ كتابتها ۷ جمادى الأولى سنة ۱۲۶ هـ ورمزها ب «م». وهذه النسخة إضافة لمقابلتها على يد الأستاذ دانش بزوه فقد قابلناها وعثرنا أيضاً على اختلافات ورمزنا لها ب «م».

۲ - نسخة مكتبة محمد أمين المنجي بخط النسخ تحت رقم ۳۱۸ وتاريخ كتابتها الأول من ذي القعدة سنة ۵۷۹ هـ ورمزها ب «خ».

۳ - نسخة مكتبة مفسى ملك تحت رقم ۳۹۷ وتاريخ كتابتها يوم الاثنين من شهر محرم الحرام عام ۶۲۷ ورمزها ب «مك».

۴ - نسخة مكتبة آية الله الخراساني وهي تشمل على إجازتين من العلامة الخليلي رحمه الله اجتمع الدين أبي عبدالله حسين بن أردشير بتاريخ ربيع الثاني سنة ۶۸۱ هـ، ومن ذلك يتبين أن تاريخ كتابتها كان قبل ذلك وقد رمز لها ب «ص».

۵ - نسخة مكتبة فخر الدين الصوري الأصفهاني، وتاريخ الفراغ من كتابة المجلد الأول منها في فترة همدوي الأخيرة سنة ۱۱۲۴ هـ وتاريخ كتابة المجلد الثاني في الخامس عشر من جمادى الأولى سنة ۱۱۲۴ هـ ورمزها ب «د».

ب: نسخة طبع بيروت ورمزها ب «ب».

ج: نسخة الطبعة الحجرية، وقد استفدنا منها عند موارد اختلاف النسخ ورمزنا لها ب «ح».

الثانية: منح التحقیق، وقد كان سبباً وهماً هو اختيار الأصح متناً عند موارد الاختلاف وجعلها أسلاً، ولا بد من بيان هذه النسخة وهي إن اسماؤنا في موارد اختلاف نسخ «خ» و «مك» و «ص» و «د» كان على ما ذكره الأستاذ دانش بزوه ولكن نسخة «م» والتي رمزنا لها ب «م» التزمنا بمقابلتها وببنا موارد الاختلاف فيها.

الثالثة: استخراج المدارك والأقوال، وقد بذلنا جهتنا على أن نبين بجمع المدارك والأقوال ولم ننشر النظر عن أي شيء إلا أن الموارد التي لم نستخرجها حول قسم المصنوع على صاحبها، وكان منجماً في الاستخراج هو ذكر المدارك والأقوال من اشبهت الكتب سوى الروايات التي قام تخریجها من كتابي الوسائل والمستدرک تديلاً لأن أراد المراجعة إليها.

وتم عمل التحقیق والتصحيح لكتاب «سكت الهیة» وذلك بإجازة هذه الأورد:

۱ - صياغة النسخ التي كانت بأيدينا وهي:

ألف: نسخة جامعة طهران التي كانت تماثل على إتقان وسواب وهي عدية الأخطاء تحت رقم ۶۷۶ ورمزنا لها ب «ك».

ب: نسخة المكتبة الرضوية في مشهد التسعة كتبت بخط النسخ تحت رقم ۶۶۵ بتاريخ القرن العاشر من الهجرة، وهذه النسخة حصل فيها سقط وأخطاء، وقد رمزنا لها ب «ش».

ج: نسخة أخرى للمكتبة الرضوية كتبت أيضاً بخط النسخ تحت رقم ۶۶۶ في تاريخ القرن العاشر من الهجرة، وقد وقع فيها أيضاً سقط وأخطاء ورمزنا لها ب «ر».

د: نسخة الطبعة الحجرية ضمن مجموعة «الجوامع الفقهية» ورمزنا لها ب «خ».

ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۸۷

۳ - چنانکه ملاحظ می شود مصحح این چاپ نهاییه شیخ زابا نهاییه چاپ دانشگاه، و چاپ بیروت و چاپ سنگی مقابله کرده که البته چاپ بیروت - به گفته اهل اطلاع - از روی چاپ دانشگاه، حروفچینی شده و هر دو، یکی حساب می شود و چاپ سنگی هم که وضعش روشن است. می ماند چاپ دانشگاه که با پنج نسخه مقابله و تصحیح شده است و مصحح این چاپ نهاییه را تنها با يك نسخه از آن پنج نسخه - که چاپ قبلی با آنها مقابله شده - مقابله کرده است! و کار خود را تصحیح نامیده و

کتاب را از نو حروفچینی کرده است. به عبارت دیگر: چاپ قبلی با پنج نسخه خطی نهاییه مقابله شده و این چاپ با یکی از همان پنج نسخه! علاوه، مصحح چاپ دانشگاه نسخه بسیار قدیمی دیگری را که کتابت جلد اول آن به سال ۵۴۸ به پایان رسیده در ج ۱، ص ۸۳ معرفی کرده، ولی ظاهراً چون دیر به دست مصحح رسیده از آن استفاده نکرده است، و بدبختانه مصححان این چاپ هم از آن استفاده نکرده‌اند.

علاوه بر همه اینها دو نسخه بسیار با ارزش در کتابخانه آیت الله مرعشی موجود است که مصححان از آنها هم استفاده نکرده‌اند، یکی به شماره ۲۴۱ که در سال ۵۰۷ کتابت و با نسخه اصلی، مقابله شده است (فهرست، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۶)، دیگری به شماره ۱۸۴ مکتوب به سال ۵۳۵، و تصحیح شده از روی نسخه مؤلف.

این دو نسخه از همه نسخه‌های مورد استفاده در چاپ دانشگاه هم قدیمی‌ترند و هم ظاهراً مصحح‌تر، اما ناشر از اینها نیز استفاده نکرده است. تازه چاپ دانشگاه، در سال ۱۳۴۲ یعنی حدود سی سال پیش، با فقد امکانات امروزی منتشر شده و این چاپ در سال ۱۳۷۰ با این همه امکانات جدید، با این وضع!! گذشته از این، در همین دو صفحه چندین اشکال ادبی و فنی به چشم می‌خورد:

* ۱- این تعبیر، نارسا و نادرست است: «تمّ تحقیق «النهاییه» فی طی مراحل:

الاول: مقابله النسخ.

الثانية: منهج التحقيق.

الثالثة: استخراج المدارك و الاقوال»

اولاً: چرا اول مذکر آمده و ثانیه و ثالثه مؤنث؟ حال آنکه هر سه باید مؤنث

باشد.

ثانیاً: مرحله اول و سوم تحقیق عبارت بوده است از «مقابله نسخ» و «استخراج مدارك» ولی مرحله دوم تحقیق، «منهج التحقيق» ذکر شده است و ناسازگاری بین

مرحله اول و سوم با دوم، در این ترکیب کاملاً مشهود است.
ثالثاً: تعبیر «استخراج المدارك و الاقوال» تعبیری رایج در فارسی است و در کتاب عربی درست نیست و تعبیر درست آن در عربی «تخریج الاقوال [عن المصادر - یا - عن المدارك]» است.

* ۲ - در ص ۱۸۶، سطر ۵ تعبیر «خمسة نسخ اخرى» غلط است؛ چون معدود یعنی «نسخة» مؤنث است و باید عبارت چنین باشد: «خمس نسخ اخرى». ثانیاً، ترکیب «نسخة طبع جامعة طهران التي تكون مقابلة مع» حداقل ترکیب جالب و دلپسندی نیست.

* ۳ - سطر ۱۶، ص ۱۸۶ کلمه «الأثنين» چون همزه اش وصل است علامت «ء» نمی‌خواهد، بر فرض هم که قطع بود لازم بود علامت «ء» زیر الف واقع شود چون مکسور است نه روی آن.

* ۴ - سطر ۷، ص ۱۸۶ تعبیر «ربیع الثانی» غلط و درست آن «ربیع الآخر» است.

ثانیاً، این دو اجازه هر دو در این تاریخ نیست بلکه یکی در جمادی الآخرة ۶۸۱ صادر شده است.

* ۵ - سطر ۲۰ - ۲۲، ص ۱۸۶، ترکیب «تاریخ الفراغ... فی غرة جمادی الآخرة» و «تاریخ کتابة المجلد الثانی فی الخامس عشر من جمادی الأولى» از دو جهت نادرست و حرف جرّ «فی» در هر دو مورد زاید و غلط است. توضیح اینکه: اولاً: تاریخ فراغ یا تاریخ کتابت، خود غرة جمادی الآخرة یا الخامس عشر من جمادی الأولى است، نه اینکه تاریخ فراغ و کتابت در غره یا در خامس عشر باشد. بلی اگر کلمه تاریخ نبود «فی» زاید نبود و تعبیر درست بود، چون فراغ و کتابت در غره و در خامس عشر رخ داده است، نه تاریخ فراغ و کتابت. ثانیاً: بهتر بود به جای تاریخ کتابت مجلد ثانی، «تاریخ فراغ از کتابت» ذکر می‌شد. مثل مجلد اول، و ظاهر است که همه مجلد ثانی در يك روز کتابت نشده است.

* ۶ - س ۱۲ و ۱۳، ص ۱۸۷: اولاً تعبیر «الروایات التي قام تخریجها»

متعلق به کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی قدس سره [دانسته شده است. در حالی که ابدأ ارتباطی به «المسائل المصریه» ندارد و اساساً صفحه اول کتاب «فوائد القواعد» تألیف شهید ثانی قدس سره است که با «المسائل المصریه» در یک مجموعه بوده، و ناشر به جای تصویر صفحه اول المسائل المصریه، تصویر صفحه اول «فوائد القواعد» شهید ثانی را آورده است!!

[۱]

باب ماهیه الطهارة وکيفية ترتيبها

الطهارة (۱) في الشريعة اسم لما يُستَباحُ به الدخولُ في الصلاة. وهي (۲) تنقسمُ قسمين: وضوء وتيمم.

(۱) قوله رحمه الله: «الطهارة اسم لما يستباح به الدخول في الصلاة». هذا^(۱) ينتقض طرداً وعكساً: أما الطرد فإن إزالة النجاسات عن الثوب والبدن يستباح بها الدخول في الصلاة وإن كان هو رحمه الله قال: لا يستيان طهارة. وأما العكس فبوضوء الحائض لجلوسها في مصلاها ولا تسبيح به الدخول في الصلاة، وهو طهارة^(۲).

(۲) قوله رحمه الله: «وهو ينقسم قسمين: وضوء وتيمم». وهذا ليس حاصراً، بل إلى وضوء وغسل وتيمم. والراوندي^(۳) اعتذر له: بأنّ الوضوء في اللغة التحسين، وإذا كان كذلك،

(۱) في ح، ش: «وهذا» وفي ش: «ينتقض».

(۲) أجاب عن هذه النكته - كما أشار رحمه الله إليه في ص ۵ - في جواب المسائل المصرية، راجع آخر المجلد الثالث من هذا الكتاب. لم نثر عليه في كتبه المتوفرة لدينا.

(۳)

ج ۱، ص ۱۹۶

۵- این صفحه، که صفحه اول متن کتاب بعد از مقدمه است، اولاً، شماره ۳ پاورقی، مطلبی ندارد، ثانیاً، ادامه پاورقی ۲ هماهنگ با آغاز آن نیست و ظاهراً مطلب پاورقی شماره ۳ ضمن پاورقی ۲ آمده است. در حالی که صفحه اول متن

کتاب به منزله بیت القصید آن است و شایسته دقت بیشتر.
 ثالثاً: دو نسخه بدلی که در پاورقی شماره ۱ بیان شده نه لزومی دارد نه مغیر
 معنی است و نه دردی را دوا می کند، و بهتر بود اصلاً ذکر نشود.
 و این در حالی است که - چنانکه گذشت - گفته اند نسخه «ک» عدیمة
 الاخطاء است، پس اگر «ک» بی غلط است چه لزومی داشت اختلاف «ح» و «ش»
 با آن - یعنی يك غلط قطعی بنا بر تصریح مقدمه - ذکر شود؟

الحج/ زیارة البيت
 ۲۲۱
 فإن أصابت إنساناً أو دابةً، ثم وقعت على الجمرة، فقد أجزأه.
 ولا بأس أن يرمي الإنسان راكياً. وإن رمى ماشياً، كان أفضل.
 ولا بأس أن يرمي عن اللبل، والمبطون، والمغسي عليه، والصبي.
 وينبغي أن يكبر الإنسان بين عقيب خمس عشرة صلاة: يبدأ
 بالتكبير يوم النحر من بعد الظهر إلى صلاة النحر من اليوم الثالث من
 أيام التشريق؛ وفي الأضمار عقيب عشر صلوات: يبدأ عقيب الظهر من
 يوم النحر إلى صلاة الفجر من اليوم الثاني من أيام التشريق.
 ويقول (۱) في التكبير: «الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله، والله أكبر،

باب زیارة البيت والرجوع الی منی
 (۱) قوله رحمه الله: «ويقول في التكبير: الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله، والله
 أكبر على ماهدانا، وله الحمد على ما أولانا ورزقنا من بركة الأنعام».
 وقال في باب صلاة الميدين (۲): «يقول: الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله،
 والله أكبر، الحمد لله على ماهدانا، وله الشكر على ما أولانا ورزقنا من بركة
 الأنعام».
 فهل بهذا الاختلاف وردت الأخبار لم يأتيها ورد الخبر؟ فأنها تختلفان.
 الجواب: الرواية مختلفة، وليس فيها شيء على الصورة التي ذكرها الشيخ
 رحمه الله هنا، وأوضحها ساروا (۳) حstad عن حريمز عن زرارة عن أبي عبد الله
 عليه السلام: الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله، والله أكبر، الله أكبر على ماهدانا، الله

باب النفر من منى ودخول الكعبة وداع البيت
 لا بأس أن ينفر الإنسان من منى اليوم الثاني من أيام التشريق
 - وهو اليوم الثالث من يوم النحر - فإن أتم إلى النفر الأخير - وهو اليوم
 الثالث من أيام التشريق، والرابع من يوم النحر - كان أفضل.
 فإن كان ممن أصاب النساء في إحرامه أو صيداً، لم يجز له أن ينفر
 في النفر الأول، ويجب عليه المقام إلى النفر الأخير.
 وإذا أراد أن ينفر في النفر الأول، فلا ينفر إلا بعد الزوال، إلا أن
 تدعوه ضرورة إليه من خوف وغيره، فإنه لا بأس أن ينفر قبل الزوال.
 وله أن ينفر بعد الزوال ما بينه وبين غروب الشمس. فإذا غابت
 الشمس، لم يجز له النفر، وليبت حتى إلى الغد.

أكر على ما رزقنا من بركة الأنعام.
 لكن لنا لم يكن (۴) الألفاظ معتبرة، اختلف ألفاظه رحمه الله المراد حاصل،
 ويدل على ذلك رواية (۵) محمد بن مسلم عن أحدهما قال: سألت عن التكبير أيام
 التشريق، قال (۶) عليه السلام: كم شئت، إنه ليس بوقت.

(۱) الرسائل، ج ۵، الباب ۲۱ من لوب صلاة العيد، ص ۱۲۳
 (۲) في كتاب الصلاة، ص ۳۷۱.
 (۳) الرسائل، ج ۵، الباب ۲۱ من أبواب صلاة، ج ۲، ص ۱۲۳ بتفاوت، واضح الباب.
 (۴) في كتاب الصلاة، ص ۳۷۱.
 (۵) الرسائل، ج ۵، الباب ۲۱ من لوب صلاة العيد، ج ۱، ص ۱۲۹.
 (۶) في كتاب الصلاة، ص ۳۷۱.

ج ۱، ص ۵۳۹ - ۵۴۰

۶ - چنانکه ملاحظه می شود در این دو صفحه چهار نسخه بدل ذکر شده است:

۱ - اليوم الثالث من أيام التشريق/ خ ل: «يوم الثالث...»

۲ و ۳ - اليوم الثاني من أيام التشريق/ خ ل: «يوم الثاني...»

۴ - اليوم الثالث من يوم النحر/ خ ل: «يوم الثالث...»

اکنون باید پرسید ذکر این نسخه بدله چه دردی را دوا می کند؟ و جلو کدام

اشتباه را می گیرد؟

آیا این کار جز شلوغ کردن صفحه و پرت کردن حواس خواننده و اسراف کاغذ ثمره دیگری دارد؟ از سوی دیگر همین نسخه بدلها در چاپ دانشگاه، ج ۱، ص ۲۷۳ هم آمده است و نیازی نبود بر فرض ارزش داشتن، دو باره در این چاپ نقل شود.

بسیاری از نسخه بدلهایی که در این چاپ ذکر شده از همین قبیل است.

۵۷۹

فهرس الجماعات والقبائل

۱.

آل عتد (ص) ۲۰۳ - ۲۱۳ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲
الانحة (ع) ۲۱۱ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۷ - ۳۱۱ - ۳۳۰ - ۳۶۶ - ۳۹۹
انحة السنين ۳۳۶
اسحاب الحديث ۳۶۱
الانبياء (ع) ۳۱۱
اهل الاسلام ۲۵۶ - ۲۵۷
اهل الجزيرة ۴۱۱
اهل الحرب ۴۱۷
اهل الخلافة ۲۵۷
اهل الشام ۲۸۵ - ۴۱۷
اهل الطائف ۴۱۷
اهل طبرستان ۴۱۱
اهل العراق ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۴۱۱
اهل الكتاب ۴۱۱ - ۴۱۵
اهل المدينة ۴۱۱
اهل مصر ۴۱۱

فهرس الواسع

۳۶۷	باب صلاة المريض والمرحل والمران وشبههم
۳۶۸	كيفية صلاة المريض
۳۶۸	صلاة التريق
۳۶۹	صلاة المظنون والسلس والتقيد والمران
۳۷۰	باب صلاة الحرف والمطاردة والمساجفة
۳۷۰	كيفية صلاة الحرف
۳۷۱	كيفية صلاة المطاردة والمساجفة
۳۷۱	باب الصلاة في السبينة
۳۷۲	باب صلاة العبدین
۳۷۳	وقت الصلاة العبد
۳۷۳	في آداب الخروج إليها
۳۷۴	كيفية صلاة العبد
۳۷۴	أحكام خطبة العبد
۳۷۵	باب صلاة الكسوف والزلازل والرياح السود
۳۷۶	في وقت صلاة الآيات
۳۷۸	استنباب قراءة السور الطوال فيها
۳۷۸	باب صلاة الاستسقاء
۳۷۹	باب نوافل شهر رمضان وغيرها
۳۷۹	في عدد نوافل شهر رمضان وقتها
۳۸۰	صلاة أمير المؤمنين
۳۸۱	صلاة نافلة وصلاة جعفر
۳۸۱	صلاة يوم النديير
۳۸۲	صلاة يوم الميت وليلة النصف من شعبان
۳۸۲	كيفية صلاة الحاجة

ج ۱، ص ۵۸۷ - ۵۷۹

۷ - این دو صفحه نمونه دیگری از بی توجهی به کتاب و خواننده و سهل انگاری در کار نشر است؛ زیرا صفحه ۵۸۷، ده صفحه قبل از جای طبیعی خود یعنی به جای ص ۵۷۸ صحافی شده، و ص ۵۷۸، ده صفحه بعد از جای طبیعی خود به جای ص ۵۸۷ واقع شده و شماره صفحات چنین از آب در آمده است: ۵۷۷ - ۵۸۷ - ۵۷۹ - ۵۸۰ / ۵۸۶ - ۵۷۸ - ۵۸۸ - ۵۸۹.

و نتیجه يك صفحه از فهرست، موضوعات در وسط «فهرست اماکن و

فهرست جماعات» واقع شده و يك صفحه «فهرست فرق» در وسط «فهرست موضوعات» قرار گرفته است!

۶ رسالة المسائل المصرية

وبقولنا «على وجه مخصوص» القربة، ولا حاجة إلى الاستباحة. ويمكن أن يقال: أما نقضه على النهاية بوضوء الخائض في زمان حيضها، فلا نسلم أن ذلك يسمى طهارة، ونطالبه من أين عرف تسميته بذلك، وإنما يستفاد الوضع^(١) من أهل الاصطلاح، وهو مفقود، وليس تسميته وضوءً مستلزماً تسميته طهارة، ولأن الطهر في مقابلة الحيض، فلا يجتمعان؛ فلو صدق عليه اسم الطهارة، لصدق على فاعلته في زمان الحيض الطهر. وأما تصويبه حدّ المبسوط، فوهم فاحش، لأنه في غاية الإجمال بحيث لا يفهم منه شيء على التعيين أصلاً، بل هو منطبق بلفظه^(٢) على كثير مما يفعل في البدن، وليس طهارة. ولو قال: لم أرد بالمخصوصة^(٣) ما أشرت إليه، وإنما أردت الوضوء أو الغسل.

قلنا: فالتعريف إذا باللفظ الثاني لا الأول، وقد كان متشاغلاً بعده^(٤) ألفاظ لا يدل عليها ألفاظ التعريف، ومن الشروط في التحديد تجتنب الألفاظ المبهمة.

ثم لو زال العلم في هذا التعريف بالعناية، لأمكن في كلام النهاية. وقوله: المراد بقوله: «في البدن مخصوصة» الاحتراز من إزالة النجاسة^(٥)؛ إن أراد أن^(٦) نفس اللفظ دال على ذلك، فهو مكابرة؛ وإن أراد أنه يدل مع التفسير، كان ذكره تطويلاً.

وقوله: يستغنى بقولنا: «على وجه مخصوص» عن ذكر الاستباحة؛ وهم أيضاً، لأن اللفظ لا يدل على ذلك، وإنما يدل بالعناية؛ ولأن الشيخ

(١) م: «عل تلفظه».

(٢) ن: «متشبيهاً على تقدم».

(٣) ليس «أن» في (م).

(٤) م: «الموضوع».

(٥) م: «بالمخصوصية».

(٦) ن: «النجاسات».

ضميمة ج ٣ (المسائل المصرية)، ص ٦

٨- در سطر ١٢، ١٣ این صفحه پنج کلمه ساقط شده که بدون آنها قطعاً کلام بی معنی و غلط است، و مصححان متوجه سقط آنها نشده و معلوم نیست چگونه تصحیح کرده اند؟ چون شرط اول تصحیح این است که مصحح معنای کلام را نورعلم/ ٢٩

بفهمد و بر اساس فهم معنی و مُحَصَّلِ مراد، عبارت را بر اساس نسخ تصحیح کند نه اینکه هرچه در نسخه آمده، ردیف کند و در پاورقی بنویسد: در فلان نسخه چنان و در فلان چنین آمده است!!

در سطر ۱۲ و ۱۳ این صفحه چند کلمه ساقط شده: «متشاعلاً بتعریف لفظٍ واحدٍ فصارٍ» و عبارت کامل چنین است:
« و قد كان متشاعلاً بتعریف لفظٍ واحدٍ فصار متشاعلاً بعدة ألفاظٍ لا يدل عليها ألفاظ التعریف»

همچنانکه در چاپ دیگر المسائل المصریه یعنی چاپ استاد گرامی حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای استادی دامت افاضاته ضمن «الرسائل التسع» ص ۲۰۰ آمده است و علاوه بر چاپ دیگر مسائل مصریه، شهید در آغاز شرح ارشاد، عبارت مسائل مصریه را همین گونه که نقل کردیم آورده است. ثانیاً: پاورقی شماره ۴ که گفته‌اند: «متشبعاً علی تقدّم» غلط فاحش است و ذکر آن دردی را دوا نمی‌کند.

برای حسن ختام این هم اضافه شود که در مقدمه جلد اول، از ص ۵ تا ۸۱، شرح حال شیخ به قلم شیخ آقا بزرگ قدس سرهما چاپ شده است که جز تکرار مکررات نامی بر آن نتوان گذاشت؛ زیرا این شرح حال تاکنون بارها چاپ شده است از جمله در آغاز تفسیر تبیان چاپ بیروت و ایضاً افست آن در قم، بعضاً در آغاز نهاییه شیخ چاپ بیروت و ایضاً افست آن در قم.



تازه‌های کتاب



* قرآن *

۱ - صيانة القرآن من التحريف، محمد هادي معرفت، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۱۳ق، ۳۲۸ صفحه.

بعضی عناوین فصول کتاب:
التحريف في اللغة و الاصطلاح،
ملخص دلائلنا على دحض شبهة
التحريف، تصريحات أعلام الطائفة،
التحريف عند حشوية العامة،
التحريف في كتب العهدين، التحريف
عند متطرفة الأخبارية.

این کتاب پیش از این نیز در حجم
کمتر توسط دارالقرآن الکریم منتشر

شده بود.

۱۲۸ صفحه.

* حدیث *

۲ - بقاء و زوال دولت، عبدالکریم بن محمد یحیی قزوینی، به کوشش: رسول جعفریان، قم، کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۱، ۲۵۴ صفحه.

«غررالحکم و دررالکلم» اثر عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی مشتمل بر کلمات قصار امیرالمؤمنین است که بر اساس حروف الفبا ترتیب یافته است.

عبدالکریم بن محمد یحیی قزوینی (زنده در ۱۱۲۴ق) کتاب غرر و درر را به ترتیب موضوعی در نود و نه باب با عنوان «نظم الغرر و نضد الدرر» شرح کرده است. اهتمامگر ارجمند ابواب ششم تا هشتم نظم الغرر که در باب سیاست و حکومت بوده است را آماده و منتشر کرده است. رساله آئینه شاهی از ملا محسن فیض کاشانی نیز ضمیمه این کتاب است.

* امامت *

۳ - الغدير و المعارضون، سید جعفر مرتضی، بیروت، دارالامیر، ۱۴۱۳ق،

تازه‌های کتاب

مؤلف در این کتاب داستان غدیر خم را - با تمام اهمیت و حساسیتی که دارد - مورد بحث قرار داده و از نقاط ابهام و برداشتهای اشتباهی که در باره آن ابراز شده، پرده برداشته است، و توجه خود را به کاوش در ابعادی از این واقعه متمرکز ساخته که به نظر وی عنایت شایسته‌ای از طرف محققان و کاوشگران در باره آن به عمل نیامده است. (از مجله نورالاسلام، ش ۳۳ - ۳۴).

* فقه و اصول *

۴ - نهایة المرام فی شرح مختصر شرائع الاسلام، فقیه محقق سید محمد عاملی (صاحب مدارک)، ج ۱، تحقیق حاج آقا مجتبی عراقی، شیخ علی پناه اشتهااردی و آقا حسین یزدی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق، ۵۰۹ صفحه.

کتاب حاضر که در ذریعه (ج ۱۶)، ص ۲۰) از آن به «غایة المرام...» نیز یاد شده، تکمله و تتمیم کتاب «مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان» تألیف محقق اردبیلی قدس سره است، بدین توضیح که مؤلف مجمع

الفائده از اول کتاب نکاح تا ابتدای کتاب صید و ذبأحه ارشاد را یا شرح نکرده و یا چون به دلیل بدخطی بعضی از نسخه‌های مسوده قابل انتفاع نبوده، از شاگردش مرحوم صاحب مدارک خواسته است که بخشهای مذکور را از کتاب ارشاد الأذهان شرح کند ولی صاحب مدارک (ره) به جهت رعایت ادب و احترام استادش محقق اردبیلی قدس سره، بخشهای مذکور را از کتاب مختصر النافع (تألیف محقق حلّی) شرح کرده است.

تحقیق کتاب بر اساس ۶ نسخه انجام یافته است و مجلد حاضر تنها کتاب النکاح را در بر می‌گیرد. توفیق محققان گرانقدر در تکمیل بقیه مجلدات کتاب را از خداوند سبحان خواستاریم.

با تحفظ بر قدردانی از تلاش مصححان محترم بیفزاییم که مصادر بسیاری از مواضع کتاب که غالباً یافتن آنها سهل الوصول هم بوده تخریج نشده است برای نمونه می‌توان به این صفحات مراجعه کرد: ص ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۸، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۶، ۲۵۰، ۲۷۷، ۳۲۷، ۳۵۰.

۵ - الرّسائل الفشارکیّة، آیت الله سید محمد طباطبائی فشارکی، تحقیق و نشر: قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق، ۶۲۱ صفحه.

این کتاب مجموعه شش رساله است به نامهای: ۱ - أصله البرائة؛ ۲ - مسألة تقوی السافل بالعالی؛ ۳ - الدماء الثلاثة؛ ۴ - أحكام الخلل فی الصلاة؛ ۵ - فی الخیارات؛ ۶ - فی الإجارة.

۶ - رسالتان فی الإرث و نفقة الزوجة، آیت الله العظمی اراکی، قم، در راه حق، ۱۴۱۳ق، ۲۹۶ صفحه (۲۳۸+۵۸).

مجموعه دورساله فقهی است یکی در باره «ارث» و دیگری در خصوص «نفقه زوجه» مختصر و مفید و با چاپ و صحافی خوب و درخور تقدیر، که محققان فقه امامیه را سودمند تواند بود.

۷ - قرض الحسنه، محمد حسین ابراهیمی، قم، ناشر: مؤلف، چاپ و پخش: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ۱۰۶ صفحه.

مؤلف در این اثر کوشیده است با عنایت به کل سیستم اقتصادی اسلام و آیات و روایات، جوانب گونه‌گون

«قرض الحسنه» را مورد بحث و تحلیل قرار دهد.

بحث در باره قرض الحسنه، زیر مجموعه یکی از مباحث فقهی و نظام اقتصادی اسلام است که تاکنون در باره این موضوع مهم، کتابی مستقل نوشته نشده و جوانب گونه‌گون آن مورد کاوش و پژوهش قرار نگرفته بوده است.

این کتاب از دو بخش تشکیل یافته: در بخش اول قرض الحسنه در قرآن، سنت و تاریخ را مورد بحث قرار داده و در بخش دوم، قرض الحسنه در فقه، اقتصاد جدید و قرض الحسنه، و قرض الحسنه در قانون اساسی را بررسی کرده‌اند. پایان بخش کتاب نیز قانون قرض الحسنه در جمهوری اسلامی ایران است.

۸ - أحكام المحبوسين في الفقه الجعفري، محمد باقر خالصی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق، ۱۷۰ صفحه.
مؤلف با استفاده از آیات قرآن و روایات اهل بیت، مواردی که مشروعیّت حبس مجرمین از آنها استفاده می‌شود را مورد بحث و بررسی قرار داده است. کتاب از يك مقدمه و

تازه‌های کتاب

دو بخش تشکیل شده: در فصل اول مواردی برشمرده شده که مجرم به حبس ابد محکوم می‌شود و در فصل دوم موارد حبس غیر ابد استقصا شده است.

ارجاعات کتاب روشمند نیست و مشخصات دقیق مآخذ و منابع کتاب نیز تعیین نگردیده است.

شایان ذکر است که اخیراً نیز کتابی دیگر در همین موضوع با مشخصات ذیل منتشر شده است:

موارد السجن في النصوص و الفتاوی، نجم الدین طبسی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰، ۶۳۲ صفحه.

۹ - رساله نمونه: احکام تقلید و اجتهاد مطابق با فتاوی و نظریات حضرت امام خمینی، عبدالرحیم موگهی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ۲۳۴ صفحه.

کوششی است برای سهل الوصول ساختن احکام شرعی که در مجلدات متعددی تدوین شده و این مجلد شامل احکام تقلید و اجتهاد است، بسیار دقیق، روشمند و زودیاب. آنچه در این مجلد و مجلدات دیگر آمده منطبق است با

فتاوی حضرت امام رضوان الله علیه که بر اساس رساله توضیح المسائل، حواشی عروة الوثقی، تحریرالوسیله و استفتات جدید تنظیم شده است.

۱۰ - در محضر شیخ انصاری، جواد فخار طوسی، قم، نشر مرتضی، ۱۳۷۱، ۲۶۴ صفحه.

شرح قسمتی از بحث «خيارات» کتاب مکاسب شیخ اعظم انصاری است که با استفاده از تقریرات درس حضرت آیت الله پایانی تدوین شده است.

* وحدت اسلامی *

۱۱ - اندیشه تفاهم مذهبی در قرن هفتم و هشتم هجری، رسول جعفریان، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ۱۰۴ صفحه.

در مقدمه مؤلف آمده است: مقصود ما [از تألیف این کتاب] کوششهایی است که به هدف زدودن تعصبات مذهبی صورت گرفته و - درست به همین معنایی که امروز از تفاهم شیعه و سنی در نظر داریم - در جریان بوده است. البته همیشه يك دیدگاه مشخص راجع به نوع وحدت و شکل آن نبوده

اما در مجموع باید گفت: در دوره‌هایی از تاریخ اسلامی، راههای جدی برای تفاهم مطرح شده و مسئله وحدت تنها در يك مشت شعار و یا مصلحت اندیشی‌های مقطعی خلاصه نشده است. البته مصلحت بین‌ها می‌توانسته انگیزه‌ای برای احترام به تفاهم باشد اما اینکه به هر حال باید راهی یافت تا مسئله تفاهم، جدی مطرح شود، همیشه دغدغه ذهنی اندیشمندان مسلمان بوده است....

اینک ما چند نمونه از تجربه‌های علمی قرن ششم و هفتم هجری را که در راه تفاهم ایجاد شده بیان می‌کنیم... تجربه‌هایی که باید فرا روی ما باشد....

یکی از مهمترین اهداف ما در این نوشته، نشان دادن این امر است که در گذشته نیز کسانی داعیه وحدت داشته‌اند و این مسئله معلول حوادث دوره اخیر نمی‌باشد. (ص ۷ - ۱۰).

«عبدالجلیل قزوینی رازی و اندیشه تفاهم مذهبی»، «قوامی رازی و اندیشه تفاهم مذهبی» و «علاء الدوله سمنانی، راهی نو برای تفاهم مذهبی» از عنوانهای اصلی مباحث کتاب

است، در اینجا به دو نمونه کوتاه از مطالب آن اشاره می‌کنیم:

۱ - «شاعر ما [قوامی رازی] همچنین تأکید می‌کند که مسئله شتم صحابه از سوی شیعه، تنها يك تهمت بوده و شیعه، به هیچ روی چنین برخوردی با اصحاب رسول الله (ص) ندارد: میر تو تهمت شتم صحابه بر شیعت/مگوی چیزی کت واجب آید استغفار.» (ص ۶۷ - ۶۸).

۲ - او [قوامی رازی] برتری امیرالمؤمنین (ع) را بر خلفا به صراحت اعلام کرده و نهادن وی را پس از خلیفه سوم دور از خرد می‌داند آنجا که می‌گوید: مرتضی کز پیش بوبکر و عمر باشد به علم/کی رواداری که فرمان از پس عثمان دهد. (ص ۶۸، ۶۹).

* اخلاق و معارف اسلامی *

۱۲ - نخستین رساله اخلاق و تعلیم و تربیت اسلامی از امام علی علیه السلام، زین العابدین قربانی لاهیجی، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۱، ۴۷۹ صفحه.

این کتاب شرح و توضیح نامه‌ای

از امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام است که امام بعد از انصراف از صفین مرقوم فرموده است.

این نامه تاریخی را شیعه و سنی و از آن جمله شریف رضی در نهج البلاغه (نامه ۳۱) در کتب خود آورده و به آن استناد کرده‌اند. دانشمند معروف اهل سنت «ابو احمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری» استاد شیخ صدوق، تمام آن را در کتابش «الزواجر و المواعظ» آورده و در باره آن گفته است: «اگر از حکمت عملی چیزی یافت شود که لازم باشد با طلا نوشته شود، همین رساله است که امام علی علیه السلام در آن جمیع ابواب علم و طرق سلوک آن و تمام منجیات و مهلکات و راههای هدایت و مکارم اخلاق و اسباب سعادت و طرق رهایی از این مهلکه‌ها و وصول به بالاترین درجات کمال انسانی را با بهترین عبارات بیان فرموده است.» (از پیشگفتار کتاب).

۱۳ - الحقیبة (مناظرات و محاورات)، مصطفی مرتضی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ۲۵۵ صفحه.

این کتاب، ثبت برخی از خاطرات علمی نگارنده، فوائد و پاسخ به پرسشهایی است که در محافل و مجالس مختلف و به صورت مناظره مطرح شده است و مؤلف آن سید مصطفی مرتضی حسینی عاملی (والد محترم دانشمند گرامی استاد علامه جعفر مرتضی حسینی عاملی) بدانها پاسخ گفته است. برخی عنوانهای بیست گانه کتاب که هر کدام شامل يك فصل و در باره موضوعی مستقل است عبارتند از تلقین میت (بعد از اینکه روح از جسد آدمی مفارقت کرد و میت همچون چوب خشک و سنگ جامدی عاری از هرگونه حیات شد و بی حس و حرکت ماند، تلقین و تعلیم او چیزی را که در زمان حیاتش نفهمیده چه سودی دارد؟)، معراج، اقامه عزای امام حسین علیه السلام، خلق عیسی بدون پدر، آیا حضرت فاطمه افضل است یا حضرت مریم؟

* افکار امام خمینی *

۱۴ - عقاید امام راحل(ره): توحید، توکل، امام زمان(عج)، نمایندگی ولی فقیه در سپاه ولی امر، ۱۳۷۱، ۶۴

صفحه.

انتشار این کتاب کوششی است در نشر موضوعی سخنان حضرت امام قدس سره در مسائلی اعتقادی و معنوی. کتاب حاضر در سه موضوع توحید، توکل، و امام زمان(عج) فراهم آمده است که از کتب «صحیفه نور» و «در جستجوی راه از کلام امام» استفاده شده است.

* جغرافیای تاریخی اماکن مقدس *

۱۵ - سیری در اماکن سرزمین وحی، علی اکبر حسینی، تهران، معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری، ۱۳۷۱، ۱۳۶ صفحه.

در این کتاب آثار اسلامی مکه و مدینه وصف شده و در هر مورد، مدارک و مآخذ آن نیز ذکر شده است.

بعضی از عناوین مطالب کتاب عبارتند از: جغرافیای مدینه، تغییرات و توسعه‌های مسجد النبی(ص) در طول تاریخ، اصحاب صُفّه، بیت الأحران، کعبه در قرآن و روایات، حجرالأسود، حطیم.

۱۶ - آثار اسلامی مکه و مدینه، رسول جعفریان، تهران، حوزه

نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت: نشر مشعر، ۱۳۷۱، ۱۴۰ صفحه، مصور.

این کتاب در جهت آشنا نمودن حاجیان و علاقه‌مندان به اماکن مقدس اسلامی مکه و مدینه تدوین شده است. کتاب از چهار بخش تشکیل یافته است: جزیره العرب، مکه مکرمه، مدینه منوره، و تصاویر.

* ردّ وهابیت *

۱۷ - نفس الرحمن فیما لأحباب الله من علو الشأن، سید اسماعیل بن مهدی بن حمید غربانی حسنی (۱۳۰۴ - ۱۴۰۰ق)، مقدمه و اشراف: علی بن عبدالوهاب بن هائل، چاپ چهارم، ابوظبی، مؤسسة دارالفکر، ۱۴۱۰ق، ۳۱۲ صفحه.

پاسخی صریح و قوی است همراه با استدلال، روایت و حدیث از کتب و منابع اهل سنت به وهابیان. این کتاب از این جهت اهمیت دارد که بدون در نظر گرفتن منابع و کتابهای شیعه به مقابله با وهابیت برخاسته و آنان را شدیداً مورد حمله قرار داده است.

تازه‌های کتاب

* تاریخ، رجال، شرح حال *

۱۸ - طبقات الأسماء المفردة من الصحابة و التابعین و أصحاب الحدیث، ابوبکر بن هارون بن روح البردیجی، تحقیق و مقدمه: سکینه شهابی، دمشق، دار طلاس للدراسات و الترجمة و النشر، ۱۴۱۳ق، ۱۶۶ صفحه.

این کتاب بر اساس دو نسخه خطی از کتابخانه ظاهریه دمشق تحقیق شده است (از مجله الرصد الثقافی، ش ۲۸).

۱۹ - المصلح الإسلامی، السید محسن الامین فی ذکراه السنویة الأربعین، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دمشق، دمشق، ۱۴۱۲ق، ۲۲۳ صفحه.

این کتاب محصول کنگره‌ای است که به مناسبت چهلمین سال وفات مصلح بزرگ حضرت آیت الله علامه سید محسن امین عاملی به همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دمشق برگزار شده است.

کتاب با زندگینامه علامه امین عاملی شروع می‌شود و به دنبال آن

گزارش روزانه و متن مقالات ارائه شده به کنگره، آمده است.

عنوان بعضی مقالات چنین است:
الجانب الفقهي من شخصية العلامة الأمين العلمية/العلامة الشيخ محمد مهدي شمس الدين؛ بعض ذكرياتي مع والدي/السيد حسن الأمين؛ السيد محسن الأمين من خلال شعره/الشيخ قاسم شرف؛ الجانب الإصلاحي للعلامة السيد محسن الأمين العالمي.
۲۰ - تاريخ گسترش تشيع در ري، رسول جعفریان، تهران، آستان مقدس حضرت عبدالعظيم، ۱۳۷۱، ۱۲۶ صفحه.

نویسنده در این کتاب سیر تحوّل مذهبی شهر ری را از ناصبی‌گری به تشیع، گسترش تشیع، دلایل این گسترش و نیز گوشه‌ای از تلاشهای شیعیان ری در طول تاریخ را طی چند فصل ارائه داده است.

۲۱ - سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، علی اکبر ذاکری، ج ۱ (استانداران و فرمانداران)، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ۵۶۷ صفحه. (با فهارس).

این کتاب در دو بخش و چند فصل تدوین شده است، بخش اول آن در باره خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عزل و نصب کارگزاران و شامل سه فصل (۱ - بیست و پنج سال خلافت، ۲ - خلافت امیرالمؤمنین، ۳ - شرایط و اختیارات کارگزاران) و بخش دوم مشتمل بر ۱۴ فصل در شرح حال استانداران و فرمانداران است.

در پیشگفتار مؤلف (ص ۲۶) می‌خوانیم: «در ضمن مطالعه این کتاب... با شیوه حکومتی و سیره عملی امیرالمؤمنین (ع) آشنا می‌شویم، چرا و چگونه حضرت حکومت را پذیرفت و با چه ملاکهایی افراد را برای مناصب و پستهای اداری بر می‌گزید، با بخشی از دستور العملها و بخشنامه‌هایی که برای کارگزاران خود می‌نوشت و دستوراتی را که در راه بهسازی جامعه صادر می‌کرد و رابطه‌ای که بین ولی مسلمین و کارگزاران مناطق بود، نظارتی که بر کار کارگزاران و کنترل آنان داشت، توجه به گزارشاتی که از طریق مردم در رابطه با کار و فعالیت‌های کارگزاران به آن حضرت می‌رسید و ترتیب اثر دادن به

آنها، بهره جستن از نظرات مشاوران و نزدیکان معتمد برای تعیین و عزل کارگزاران، و...»

همانطور که مؤلف محترم در پیشگفتار خود آورده است کتاب حاضر در سه مجلد عرضه خواهد شد، جلد دوم ادامه بخش دوم جلد اول و دارای دو فصل شامل شرح حال کارگزاران مصر و بصره و جلد سوم، عهده دار شرح حال بقیه کارگزاران است. این گرامی اثر، نتیجه مطالعات مؤلف محترم در جبهه جنگ تحمیلی است. توفیق ایشان در آماده سازی دیگر مجلدات کتاب را از خداوند سبحان مسئلت داریم.

۲۲ - عبقات الانوار: لمحة من حياة أعلام الأمة الإسلامية، (دراسة مختصرة و لمحة خاطفة و میض بارق من حياة الأعلام الذين لهم مقام يُزار في دمشق)، سيد عادل العلوي، قم، مؤسسه اسلامی تبليغ و ارشاد، ۱۴۱۲ق، ۱۵۲ صفحه.

* فرق و مذاهب *

۲۳ - العلويون و التشيع، على عزيز ابراهيم، مقدمه: علامه سيد محمد

تازه‌های کتاب

حسين فضل الله، بيروت، دارالإسلاميه، ۱۴۱۳ق، ۱۵۶ صفحه. مؤلف این کتاب کوشیده تا روشن نماید که فرقه علوی طایفه‌ای است که از آغاز از روش اسلامی شیعی که همان مذهب امام جعفر صادق(ع) است، پیروی نموده‌اند.

بعضی از عناوین فصول کتاب: الأصاله الاسلاميه للعلويين، التسميه في أسبابها التاريخيه، التاريخ الإسلامی العلوی فی فواجهه الكبرى، العلويون فی نزعتهم التصوفيه (از مجله الرصد الثقافي، ش ۲۷).

* ادبیات *

۲۴ - الطريقة النقية في شرح النهجة، المرضية، جلد اول، نقی منفرد، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ۲۲۰ صفحه.

کتاب شرحی است گسترده و روان بر کتاب نهجه المرضیه جلال الدین سیوطی که آن نیز شرحی است بر الفیه ابن مالک اندلسی در علم نحو و صرف زبان عربی. این جلد مشتمل بر شرح و توضیح عبارات متن کتاب سیوطی است از آغاز تا پایان بحث «افعال

قلوب».

مجموعه مقالاتی است در شرح حال، کتابشناسی و نقد و بررسی برخی از کتابها و متون تفسیری، حدیثی و فقهی.

قابل ذکر است که عنوان عربی کتاب با محتوای آن که به زبان فارسی است مناسبت ندارد.

* فلسفه غرب *

مجموعه مقالات این کتاب مبتدیان را به کار آید و محققان و اندیشوران را دانش افزاید.

۲۵ - فرهنگ: ویژه پدیدار شناسی، کتاب یازدهم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، پاییز ۱۳۷۱، ۲۶۰ صفحه.

فهرستهای مختلف و فنی، امروزه از لوازم ضروری اینگونه کتابهاست که متأسفانه در این کتاب بجز فهرست مطالب هیچ گونه فهرست دیگری نیامده است.

مجموعه مقالاتی است در باره مکتب «پدیدار شناسی». در زبان فارسی، این نخستین کوشش جدی و منظم در معرفی این مکتب فلسفی است. (از مقدمه کتاب).

شایان ذکر است که چندین مقاله این مجموعه در مجله نورعلم چاپ شده است.

عنوان بعضی مقالات این مجموعه عبارتند از: تأملی در معنای یقین در فلسفه دکارت، فلسفه سیاسی کانت، پدیدار شناسی دین، پدیدار شناسی و فلسفه علم.

۲۷ - سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بیژن ایزدی، با همکاری حسین صالحه، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ۱۹۱ صفحه.

* کلیات *

حسن فخرالشریعه - محسن حسین زاده

۲۶ - چهل مقاله، رضا استادی، قم، کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۱ ش، ۷۱۶ صفحه.



پرسش و پاسخ

آقای یونس طبرسی از حوزه علمیه مشهد مقدس سؤال کرده‌اند:
آیا هدایت و ضلالت بشر به دست خود او است یا خیر؟ اگر به دست او می‌باشد پس مقصود
از آیه کریمه «بُضِلُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدَى مَنْ يَشَاءُ» چیست؟
پاسخ: روش صحیح در تفسیر آیات قرآن و به دست آوردن مفاد واقعی آنها
این است که همه آیات وارد در يك موضوع، مورد مطالعه قرار گرفته، تفسیر گردند.
چنانکه علی(ع) در وصف قرآن فرموده‌اند:
يَنْطِقُ بِغَضٍ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ.^۱
برخی از آیات قرآن به کمک برخی دیگر سخن می‌گویند و برخی از آن بر برخی دیگر
شهادت می‌دهند.

بر این اساس می‌گوییم: مفاد آیه یاد شده و آیات مشابه آن بیش از این
نیست که مشیت خداوند به هدایت هر کس تعلق بگیرد، او را هدایت کرده و به
ضلالت هر کس تعلق بگیرد، او گمراه خواهد شد و به عبارت دیگر تحقق یافتن

.....
۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

هدایت و ضلالت بدون اذن و مشیت تکوینی الهی امکان پذیر نیست. و اما اینکه مشیت الهی به هدایت یا ضلالت چه کسانی تعلق گرفته و آیا مشیت الهی از طریق اراده و اختیار انسانها تحقق می‌یابد یا به صورت جبری و اضطراری؟ از آیات مزبور مطلبی در این باره به دست نمی‌آید.

ولی آیات دیگر قرآن آن را بیان کرده است و آن اینکه هر يك از هدایت و ضلالت - که بدون مشیت الهی تحقق نخواهد پذیرفت - اسباب و عواملی دارد که همگی در اختیار انسانها می‌باشد و این خود انسان است که با اختیار و انتخاب آن عوامل، خود را در مسیر هدایت یا ضلالت قرار می‌دهد. از عوامل هدایت امور زیر را می‌توان نام برد:

۱ - ایمان و عمل صالح (یونس(۱۰): ۹۱)

۲ - پیروی از دستورات خدا (مائده(۵): ۱۵ - ۱۶)

۳ - تضرع به سوی خداوند (شوری(۴۲): ۱۳)

و در باره عوامل گمراهی امور زیر را می‌توان نام برد.

۱ - دل بستگی بسیار به دنیا (ابراهیم(۱۴): ۳)

۲ - کتمان نمودن حقایق (بقره(۲): ۱۷۴ - ۱۷۵)

۳ - هم‌نشینی با افراد نا اهل (فرقان(۲۵): ۲۷ - ۲۹)

۴ - پیروی از مستکبران (احزاب(۳۳): ۶۷)

۵ - محاسبه‌های بی اساس (اسراء(۱۷): ۴۸)

قرآن کریم با صراحت می‌فرماید: فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ (صف(۶۱): ۵):

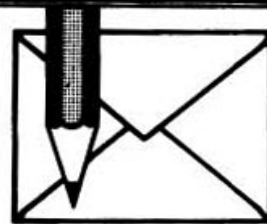
آنگاه که از طریق حسن منحرف شدند خداوند دل‌هایشان را از مسیر سعادت بازداشت.^۱
اصولاً: إضلال (گمراه ساختن) به این معنا که کسی با فریبکاری و نیرنگ یا از روی قهر و اکراه، فردی را به گمراهی بکشاند از افعال قبیح است و خداوند از هر گونه فعل ناروا منزه می‌باشد. و مقصود از نسبت دادن فعل «إضلال» به خداوند، مجازات گمراهان و مؤاخذه آنان به اعمال ناروایشان می‌باشد.^۲

علی ربانی گلپایگانی

۲ - جهت آگاهی بیشتر در این باره رك: جبر و اختیار (بحثهای استاد جعفر سبحانی)، فصل هفتم.

۳ - در این باره رك: مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۸، تفسیر آیه ۲ سوره بقره، و مفردات راغب ماده ضل.

نامه‌ها



مدیر محترم مجله نورعلم:

ضمن تشکر و سپاس از مراحم عالی، وصول شماره ۴۸ نشریه گرانقدر «نورعلم» را اعلام نموده از خداوند متعال برای حضرت عالی و همه عزیزانی که در تهیه این مجله سهیمند، موفقیت روز افزون درخواست می‌نماید. امیدوارم خداوند عزوجل حوزه مقدسه علمیه قم را که حضرت ولی عصر(عج) به همت عالیۀ اساتید و طلاب

گرانقدر چشم دوخته است از هر گزندی محفوظ نگاهداشته و همه آنها را به نگاهبانی از فقه آل محمد (ع) از تأییدات خود سرشار سازد و تحقیقات سودمندی که در این مرکز مقدس انجام می‌گیرد به مدد توفیقات الهی گامهای استوارتری را در پیش داشته باشد و إن شاء الله سرورانم در حوزه، حضرت امام (قدس سره) را - که این مرکز مقدس را از رونق و عزت بی‌نظیری برخوردار ساخته و به پایمردی خویش، امّ القراء (ایران) را با نور علم و اسلام و قرآن، رونقی کم‌نظیر آفریده - در لیالی مبارکه رمضان از یاد و دعا فراموش نکنند که همه ما در توفیقات دینی و علمی مدیون کوششهای وقفه ناپذیر و ایثار آن جناب هستیم و نیز از دعا نسبت به رهبر معظم، حضرت آیت الله خامنه‌ای فقیه عالیقدر (متع الله المسلمین بطول بقائه الشریف) که ادامه دهنده راه امام (قدس سره) در صیانت از کرامت حوزه مقدسه قم و حوزات علمیه دیگر می‌باشند دریغ نکنیم تا خداوند به معظم له که بی‌دریغ در جهت عزت اسلام چنین وجود فرخنده و مبارک را برای ما نگاهدارد و طول عمر و سلامت و عزت به آن جناب مرحمت فرماید.

ارادتمند سید محمد باقر حجتی

خدمت حضرات علماء و اساتید اعضای هیئت تحریریه مجله نورعلم پس از عرض سلام و آرزوی توفیق، اینجانب به عنوان یکی از خوانندگان آن مجله وزین پیشنهاداتی را برای شما عزیزان دارم که امیدوارم مورد توجه شما بزرگان قرار گیرد:

۱ - اینکه شما اگر مقدورتان باشد مباحثی که رهبر معظم انقلاب در سلسله مباحث خارج فقه، باب جهاد عنوان می‌فرمایند قسمت قسمت نموده و به زبان عربی به عنوان مقاله «فقه الدوله» چاپ گردانید؛ بدانید که طلاب حوزه‌ها بسیار مشتاق آشنائی با نظریات ایشان می‌باشند.

۲ - بسیاری از مسائل فقهی می‌باشد که فقهاء در آن اختلاف نموده‌اند و این باعث شك در میان مردم و حتی طلاب عزیز شده است اگر میسور باشد مباحثی

همچون غنا و بانکداری اسلامی و مرجعیت و رهبریت و اعلیت و ولایت مطلقه فقیه به شکل تحلیلی و فقهی از اساتید و مدرسان آگاه مطرح نماید، کار بسیار عالی انجام داده‌اید.

۳- جایگاهی برای طرح مباحث علمی و فلسفی و کلامی جدید و شبهاتی که مطرح می‌شود و پاسخهای کاملاً علمی و مستدل که راهگشا برای طلاب باشد بسیار لازم است که امیدوارم انجام بگیرد.

۴- از آنجا که این مجله تحت نظر مدرسین حوزه و اساتید و مسئولین حوزه قم می‌باشد جای دارد جایگاهی برای مصاحبه با مسئولین و همچنین اعضای جامعه مدرسین قرار دهد و از چگونگی کارها و همچنین فعالیتها و چگونگی تشکیل جامعه مدرسین و اعضای آن و اهداف آن برای طلاب حوزه‌های علمیه عنوان نمایند.

۵- لازم است جایگاهی مناسب در آن مجله برای نقد و معرفی کتب حوزوی جدید و همچنین نظریات خوانندگان و جواب به انتقادات و اشکالات خوانندگان قرار دهید. با عرض معذرت از اطاله کلام.

و السلام علیکم ورحمه الله و برکاته

مشهد مقدس رضوی - حسین مسگرانی خراسانی

بسمه تعالی

دفتر مجله وزین نورعلم

خداوند متعال یار و یاورتان باشد که با چاپ مقالات سودمند در مجله نورعلم جامعه را در جهت تقرب به خداوند تأیید می‌کنید.

اجازه بفرمایید تذکراتی به حضورتان تقدیم گردد. به قول قرآن مجید: فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ، به کار بردن صیغه مضارع در آیه شریفه از هر جهت قابل تأمل است، فتأمل جداً.

۱- آوردن بخش تفسیر قرآن چه به صورت تفسیر آیه به آیه یا موضوعی در

مجله نورعلم، همواره از آرزوهای دیرینه حقیر بوده است.

۲- آوردن شرح حال علمای در گذشته در مجله نورعلم یکی از بهترین کارها به شمار می‌آید و حقیر مایلیم مجموعه این شرح‌ها با افزودن و یا کاستن بعضی مطالب دیگر به صورت مجموعه‌ای چشم‌نواز در کتابی مستقل عرضه گردد. انشاءالله

۳- آوردن شرح حال علمای حیّ و زنده هم مطمح نظر دفتر مجله باشد. مبادا حجاب معاصرت، ما را از خیراتی محروم بدارد.

۴- بخش تازه‌های کتاب در مجله نورعلم، بخش مفیدی است ولی به نظر حقیر می‌رسد اینکه فی‌المثل دفتر مجله خود را مقید کند که تنها به معرفی کتابهایی بپردازد که به دفتر مجله واصل شده، درست نباشد. تازه‌های کتاب را معرفی نمایید هر چند به دفتر مجله هم واصل نشده باشد.

۵- چون گویندگان و مبلغان دینی هم، مجله نورعلم را مطالعه می‌کنند رهنمودهایی هم برای آنان داشته باشید.

۶- بسیاری از آثار عالمان ما قدیماً و متأخراً به زبان عربی نوشته شده است. حقیر همیشه آرزو داشته‌ام که این آثار به زبان فارسی برگردانده شود تا استفاده از آن عامتر گردد. مجله نورعلم میدان خوبی برای تحقق این خواسته و آرزوی حقیر می‌باشد که شاید در این آرزو منحصر به فرد نباشم و دیگرانی هم چنین فکر بکنند. انجام این عمل خدمت شایسته‌ای به حوزه‌های علمیه هم خواهد بود.

۷- آوردن بخش مستقل تحت عنوان «دستور العمل‌های اخلاقی» می‌تواند بخش مفیدی در مجله نورعلم باشد.

۸- آوردن سلسله مقالاتی در مجله برای برادران طلبه که کدام کتاب درسی را بخوانند و کدام اهم است می‌تواند راهنمای خوبی برای آنان- که سرمایه‌های جامعه هستند - باشد.

۹- ختامه مسك

حقیر همیشه آرزو داشته‌ام که حوزه علمیه قم دارای فرستنده قوی رادیویی

باشد تا بتواند مردم تشنه معارف را از سرچشمهٔ زلال اسلام سیراب کند. چرا واتیگان چنین امکانی داشته باشد و ما نه، البته قیاس مع الفارق است، قداست و معنویت حوزه علمیه بر هیچ کس پوشیده نیست.

خوب می‌دانید که صدا و سیمای ما نتوانسته اسلام را کما هو حقّه به مردم معرفی کند، چرا حوزه مقدسه علمیه قم عهده دار این مهم نباشد؟ در جوامع روایی ما آمده که در آخر الزمان علم از قم به اکناف جهان منتشر می‌گردد. آیا تحقق این مطلب نباید از طریق برخورداری از يك فرستندهٔ رادیویی قوی باشد؟ و این یکی از بهترین طرق به شمار می‌آید.

نیز در روایات ما آمده: قبل از اینکه خداوند، نادان را مؤاخذه کند که چرا نیاموخت، دانا را مؤاخذه می‌کند که چرا تعلیم نداد؟ به هر حال و خاصه با تهاجم فرهنگی غرب ضرورت امر بیشتر احساس و ملموس می‌گردد و اهمال و قصور در این امر به هیچ وجه روا و جایز نخواهد بود.

شهید جوانمرد هاشمی نژاد در مسجد جامع سبزوار قبل از پیروزی انقلاب عنوان کرد: ای کاش رادیو در اختیار ما می‌بود تا با استفاده از امواج رادیو می‌توانستیم صدای خود را به همه جا می‌رساندیم.

برخورداری حوزه علمیه قم از فرستنده رادیویی قوی می‌تواند روح آن شهید را که سالها در حوزه علمیه قم به تحصیل مشغول بود نیز مسرور گرداند. به هر حال بر طبق حدیث مروی که قلب هر مسلمان باید از نصیحت و خیر خواهی نسبت به مصالح جامعه خالی نباشد این تذکر مرقوم آمد. به قول قرآن کریم: **إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ.**

با احترام حسین رحیمی - سبزوار

لیتوگرافی: اعتمادی

زمینهٔ فعالیت مجله: علمی (اسلامی)، اجتماعی، سیاسی

چاپ: مؤسسه چاپ الهادی قم

ترتیب انتشار: دو ماه يك بار



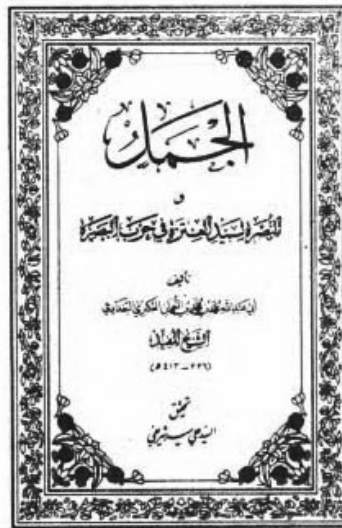
آية الله العظمى
المرجع العام الخميني

آية الله العظمى
المرجع العام الخميني

آية الله العظمى
المرجع العام الخميني

آية الله العظمى
المرجع العام الخميني

آية الله العظمى
المرجع العام الخميني



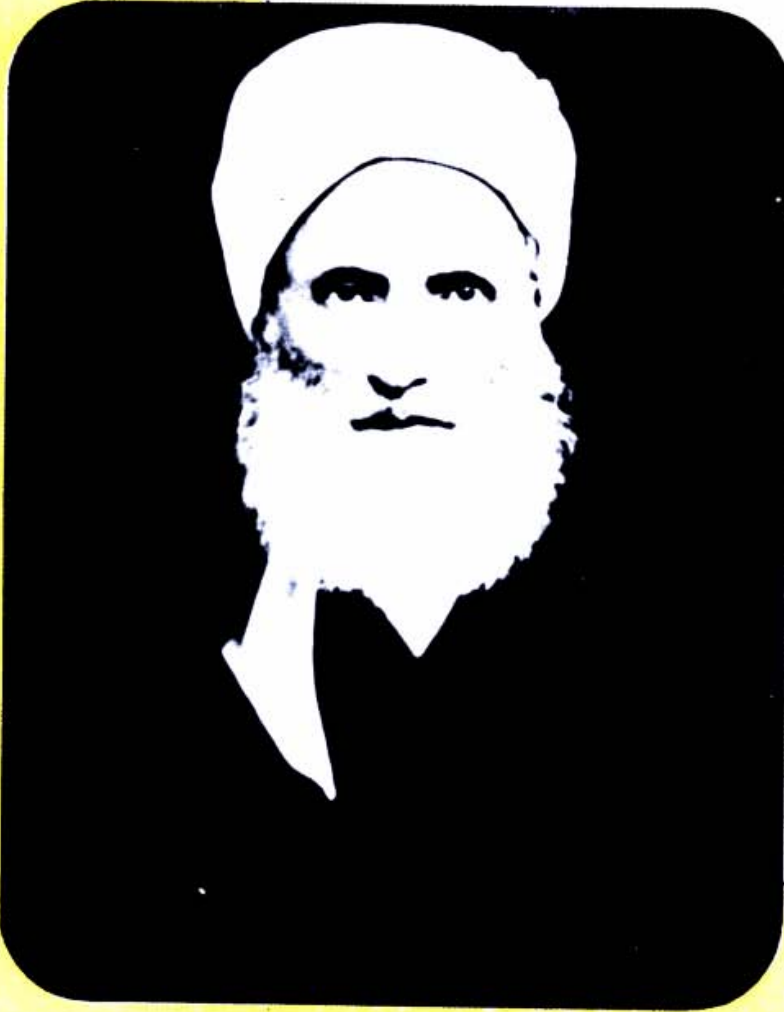
در آستانه هزارمین سال وفات عالم بزرگوار رئیس شیعه سرآمد بزرگان عصر خویش شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه کتابی از ایشان طبع و نشر یافته است که گویای تبخر و تخصص ابن عالم جلیل القدر در رشته‌ای دیگر از علوم اسلامی جز کلام و فقه و اصول فقه... می‌باشد. کتاب «الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره» شامل دو بخش است ۱- بخش کلامی که همان النصره می‌باشد و در آن از حقانیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ جمل و بتاحق بودن عائشه و طلحه و زبیر سخن رفته است ۲- بخش گزارش جنگ که همان «الجمل» می‌باشد که به شیوه‌ای بسیار جالب و کاملاً تحلیلی گزارش جنگ جمل از زبان تاریخ نگاران غیر شیعه و اهل سنت نگاشته شده و می‌توان ادعا نمود که در عصر شیخ مفید چنین کاری خود «کرامتی» بل معجزی است چه اینکه امروزه تاریخ نویسان نوشتن تاریخ تحلیلی را کاری نو و امروزین می‌دانند و معتقدند چنین کاری به هیچ وجه در عصر شیخ مفید و قبل و حتی بعد از آن معمول نبوده و همه مورخین جز گزارش نویسی که آن هم بر اساس عقاید و منافع تنظیم می‌شده کار دیگری در زمینه تاریخ نگاری انجام نمی‌داده‌اند.

این کتاب به وسیله مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم و در ۶۰۰

صفحه منتشر شده است.

قال النَّبِيُّ

إِنَّ مَثَلَ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ
كَمَثَلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ



آيت الله علامه شيخ حيدر علي سردار کابلی
(رضوان الله علیه)